

سید الشهدا علیه الوف من النجدة والشنا ابریت که حقول عقلا و غیره هر کسی از اهل خرد  
در کتبه آن گم کرده باز سر است که در کلبان دوش نبی باشند محبوبی که است با خود این خبر  
سید الانبیا علیه افضل الصلوات من الملک اناعلی دستند روی اینهم معیت دیدند و چشم  
ابتلا و خصوص شهادت کشیدند این را چه باید گفت چه محامات طشقانه دیگر است و حال  
مشوقانه دیگر شعر گل را چه غم که بر سر تخت تجل است نه را غنیمت بر دل مجروح بلبر است  
پس سلفا و خلفا از علما و فضلا سخنها درین باب گفته و در تحقیق در سلک بیان صفت اند لیکن  
سخنی که ره بجای رساند و حرفیکه دل سامع بآن قانع شود بحر کلام بلاغت نظام قدوة المحدثین  
اسوة المفسرین ربیع الاصولیین والفقهاء والمکملین مولانا استاذنا حضرت عابد  
مولوی نعمه الله بالرحمة والغفران و سکنه فی اعلیٰ فردیس الجنان که ذات ملک صفتش  
بعایت شهباز در اقطار امصار و دیار ستغنی از تعریف ولی نیاز از توصیف افتاده  
قرع صماخ نکرده که در رساله ستر الشهدا دین پرده از روی این را بر سر بسته کشوده و این  
استر مکتوم را چنان داموده اند که کتب متدواله علما از ان عاری و اسفار متطاو له فضلا  
ران خالی است و رساله فریوره با کمال بلاغتی که دارد هر چند برای ایضاح مرام و کشف مقصود  
نام کافی و دافی است لیکن چون شایسته تعبیر به جملة عبارات عربی با کثرین و تالیفش بعنوان  
متمن جمهرین گشته منفعت عامه و افادت تامه داعی تفسیر و تفصیلش زیاده فارسی  
بیشتر عامه نماید و آن تمام شد که اندک فقیرانه سیاه سلامت الله که بفرمای این شعر شعرا

الخلفه بنی تو کافی است  
 لیل نمین تا فیه کل شود بس است روزی چند ملازم  
 با نهادت جناب شاد البریه بطلبهای دقیق در ریاض تحقیق مانده خواست که بدین  
 ترجمه کمال سلواریه با تحصیل نسبتی که در راه آفتاب است پر درازد و با کتاب این  
 سعادت علم اعتبار برافرازد چنانچه با وجود ضیق فرصت اگر کثرت مشاغل  
 به اندک مهلت با بغیر این فهم در ساخته و در پیشتری از مقامات با ضافه روایا  
 پرداخته و بجا نیک مناسب بوده تفصیل بر روی اجمال کشوده این ترجمه را موسوم  
 بحیره الشهادتین نمودیم أَنَا أَسْرَعُ فِي الْقَضَاءِ مِمَّنْ كَانَ عَلَى الْمُفِيزِ الْخَيْرِ وَالْخَيْرُ  
أَنَّ دَلِي التَّوْفِيقِ وَالْهَيْدَايَةِ وَعَلَيْهِ التَّوَكُّلُ فِي الْبَيْتِ آيَةِ وَالْهَيْدَايَةِ قَالَ الْأَوَّلُ شَاد  
الْعَلَامَةِ أَنَا أَسْرَعُ بِرَأْيِهِ وَأَفْضَلُ لَنَا فَيَضَانَهُ إِعْلَمُوا رَحِمَكَ اللَّهُ تَعَالَى آت  
الْكَلَامَاتِ الَّتِي افْتَرَقَتْ فِي الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَدْ اجْتَمَعَتْ فِي  
نَبِيِّنَا صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَسْلَمُوا بِأَنْ كُنَّا دُرُودًا سَمِعْنَا إِلَهًا كَلَامًا  
 متفرق و منتشر بودند در ذات پیغمبران علیهم السلام همه تحقیق مجتمع و در هم شدند  
 در ذات پیغمبر ما علیه الصلوة و الشان و تفصیل این اجمال ارشاد میرود فقط  
أَعْطِيَ الْخُلَافَةَ كَمَا أُعْطِيَ آدَمُ وَذَاوُدُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْمُلَا  
كَمَا أُعْطِيَ يَسْلَمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْحُسَيْنُ كَمَا أُعْطِيَ يُوسُفُ  
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ مُحَمَّدٌ كَمَا أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَأُعْطِيَ الْكَوْثَرُ مَا أُمْنِي مَوْلَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الْعِبَادُ  
 كَمَا أُعْطِيَ يُونُسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأُعْطِيَ الشُّكْرُ كَمَا أُعْطِيَ نُوحٌ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ پس تحقیق داده شد خلافت دنیا بت را چنانکه داده شد آدم و  
 داود و علیهما السلام و داده شد ملک و سلطنت را چنانکه داده شد سلیمان علیهما السلام و  
 داده شد حسن و جمال را چنانکه داده شد یوسف علیه السلام و داده شد خلقت و احاطه  
 را چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام و داده شد کلام و خطاب را چنانکه داده شد  
 موسی علیه السلام و داده شد عبادت و طاعت را چنانکه داده شد یونس علیه السلام  
 و داده شد شکر را چنانکه داده شد نوح علیه السلام مخفی و مستتر نباید که هر یکی را  
 از انبیاء کرام و صفی و لقبی خاص است که باعث امتیاز و موجب اختصاص  
 از دیگری افتاده چنانکه وصف خلافت که عبارت از نیابت حق و تبلیغ حکام  
 شرعی و ترویج امور دینی و سیاست امت و تدبیر مملکت و انتظام عالم و اصلاح  
 حال بنی آدم و دیگر امور متعلقه بصلاح معاش و معاود بندگان خداست و وصف  
 و سلطنت که عبارت از ریاست عامه و حکومت تامه است و وصف حسن و جمال که  
 عبارت از تناسب اعضا و سباحت خد و رشاقه قد و ملاجعت رنگ و لطافت  
 بدن و خوبی چشم و بینی و دیگر کیفیات و نشیونات محمودان که در قبایل و تخمین عقل

و در ایش گفته و در بیان آن اندازده و هم و گمان سجد و وصف قلت که عبارت از بار  
جاتی و دوستی روحانیت که تغییرش بیکایان و دو قالب گزده اند و این معنی شایسته  
از شیوه ذات غلبت انسانی است اما نسبت بجهت حق جل و علا این مرتبه غلبی و غلبه  
کبریا بجای پسیدگی که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفت اند که این معنی محبت  
و کیفیت چه است که تغییر و عوضش از لوث تعلقی با قوالب الفاظ پاک و صاف  
بر آید و وصف کلام که معنی از تشریف مکهامی یا علام است و وصف عبادت  
که نظایر شتر از اظهار تضرع و غیر و خضوع و خشوع عید و غفلت و جود و معبود  
در حقیقت است بلکه مرتبه عید و مرتبه حق است که نقیض با سوای معبود در نظر عابد  
بلکه پیش ظاهر نور معبود و عاید هم در میان نباشد و وصف شکر که مراد از قنای حق است  
بدون صرف اعصاب و ارج و قلب و روح در امریکه مخلوق برای آن شده حاصل نشود  
بلکه اگر تغییرش بقنای شکر در بقای معنی نماید ادلی و اشیای بهر باطل و صدف  
خلاف است که موصوف بآن آدم و داوود و یونس و غیره چنانکه ملقب بخلیفه الله گشته و ملک  
سلطنت که از اوصاف غایب حضرت سلیمان است و حسن جمال که ضرب المثل بآن  
شده اند و خلقت و اتحاد که مشهور با تصاف آن ابراهیم خلیل الله گشته و کلام  
کلیم الله که شایسته از موصوفیت موسی است و عبادت و طاعت که یونان تصاف

مشهور اند و شکر که آن بانی نزد نوح کرده اند مجموع این صفات و کمالات این کمال است  
 ذات معدن جنات آن سرور کائنات علیه الصلوات و التسلیمات است خوش گفت  
 آنکه گفت شعر حسن یوسف ویم عیسی بدیدضا داری آنچه خوبان همه دارند تو تنها  
 داری بلکه اگر دیدی بعیرت داشت و نظر بغور و اطمینان رود حضرت ختم المکرملین  
 علیه الصلوة والسلام شریک غالب در حله اوصاف کمال بر آمده علم قصب سبق  
 ربانی در نیمیدان برافزاشته قدیم اعجاز تو ام را از سایر انبیاء فراتر گذاشته اند  
 نبی بنی آدم و داود اگر ملقب بخلیفه الله ساختند نوبت محمد رسول الله چنانکه نام  
 نامی نداشتند عفریتی اگر تحت بلقیس بدگاه سلیمان حاضر نمود حق جل و علا خطاب سرور  
 انبیاء در مقدم حضرت زینب زوجه جنابها فرمود زمان مصرع باشد به جمال یوسف  
 اگر دست بجائی شریج بریدند مردان عرب در آئینه کمال مطلق سورت من را نمی فکند  
 را ای الحق دیدند ابراهیم اگر لباس خلعت پوشید محمد قبای محبوبیت در کشید سوره  
 کلام حق بر یلور باز دور شنید خیر البشر حق را بر عرش از تر دیک بدیده سر دید بهر  
 اگر یونس بن متهی است فایدا فرغت فانصب منشور مصطفی است نوح اگر بشکر  
 مشهور است احمد در صبر و شکر هر دو مشهور المختصر جمال و کمالی که با بر انبیاء  
 دادند همان و بهتر از آن سرور انبیاء دادند چنانچه صفات بدگوده که فرمودی فردای

در ذوات خدایت انبیا رنگ ظهور گرفته اند اجتماع و اندواج آنها در یک ذات پاک  
سهر و عالم خیرین آدم صلی الله علیه و آله و سلم جلوه دیگر و کمالی آخر پیدا کرد لیکن چون  
مشتراک دیگران عاقبت از تفرد و استیلا بر کمالی و اختصاص جلالت است آنحضرت قائم  
نبوت و رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را مخصوص و ممتاز بدیگر اوصاف و کمالات <sup>مقتضی</sup>  
آیات و فضیلت بی پرده بر منصف ظهور جلوه گریند و نقش شهریت بی شایسته خفا  
و اختفا بر نگین شهر و نشینند لهذا اضاف میشود و قد زیدت له کلمات  
أَخَذَ مِنْ أَوَّلِ الْوَلَايَاتِ وَالْحُبُوبِ الْمَطْلُوقِ وَالْإِصْطِفَاءِ الْمَطَاوِ  
وَالرَّوِيَّةِ وَالْقُرْبِ الْأَتَمِّ وَالشَّفَا كَمَا كُنْهُ الْعِظَمِ وَالْجِهَادِ مَعَ أَهْلِ  
اللهِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْكَلَامَاتِ كَالْعِلْمِ الْوَسِيعِ وَالْعِرْفَانِ الْكَامِلِ  
وَالْقَضَاءِ وَالْفَتْوَا وَالْإِخْتِلَافِ وَالْإِجْتِهَادِ وَالْقِرَاءَةِ وَغَيْرِهَا  
وَبِحَقِّقِ زِيَادَهُ كَرْدَهُ شَدِيداً بِأَمْرِ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کلمات دیگر از  
اقسام ولایات و تصرفات و محبوبات مطلقه و برگزیده بی مطلق و درید ارضی از  
تمام تر و شفاعت عظمی و جبار و محارب با دشمنان خدا و غیر این کلمات کلمات دیگر  
هم اضاف شد همچو علم وسیع و عرفان اتم و قضا و فتوی و اجتهاد و احکام و قرأت  
قرآن و غیر این باید نوشت که ولایت عبارت است از تصرف و تعلیم و قرب و منزلت

نزدک‌ترین و رب‌المغربین و این تقرب عام و قرب تمام است <sup>با انواع کثیره و</sup>  
منقسم بام‌عدید است که بیان تفصیل آن بر صفو دارین و حقیقه کونین هم ثبت نمیتواند  
و اینهاست که الوایه افضل من النبوه گفته اند یعنی جهت ولایت نبی که عبارت از  
راز دنیا را باز دارد و قرب تمام باموالی است افضل از جهت نبوت است که مراد از غولی  
بافاق برائی تبلیغ احکام الهی است و محبویت مطلقه بصیر از این است که جمله اقوال اعمال  
و افعال و احوال در ظاهر و باطن محبوب محسوب حق باشد و تمامی امور متعلقه با دین دنیا  
بکانه خودش بر تاسر مقصود و مطلوب حضرت مطلق گردد و اصطفا<sup>ی</sup> مطلق که نظام  
تغییر محبویت مطلق است در واقع بمشابهت و برابری است <sup>لیست</sup> چه محبویت ملازم مقبول  
است پس مقبول مطلق البتة محبوب مطلق باشد فلینذا تقدیم محبویت بر اصطفا<sup>ی</sup> اختیار  
آورداده تا ترتیب وضعی میان دعوی و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و <sup>خط تقدیم</sup>  
و تاخر فیما بینها بیگونه از دست نرود و رویت که عبارت از دیدار حق است تحقیق <sup>است</sup>  
که در شب معراج بدیدار سر دست داده و قرب اتم که کریمه دنی فتنه لی فکان قایما  
قونین اند اندنی تغیر است هر چند حسب متعارف زیاده بر انفصال و قبضه مکان که اتم  
پرسیده باشد و اضاف بر تعاقب دو کس متعاقب که هر یکی هم آغوشش با دیگری گردد  
قرار داده شد لیکن قرب و انصافی که مقربان آن آید و افنی می آید بمنزله انندی

استدلالی بقبحه **استدلال المسجده الحرام الى المسجده الاقصی** شبه نسبت بذات منعی که است  
از جسم و مکان و لوازم است معنای است که بجای عقل و شعور تا آنجا نتوان رسید و  
مرتبه را بهر اطلاقات و ذلالت در آغوش نماند کشید جائیکه مثل روح الامین بقدر  
و شرفی که دارد بمضمون این شعر شعر اگر کیسر موتی برتر برم فروغ بجای بسوز  
زبان کشاید طایر فهاجم داد نام ما سوتیان بل ملکوتیان و چه بار که انجایم پر داز کشاید  
و شفاعت عظمی که مقدمه آن نجات از تجلی دغانی که جلد انبیای کرام درین صغوطه کج  
استظلال بجایت قائم نبوت مغری ندیده اند و حاملان آن استخلاص سایر عصات  
مومنین از با بر جهنم است که رضای شفیع المذنبین منبوق و کسوف یوسفیک را بکفر  
بدون آن نگفته اند خود ظاهر است و بر یکسان با هر چه با دشمنان خود اختصاصی  
که احدی از انبیاء غیر آن حضرت علیه الصلوٰه والسلام بنفس نفیس خود تان نامور نشد و این  
کمالی است که مشرفتهای شجاعت است که کلام معجز نظام آنا الّٰهی لا کذب آنا ابن  
عبد المطلب بخدا فیرہ بر آن گواه است و علم وسیع که فخرای علمت علم الاولین و الاخر  
نکلی ازین مکتب است و ندانی قافوی الی عبیدو ما اوحی شیمی ازین بوستان خارج  
نطاق ناطقه انسان و حال عرفان اتم از تقدیمه قرب اتم ظاهر برترند که معارفه  
پیشینه معرفت زیاده و چون قرب اتم بجای رسید که گند آن را بدیده عقل و در بر



نتوان دید پس عرفان اتم هم بر تبه فایز که هوش و حواس از آن کجاست و غرض از این  
 که عبارت از دفع قضا یا قطع تنازع میان بنده گان خدمت از ملاحظه خلق کریم و  
 عیم آن سید کحل دما دی سبیل پیدا بود که آن متخاصمین به بنجام فیصله در حق باطل بجز  
 صورت رسا در آت دلهای نمیدهند و غیر از آسمان و صدق قضا در مقابل را در غوشر  
 بیان نمیکشیدند و قانون فتوی از نظاره شود باید کتب احادیث و سیر فضایل  
 البصار ناظران است و دستور العمل برای قاضیان و مفتیان و اجتهاد هدایت  
 که در حق باطنی عبارت از آن است بعد از انتظار و جی بضرورت قوت حادثه عملی برای  
 بیضا ضیائی مستثنی بر آن وقاعد کلیه برای خیریات اجتهاد جمله مجتهدان و حساب  
 که معالیه می سبب اعمال بنده گان و جزا و سزا مستثنی بر پشت ابواب عدد و در و در و در  
 و بنایات و تعزیرات منادی بآن و تکمال قرائت که مشمل بر صورت تجوید و وجوه  
 اختلاف کلمات و حروف قرآن است بمقام میل قرا و سب و غیر آن مستثنی از میان  
 اما غیر این کمالات کمالاتی دیگر که در ذوات آن مجمع کمالات تعبیه کرده اند پس  
 آنچه متعلق به مجسم شریف است نیست که از پشت پرچو پیش رو و در شب تاریک مانند  
 روز روشن نمیدهند و این تسویه دلیلی است روشن بر اینکه بدن لطیف و  
 لطیف گویند روح مجسم شده که ظاهر فراموشی قضا افزیره ابراج مقدس تر کیست داده آوا

ابو از مطلق بر روی آید مشاهده و قوت بصارت بجای رسیده که هنگام بنامی مسجد  
منوره که به مختار <sup>چشم</sup> سر دیده سمت قبله رست فرمودند و باز ده ستاره عقد شریا  
بی شائبه تکلف بیدیه ظاهر شمار می نمودند درین مقام تماشا کردنی است که نگاه معجز  
انتباه در حقیقت دور بین حق چنی بوده که هر گجا که میرسید کار خود میکرد و کمال است  
بجای بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرمودند که ناگاه بطرف آسمان نگاه فرمود  
و مشاهده کردند که ایندم صدای افتتاح بابی از ابواب آسمانی که پیشتر ازین مفتوح <sup>نگشته</sup>  
گوشش من رسید و از آن باب مقدار یک برای متابعت سوره انعام رخت  
ترد از آسمان بسوی زمین کشید ازین حدیث قوت شنوائی و بینائی هر دو فنی  
که بر قدر که با تحفرت علیه الصلوة و التحية غایت شد نصیب دیگر می گشت و کمال  
که مخلوط بلعاب دهن بوده خود مشهور است چنانچه شفای در چشم حیدر صفدر بر  
خیبر از تطلیع براق شریف دست داده و نفع تشکی امام ثانی عشر  
از برکت رسیدن لسان اعجاز بیان اتفاق افتاد که تمام روز را از  
سیرانی روی آب ندیدند و روزها شورا در واقعه کر بلا اطفال املت عظام معین  
را در سنگ تخریب علی اله دام میکشیدند و طلوات آب دهن کرشان عمل گشته  
و آب حیرت را در غلوئی قند مکرر گریسته چنان بود که یک قطره از آن آب شرب چاه

بن مالک را شیرین و خوشگوار فرموده از حسن و جمال و برافتن ابروان نور کامل جلوه نمود  
 غالب بر ضیائی ماه تمام افتاده چنانچه روایت بر او بن حازب بر آن گواه است  
 که در شب ماه آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام را هله سرخ پوشیده دیدم نظری بظرف  
 آنحضرت و نظری بجانب ماه میکردم بحدی که ابروان نور آنحضرت غالب بر شبنمی ماه بود  
 ازینجاست که گفته شعر تو بدین حال و خوبی بر طور اگر خرامی ارغنی بگوید گفت  
 لن ترانی و حال لطافت و نفاقت کف و عطر میزد و عین فشان میزدیم بدن را شد  
 انس بن مالک حالی را باب حضرت و اصحاب بصیرت است که و ما سمعنا و نباقة  
 و لا خبرنا الا ان من كف رسول الله عليه وآله وسلم و لا شئنا و لا عينا و لا طيب  
 من راحة النبي صلى الله عليه وآله وسلم يعني نرمی کف آنحضرت علیه الصلوٰۃ و السلام  
 زیاده تر از دیبا و حریر بوده و شمیم جلد نسیم بدن مبارک باب تفصیل بر روشی  
 مشک و غیره کشوده و ازینجاست که از هر کوجه و کوه میگذاشتند و بگذشتند و بگذشتند  
 معبره و معطر میگشت حتی که بهین علامات و نشان پس ماندگان یا حضور آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله میرسیدند و علی بن ابی القیاس دیگر کمالات بدلی که یا شمس  
 در کلام خواهد آید در این قسم کمالات پس کمال شوق القمر خود اینطور روشن شمس  
 که از غرب تا به مشرق پراشته یافته جدا نمیکرد و از چشم انداز کار بر نقد بود این

غریبه از برهمنان است و دان شده مشرف با سلام گردید و راجه پیوج حاکم کن  
 وقت شب خواشش این معجزه را چشم سر دید و کمال سیر معراجی و سوار بی براق  
 و گذشتن از سید راه الفتی و رسیدن تا قباب قومین او ادنی منطبق سوخته  
 به سربای عیان است و عیان راجه بیان و کمال اول بر آوردن سر از قبر بر دست  
 و حصول فاعله از بهشتی از بهشتی و سوار بی براق و بودن بقا و هزار ملکات  
 عباد و بجانب راست غرضش برگردن نشستن و بمقام محمود و مشرف گشتن و لوای  
 الحمد در دست داشتن و حضرت آدم را باز در بیت در ظل آن لوگه داشتن و اولین  
 که از ازل بر صراط فرمودن سابق بر همه و بهشت کشودن و بهر بهر و سید که فوق  
 آن هیچ مرتبه متصور نیست از ازل یافتن و در مقام شفاعت مخفی باطریق شفاعت  
 همه قصور سرور انبیا علیه الصلوٰۃ و الشّٰهات بجملا استیضائی کالاتی که از دیر  
 تخمین و تجویز بیرون است و احصائی صفاتی که از دیر و تحریر و تقریر افتاد  
 است کار قلم زبان و زبان قلم نیست پس همان بهتر که علم اختصاص بر فضائی نماید  
 که بر افراخته دمان بیان را بمنحون معراج مشهور و طلب اللسان بایست  
 یعنی بعد از خدا بزرگ تو بی قصه مختصر متوهم نشود که انصاف ذات سرور  
 کائنات علی اند علیه و آله و سلم بجمله کالاتی لم لیکن کمال شهادت که لغزائی

خبر صدق اثر و دقت آنی اکتل فی سبیل اللہ ثم اجمی ثم اجمی ثم اجمی ثم اجمی  
اقتل باین قدر اهتمام لازم و منی حصول و انصرام آن سید شهنشاه بمرض التوأم اند

زیرا که است در اک همین سخن است که تعلیم براعت رتم میرود لیکن بقی له کمال

که میخصل له بنفسیه و هی الشهادة لیکن باقی ماند آنحضرت را کمالی که حاصل

گشت آنجناب را بذات خود و آن شهادت و چون عدم حصول چنین کمال

محبوب و مرغوب بنفس نفیس بی خبری نباشد سخن در کشف این راز میرود

و الیسر فی عدم حصولها له بنفسیه صلی الله علیه و سلم و الله یو

استشهاد فی الحرب اذ ی<sup>خلق</sup> الی کثیر شوکه الاسلام و احتیال

الدین و سر در عدم حصول شهادت بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه و الله

ایست که اگر شهادت می یافت در موکه جنگ میرسانید آن شهادت نوبت

بکبر شجاعت اسلام و احتیال دین متین نمیدانی که در غزوه احد از تمثیل شیطان

به تمثال حبال بن سراقة و تفوه او بخر کذب اثر الا ان محمد اذ قیل بها جهار جعین

و میهن که در شکر اسلام نیفتاد و که ام کدام تفرق و تشار که در جنود نصرت و خود

رونداد و هرگاه چنین مضمون کذب مقرون در اندکی فرصت موجب انقلاب عظیم  
گردد و قضیه فتح و نصرت منکسر با نهمام و بیعت شود در واد مطابقی واقع را بعد از

تیس با یک کار کجی رساند و حال شهادت دینی و سمری غیر ازین نیست که است  
 میشود و گوشتش جدا عیله و دیگر کار واقع لیغض خلفایه امر گشتن  
 امر شهادتیه و اگر شهید میگشت آنگه ان و چشیدم چنانکه واقع شد برانی خلفای  
 استنار بنی نیت امر شهادت و باجرای شهادت بعضی خلفا که مراد از ان حضرت  
 عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم داشته اند بر سبیل اختصار نیست که حضرت فاروق  
 اعظم رضی الله عنه در مدینه طیبه قومی مسجد نبوی اشتغالی با امامت که ناگاه فرزند  
 مجوسی که از ابوالو تو میگفتند و زنده تی در کمین نوده انتظار فرست وقت شد  
 در عین مشغولی نماز قابو یافته از کار دود و سرد و دس ضرب شکر کم آنحضرت زده اولین  
 رخه در بنای اسلام انداخته روی خود را بدو و چشم تیره و سیاه گشت پس آنحضرت زخمها  
 با کاری خورده و با نجا بصیر و شکل نشسته و عقد استلاف امامت نماز را در همان حالت بگرد  
 عبد الرحمن بن عوف بستند بعد از ان که انتخاب را بخانه آورده و بادی و ضایع و تمیل شود  
 به داخه و در سیروم که یکشنبه غره محرم الحرام سنه سب چهارم از هجرت نبوی بوده حضرت  
 شهادت خورده و فرود رس اعلی شتافته اما نصیر شهادت حضرت ذوالنورین رضی الله  
 عنه پس این سانکه در حقیقت نقد نبی محیش واقع گردید و چون آن در وقوع سبقت  
 و بواسطه آنکه از حوش صاب بر خورده و قی طیفه عشر نخینه صبر تحمل بر آن که محض

بدو احقر حق و این کفر کو این خارج از طرق لسان است خلاصه بعد از جمیع مجتهدیم در نتیجه حدیث  
 از شریعتان بگوئیم این محضر از امام مهابیه و منزل شریف سید و حین تشغولی مملات  
 قرآن شریعت شهادت با آپ شمشیر در کلونی تشنه آن مظلوم ریخته دست خود میداد  
 روزی او نیکند چنانچه سرخی خون آنحضرت شجره کرمه میگفتیم الله و هو السميع العليم  
 که دم شهادت نوبت تلاوت بآن و همان آیه جاری بر زبان بوده گردید و هنوز با  
 انقضای زمان و مرد و مور همان اثر خون در آن مصحف که مشهور مصحف امام است  
 موجود و در نظر خواص و عوام مشهود و آینه ساخته یعنی افتادن خون حضرت عثمان  
 بر آیه مذکوره در نگین شدن آن آیه است از آیات الهی که تفسیرش محتاج شرح  
 و بیان نیست و مختصری از واقعه شهادت شریعت یعنی جناب علی مرتضی علیه السلام  
 اینست که از عادات شریف آنحضرت بوده که در تاریکی شب برای تادیبه نماز فر  
 از خلعت سه اسب سجد کوفت شریف آورده مردم خواهمیده را بعد از بیکسیر تنبیه فرود  
 تابیدار شده لبر انعام دقت و طهارت بر دارند و بی یمن عادت از در سجده آید  
 که از عقب صحن این محکم ملعون شمشیر زنگین بر مبارک ایشان زد و چند رقم  
 کاری نموده لیکن تا شمس زمره کاه خود نموده و این ماجر انور دهم رمضان سال چهارم از هجرت  
 که زمان انقطاع خلافت نبوت بوده اتفاق افتاده و در بیستم شعبان ۱۱ سال چهارم از هجرت

شهید اربعین و غیر عظام علیه برین گشته اند و اما الیه را چون با جماعه حصول  
 بنوع نفیس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در همین دو صورت بوده که در مرکز جناب با کف  
 بطریق اعلان و شهادت رفلت شهادت می پوشیدند یا نگهان و پوشید صورت  
 شهادت در آینه ایتفاقی دیدند بر تقدیر اول شان و شوکت اسلام می شکست (انتظام)  
 در وقت در هم و بر هم شکست و بر تقدیر ثانی امر شهادت بحیث شهادت و شهادت بر سر  
 بلکه شهادت شهادت محترم و کامل نمی پوشیدند چنانکه میفرماید بلی و لا تمقت  
 الشَّاهِدَ إِذَا كَانَ نَعَامَ الشَّهَادَةِ أَنْ يُقَتَلَ الرَّحْلُ فِي الْخِرَابِ وَالْكَفَّيَّةِ  
 وَأَنْ يُعْقَرَ حِمَاؤُهُ وَيُلْقَى جِثَّتُهُ مَطْرُوحَةً وَيُقْتَلَ حَوْلَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ  
 مِنْ أَعْرَافِ أَصْحَابِهِ وَأَقَارِبِهِ وَأَنْ يُنْهَبَ مَالُهُ وَأَنْ تَوَسَّرَ لِنِائَةِ  
 وَائْتِمَامَةِ كُلِّ ذَلِكَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى بِلَا شَهَادَاتٍ بِتَمَامٍ نَمِيز سید که  
 تمامی شهادت است که گشته شود در روی در حالت غربت و کربت و بی کرده شود آب  
 و مرکب او انداخته شود بدن او بر زمین و گشته شود گمراه و اگر او را جاعت کثیر از عزیزان  
 یا زان و قریبان او غارت کرده شود مال او و سیر شود در زمان او و دهنده روند  
 بپیمان او و همه این مصداق نفس برای خدا تعالی باشد و آنکس که سبیل الدین  
 محله مصائب با بر خود گوارا سازد چون حصول چنین شهادت کنایه بر جبهه تمام کمالی



بنفس نفیس آنحضرت صلی الله علیه وآله بلاد وسط مکر و دفاقتضت حکمة  
 تعالی آن یلحق هذا الکمال العظیم بآثر کماله تد و فایله و  
 انقضاء ایام خلافته التي تنافی المغلو بیه و المطلوبیه برجاله  
 من اهل بینه بل باقرب اقاربه و اعز اولاده و من یكون  
 فی حکم ابنایه حتی تلحق حالهم بجاله و یندرج کما لیه فی کماله  
 پس تقاضا کرد حکمت و کار سازي خدا تعالی که لایق گردد و منضم شود این کمال بزرگ  
 که موارده محبوب و مرغوب بوده بآثر کمالات او بعد وفات او و عقب انقضای  
 ایام خلافت نبوت او که منافی مغلوبیت و مظلومیت است بوساقت مردان از  
 اهل بیت او بلکه بواسطه نزدیک ترین اقربای او و عزیزترین اولاد او شخص که باشد  
 در حکم پسران او تا حال ایشان ملحق و منضم بحال او شود و کمال ایشان در ضمن کمال او  
 یندرج گردد و فتوح جهت عنایة الله تعالی بعد انقضای ایام الخلافه  
 الی هذا الخاق پس متوجه شد عنایت خدا تعالی و اراده او بعد گذشتن ایام  
 خلافت بطرف این الخاق تا این کمال هم ملحق و منضم بآثر کمالات آن حضرت گردد و  
 منظره برای حصول کمالی از کمالات باقی نماند فاستنابت الحسنین علیهما  
 السلام مناب جد هما علیه افضل الصلوة و التحیات و جعله هما

قِمَّتِ أَتَيْنَ لِمَا لَحَظْنَاهُ <sup>لَدُنَّ</sup> لِحَالِهِ بِسَبَابِ دَقَائِمِ خَشْتِ آن غنایت و اراد  
 ای حضرت امیر <sup>ع</sup> و امام حسین علیه السلام را مقام جدا بجد ایشان و گردانیدن این  
 پر و ذره العین را در آینه برای لحظه کمال او در خساره برائی مشاهده حال او تا صور  
 کمال شهادت درین مراتب رسول نما مرئی شود و صفائی طینت حسنین علیک السلام  
 رسول الثقلین گردد و چون شهادت و نفس الامر انحصاری در دو قسم است  
 و علانیه دشت و بر یکی ازینها لازم و آثار مخصوصی کلام تقسیم و تفصیل آن میشود  
 وَلَمَّا كَانَتْ الشَّهَادَةُ عَلَى قِمَمَيْنِ شَهَادَةُ سِتْرٍ وَ شَهَادَةُ عَلَانِيَةٍ  
 قِمَّتِ عَلَيْهِمَا و هرگاه بود شهادت بدو قسم یکی شهادت برتری و دیگر  
 عیانی و اجتماع این قسمین مستفادین در محل واحد از محالات است قسمت کرده شد  
 بر آن هر دو یعنی یکی را از سبطین طینتین شهادت ستریه دادند که در جلباب خفا  
 و اخفاست بدو حالش مستور و محبوب ماند و دیگری را شربت شهادت علانیه  
 چنانچه تا صورت این بابر چون آفتاب نیر و زار از ارض تا سما آشکارا و موبد  
 شد و از آنجا که غیب بر شهادت و سر را بر علانیه تقدم بمشابه تقدم طبع بر وضع  
 و بر ستر مثل احوال است و علانیه بجز تفصیل بعد از احوال اوقع و ابلغ فرزند اکبر را  
 منقسم تقسیم اول فرمودند و فرزند اصغر را مخصوص تقسیم ثانی نمودند تا محاذیقت تقدم

و تا آخر بقی میانه سبطین از دست نرود و ظهور شهادت او بر تبه غیب وقوع تفضل  
 بعد احوال صورت پذیرد و احوال همین تفصیل است که ارشاد میشود **فَاخْتَصَّ**  
**السَّبْطَ الْكَبِيرَ يَا لَقِيمَ الْاَوَّلِ** پس مختص گشت فرزند اکبر یا قسم  
 اول بنی شهادت سربیه حال شروع در لوازم کار آن پیر و دولما گان امرها  
**مَسْتُورًا لَوْ يَطْهَرُ لَهَا ذِكْرُ فِي الْوَحْيِ ذَا بَعْدَ امْرِهَا غِنْدَ**  
**الْوَقْعِ الْفَصَاحَتِي وَقَعَتْ عَلَى يَدَي زَوْجَتِهِ وَالرَّوْحَةَ مِنْ**  
**عَلَائِقِ الْحَيَّةِ دُونَ الْعِدَاوَةِ وَكُلُّ ذَلِكَ لِأَنَّهُ مَبْنِيٌّ**  
**عَلَى السِّرِّ وَالْإِخْفَاءِ وَلِذَلِكَ كَفَّيْخُدْرِيَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ**  
**وَالِهِ وَلَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالسَّانَاءُ وَلَا غَيْرَهَا**  
 و هر گاه بود حال شهادت سربیه پوشیده و پنهان در نظر مردمان ظاهر گشت ذکر  
 در وحی و سببه ماند حالش نزد وقوع نیز تا آنکه واقع شد بر دست زوجه او **اَوَّلَ**  
 زوجیت از علایق و مای محبت است ز عداوت و این همه برای آن بود که این قسم شهادت  
 بنی بر سر نه و انفاست و کینه اخیره را بدو وقوع آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 و نه امیر المؤمنین علی علیه السلام و نه غیر آن بنی هر گاه نیای این قسم شهادت است  
 و خدا بوده از گمان این را که تا نگردد اعتماد و تمسک آن طرد نیست و وجه که از مجموع

اینچنین کار نیاید برای پادشاه و مستند صورت لبست و نبالش در دوحی می‌آید و هم  
 خبر فیه البشر و نیز از جناب حیدر صفدر و از دلمشت تا این سترگنوم قبل از وقوع  
 در پاره اجناب شایسته که بنامی او بر شهرت و اعلان است چنانکه مالش  
 بیان شود و آنحضرت السبط الاصفغر بالغیم الثانی و ملکان  
 منی امیر علی الشهید و الاعلان انزل اولی الوحي علی السیاح  
 جبرئیل و غیره من الملائکه توتین الکمان و التبتیه و  
 قعین الزمان و هوراس السین توتین اصفغر افر و اعلان  
 ذکر علی السیاح امیر المؤمنین کرم الله وجهه فی سفره  
 الی یفین و اقصا مرتبه سر زید اصفغر قسیم دوم از شهادت و هرگاه بود بنامی  
 امران بر شهرت و اعلان نازل کرده شد اول در دوحی بر زبان جبرئیل و غیره  
 از طایفه که بعد از تعیین مکان قسیمه آن که مشهور بکرم است و تعیین زمان که مشهور  
 شمسیت یکم از حجت بوده بستر شهادت امران و ظاهر کرده شد ذکر آن بزرگان  
 جناب امیر المؤمنین در سفر و بطرف صفین که نام موضعی در حد و عراق است  
 و یا نشاید بدینی چون منبای قسم نامی که مرتبه کمال شهادت است از شهرت و اعلان  
 که شمسیت و اولی که مقتضی کمال ظهور و اظهار شهادت در یاد کند او که شمسیت قبل از

وقوع واقعه در دوحی سعادتی باقیین مکان و زمان دارد گشت <sup>بهر</sup> مایش از زبان و لای  
تر زبان حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از سنوح ساخته صورتی <sup>است</sup> اما اموریکه بعد از  
وقوع واقعه موجب استهتار و اظهار <sup>بهر</sup> مایش میرود و ثوما وقعت واقعه  
الشَّهَادَةِ اسْتَهْزَأَ بِهَا بِانْقِلَابِ اللَّزْبَةِ دَمًا وَامْطَارِ الدَّمِ مِنَ  
السَّمَاءِ وَهَتَفَ الْهَوَاتِفُ بِالْمَرَأَى دَنُوحِ الْجَنِّ وَبَكَتْهُنَّ وَطَوَّافِ  
السَّبَاعِ حَافِظَاتِ بَحْثَتِهِ وَدُخُولِ الْحَيَاتِ فِي مَنَاجِرِ قَائِلِيهِ  
إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَسْبَابِ الشَّهَادَةِ بَسْتَرْكَاهِ وَاقْعُ شِدَّةِ شَهَادَتِهِ  
شَهْرُ شِدَّةِ حَالِ أَنْ بَانْقِلَابِ خَاكِ بَخُونٍ وَبَارِيدِ خُونِ آسْمَانٍ وَبَارِيدِ نَفْسَانِ  
بِهَرِثَةِ بَدَنِهِ وَنُوحِ بَنٍ وَكُرْبِ بَشَرٍ وَكُرْدِيدِ بَدَنِ دُرْدِ بَدَنِ گِرد اگر برای محافظت بدین او  
و در آمدن مار و دوسو راجهای بینی قاتکان او و غیر آن از اسباب و علامات شهرت و  
اعلان باید دانست که بعد سنوح ساخته هوش ربا و وقوع واقعه جانکزار ای شهادت  
حضرت سید الشهدا علیه الوف من النجاة و الشنا بیشتر از آثار ارضی و سماوی  
نظیر آنند تا موجب استهتار و باعث اظهار این واقعه غریبه و سانج عجیبه گردد و در آن  
جمله انقلاب خاک بخون است حتی که سنگی از اجار پیت المقدس باقی نمانده که از  
زیر آن خون تازه در غایت سرخی نباشد و باریدن خون از آسمان بجا رسیده بود

که نمیدانم و دیگران را برادر چون سوداگر بستانم بر آن دو نفر  
و یکانی اینها پس بر حرف حال که در بدعات شیشه مخمره جبال است و هیچ کمالی از عقل و نقل  
نی نشیند محمول نباید کرد بلکه مراد از تهنیت بر آنف برائی اظهار خرمی و طلال دیگر بستان  
بر حال شهیدان و ثواب و رقت بر صفت سید الشیخان است چه حقیقت مرثیه مجدد ذکر  
اسرار بطریق تأسف و تهنیت است و پس و نوحه جویان و یکانی این عبارت  
اینکه اگر بستانم بفریاد و فغان فقط آن نوحه محمول و مرثیه بستانم این است  
که در کتب صحاح و روایات معتزله ممانعت شده و زجر و منع و وعید بر آن ثابت و مستحکم  
پس عبارت من رساله شریفه را محمول بر سنده بدعت ساختن خود را در اوید و خلالت  
انداختن است و بر آن ساطع و محبت قاطع بر منی مراد مضعف علیه الرحمة فی وی مرثی  
و نوحه ای مستقول از زبان جویان است که یکای خود بیاید و آنچه گفتم شاید از نقص  
که مقصود از این بلام هدایت خاص و عام است نه خلالت کا و نام آنا محال است در بیان  
برای انداختن شهیدان و در آمدن مادر در سوراخ بینی قاتلان پس برای  
افغان و سامعان و سرادج برای بدختیان است آنا و زانی این همه از سهابت  
و اعلان مانند حقل شدن گوشت شتران لشکریان امام زمان و سوخته شدن  
نختر من دم بدمیدن بر روی زنان و سیاه شدن روزنامهچو شبهای آن و گریستن

آسمان ناسته از زمین و غیره از این از حوادث دوران از این مذکور شود و ظهور قیام  
 خون کن دل و بجز زمین و زمین و آسمان و آسمان برای است که مذکور می شود  
 لِيُطْلِعَ الْخَاضِرُونَ وَالْغَائِبُونَ عَلَى وَقْعِ عَابِلٍ بِالْقَاءِ الْبَكَاةِ وَ  
 الْحُزْنِ الْمُسْتَمِرِّ وَتَذَكُّرِ تِلْكَ الْوَقَائِعِ الْهَامَّةِ فِي أَمْنِهِ إِلَى يَوْمِ  
 الْقِيَامَةِ فَقَدْ بَلَغْتَ نَهَايَةَ الشُّهُرَةِ فِي مَدَائِكِ الْهَلَاكِ وَالْكَسْفِ  
 وَالْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَالْحَيِّ وَالْأَيِّنِّ وَالنَّاطِقِ وَالصَّامِتِ  
 تا مطلع شوند حاضران و غایبان بر وقوع این واقعه بلکه اطلاع یابند باین گدشتن  
 گریه و خرن ستم و یادداشتن این وقایع هولناک در است او تا روز قیامت  
 تحقق رسیده آن وقایع نهایت شهرت در عالم علوی و غلی و عالم غیب و شهادت  
 و جن و انس و گویا و بی زبان که مراد از حیوانات و عبادات است یعنی غایت از اظهار  
 و شتهار و ظهور و لازم و آثار بعد از وقوع این واقعه اطلاع حاضران و غایبان است  
 که هر حاضر و غایب برین سانحه هوش ربا مطلع شود و هر کس از دور و نزدیک ترک  
 و تاجیک بر چنین واقعه غم فرسایند و اگر گردد بلکه مقصود اصلی و عرض حقیقی همین است  
 غم دایم و تذکر دیا و گاری وقایع هولناک و سوانح غم فرسود در این است  
 تا قیام قیامت است و لهذا آن واقعه نهایت شهرت و شتهار در عالم علوی و غلی

وکنانی اینبار  
وکنانی اینبار

وکنانی اینبار  
وکنانی اینبار

وکنانی اینبار  
وکنانی اینبار

وکنانی اینبار  
وکنانی اینبار

وکنانی اینبار  
وکنانی اینبار

وکنانی اینبار  
وکنانی اینبار

وکنانی اینبار  
وکنانی اینبار

وکنانی اینبار  
وکنانی اینبار

وکنانی اینبار  
وکنانی اینبار

وکنانی اینبار  
وکنانی اینبار



واما عیسی از فرزندان یحیی بعد و گشت پس ثابت شد که پسر و خرد و حکم پسر است  
 و الثاني التبیان فقد ثبت بطریق متعدده ان التبیان صلعم قال  
 هما ابناي و وجه دوم یعنی پسر خواندگی است پس تحقیق ثابت شد بطریق  
 متعدده که پسر صلعم بود ایشان یعنی حسین و حسین پسر دو پسر من اند و از روی  
 این حدیث است آنچه امام احمد جبل در سند خویش روایت فرموده بیان شد  
 و روی احمدی مستند عن ابی اسحاق السبیبی عن هانی بن هانی  
 عن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال لما ولد الحسن جاء  
 رسول الله صلعم فقال اردونی ابنی ما سمیتهم قلت سمیته  
 حربا قال بل هو حسن فلما ولد الحسین قال اردونی ابنی ما سمیتهم  
 قلت حربا قال بل هو حسین فلما ولد الثالث قال اردونی ابنی ما  
 سمیتهم قلت حربا قال هو محسن ثم قال سمیتهم اعماء و ولد  
 هارون شبر و شبیر و مشیر و آخرجه الطبرانی فی الکبیر و الدار  
 قطنی فی الاخرای و الحاکم و البیهقی و ابن عساکر و غیره عن علی رضی الله  
 عنه و آخرجه البغوی و الطبرانی عن سلیمان بن ابي الله عنه مثله و فی  
 القاموس شبر که قم و شبیر که قمر و مشیر که حدیث ابناء هارون علیه السلام

در آن چهل و نه ساله خود را با اسحق سبعی از نانی بن مانی از امیران کوفه  
از ایشان گفت که هرگاه متولد شد امام حسن آمد رسول خدا صلعم فرمود که بنایید  
بن فرزند را چه نام داشتید او را گفتیم که نام داشت امام او را حرب پس فرمود بلکه او سر  
پس هرگاه پیدا شد امام حسین گفت بنایید مرا پس را چه نام داشتید او را گفتیم که حرب  
فرمود بلکه او حسین است پس هرگاه ولادت یافت پس سر یوم فرمود بنایید بن فرزند را  
چه نام داشتید او را گفتیم که هاشم حرب کرده ام فرمود بلکه او حسن است پس فرمود  
بناییدیم این فرزندان را بنام نامی سپردن مردون که زبان عربی شیر و شیرین است  
در روایت کرد این حدیث را طبرانی در معجم کبیر و دارقطنی در آفراده حکم و بیهقی و ابی اسحاق  
همه از علی مرتضی و روایت کرد این حدیث را محمّد التستری امام بغوی و طبرانی از حضرت  
سلمان فارسی رضی الله عنه و در ترمذی و شیخ بر وزن یغم یعنی فتح شین معجمه و بانی  
معهده شده معجمه در آخرای مهمله و شیر بر وزن قیر یعنی فتح شین معجمه و بانی  
معهده مخفف ملحق بیانی مشتاقه تحتانی و رانی مهمله در آخر و شیر بر وزن محدث  
بنیم میم و فتح شین معجمه و بانی معجمه شده مکسوره و رانی مهمله در آخر پس این را  
علیه السلام اندر پوشیده نماند که ازین روایت و امثال آنها مستخرج میشود که حضرت  
حسن و حسین و حضرت رسالت صلعم معجمه و بانی میم شده و شیر و شیرین از زبان

بنوت ترجمان گشتند و نیز باید درست که جناب امیر المومنین علیه السلام عرف و حادث است  
 که سپهران خود را سسی بنام اکابر شهروزه و روسانی معلومه میکردند فرزندان خورشید  
 بنام حرب که امیر عرب بوده سسی فرموده بودند هرگاه تبدیل سسی را  
 از ارشاد رسالت بنیاد بظهور آمد دریافت شد که نام فرزندان بنام سسی  
 جاہلیت نباید گشت و لهذا حضرت ایشان کرم الله وجهه بعد از ان سپهران خود را  
 بنام های کبرانی زمان قدرت و ایام جاہلیت سسی فرمودند بلکه بسیاری صحابه  
 و خلفائی نامدار سسی نمودند چنانچه ابوبکر و عمر و عثمان و غیره سسی فرزندان جناب  
 ولایت باب با اتفاق علمائے ثابت و در کتب معتدیه مرویست قیاس سسی بنام  
 کبار بنام حرب قیاس بمقابلت نص است اما مقدمه ثانیه سسی شش این است  
 وَأَمَّا كَوْنُهُمَا مِنْ أَيْنَ لِمَا لِحَظْنَاهُ صَلَاحُ فَمِنْ وَجْهَيْنِ وَأَمَّا بَوْدُ حَسَنَيْنِ  
 دَوَائِبُهُمَا مِنْ مَآخِظِ حَالِ بَاكَمَالِ نُحُضْرَتِ صَلَاحُ بَسْ بِوَجْهَتِ الْأَوَّلِ مِنْ  
 جِهَةِ السِّيَادَةِ الْمُطْلَقَةِ أَوَّلُ أَرْجَهِ سِيَادَتِ مُطْلَقَةٍ هِيَ بَعْضُ سَيَادَةِ  
 مُطْلَقَةٍ كَمَا عِبَارَتِ أَرْسَدَ دَارِي بِقِيَدِهِتِ جَابِئَتِنِ أَثْنِيَةِ جَالِ سَيِّدِ الْكُوْنَيْنِ  
 كَرِيدِ نَكْرَةٍ كَوْرِي شُودِ فَقَدْ أَخْرَجَ النَّسَائِيُّ وَالرَّوْيَانِيُّ وَالضَّيَّاءُ عَنْ حَدِيثِهِ  
 وَأَبُو يُعْلَى عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ ابْنُ مَبَاجَةَ عَنْ ابْنِ عُمَرَ وَأَبِي غَدَثٍ عَنْ

عن ابن مسعود رضی الله عنه عن علی رضی الله عنه والطبرانی فی البکیر عن عمر وجابر والبد  
واسامان بن زید ومالك ابن الحویرث رضی الله عنه والذیلی عن انس و ابن عباس  
عن عایشة رضی الله عنها وابن عمر وابن عباس وابی ریحانة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال  
لحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة وزاد ابن ماجة وغيره  
وابوها خير منهما وعند الطبرانی رضی الله عنه انه افضل منهما وزاد الحاكم  
سوا ابن حبان وغيرهما الا ابني الكماله عیسی ابن مری و یحیی ابن ذکریا پس  
بمحقق برآورده یعنی روایت کرده است ای و ابی و ضیاء تقدسی از حدیقه و ابو یعلی  
از ابی سعید و ابن ابی ابراهیم عمر و ابن عدی از ابن مسعود و ابو نعیم از علی کرم الله وجهه  
و طبرانی در معجم کبیر از عمر و جابر و برادر ابن عازب و هسانه بن زید و مالک بن حویرث و یحیی  
از انس و ابن عباس که از عایشة و ابن عمر و ابن عباس و ابی ریشه رضی الله عنهم که بمحقق  
رسول الله صلی الله علیه وسلم و محمد بن حسن بن برادر و در نو جوانان نیست اندر زیاده که و ابن ابی  
و غیر او و پدر ایشان بهتر از ایشان است و نیز و طبرانی و پدر ایشان و نامشتر از ایشان  
در نایه که در حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مگر بر دو نفر از عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا  
مجموعاً حدیث مذکور که مثبت سیادت مطلقه بر ای جناب حسین علیه السلام است  
و گناه بجز این طرق متعدد و مروی از اجله صحابه است بجز تواتر معنوی سید و حدیث

خیریت و انصاف حضرت امیر المومنین علیه السلام از جناب حسین علیه السلام که مستغفار از  
زیادت ابن ماجه و طبرانی و غیر ایشان است شمر کمال بالائی کمال و از قبیل نور ثقی  
نقدور باید کرد و گشتنایک در زیادت حاکم و ابن حبان و غیر ایشان مذکور است محمول بر زانی  
که آنحضرت صلعم نیز چنین استناد باب تفضیل خود فرموده اند پس این گشتنایک برای مطابقت  
مرآت بامری ضرورت و بعد از آنکه دفع گشتنایک از مرئی بودی است از مرآت هم رفع آن  
لا بد است تا مرآت مطابق مرئی باشد و تطابق میان مرآت و مرئی از دست زرد و آرز  
فروع مطابقت اتمی و مرآت بامری است که ارشاد می شود و مرین متفرعات هذ

للمرآتیکه کون محبتهم محبتک و بغضهم بغضک و وقع فی روایه

ابن عساکر و غیره عن ابن عباس من احبهم فقد احبني و من ابغضهم  
فقد ابغضني و از جمله متفرعات این مرآت است بودن محبت و دوستی حسین  
علیه السلام محبت و دوستی آنحضرت صلعم و نفی و عداوت ایشان نفی عداوت  
آنحضرت صلعم چنانکه واقع شد در روایت ابن عساکر و غیره و از ابن عباس رضی الله  
عنه که یکدست دارد این را یعنی حسن و حسین را پس تحقیق که دوست دارد و مرآت  
و یکدست دشمن دارد ایشان را پس تحقیق که دشمن دارد و مرآت محبت حسین یعنی  
محبت رسول و دشمنی ایشان دشمنی رسول صلعم است و چون دشمنی دشمنی رسول

دوستی و دشمنی با عدو پس دوستی حضرت حسین و دوستی خدا و دشمنی ایشان دشمنی  
 خداست و این معنی شریف اتحاد است که فوق آن تصور نباشد این بود بیان وجوه اول امر  
 که سنی از اتحاد معنی و سیرت بکثرت سیادت مطلق بوده اما وجه ثانی را نیست که سنی اتحاد  
 صورت آن را باید بشنید و الثاني من جهة مشابهة الصورة فانهم ما كانا  
 كما التصور بين له صلى الله عليه وآله وسلم في الظاهر أيضا و دوم از جهت  
 سیادت صورت زیرا که ایشان اینی حضرت حسین بودند گویا در تصویر آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم و در ظاهر نیز چنانکه در سیرت و باطن شایه و اما به حضرت  
 رسالت بودند و صورت و ظاهر نیز شایه است و ثالثا آنحضرت شمشیر شدند و سنی  
 شایه است که میفرماید فَقَدْ أَخْرَجَ الْبَخَارِيُّ عَنِ النَّبِيِّ كَأَنَّ لَوْ كَانَ أَحَدًا  
 أَشْبَهَ بِاللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ وَقَالَ فِي  
 الْحُسَيْنِ أَيْضًا كَانَ أَشْبَهَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِحَقِّهِ  
 روایت کرد بخاری از انس که گفت نبو در چنانچه شایه ترین مردم بانی صلی الله علیه و آله وسلم  
 از حسن ابن علی و یحیی بن ابی حمزه علیه السلام شایه الناس در صورت چهره  
 رسالت علیه الصلوة و التجه بودند همچون شایه در روایت بخاری مصور بصورت احوال  
 و نیز اخلاق صید تفصیل بر هر واحد از حضرت حسین ظاهر موم اشکان بوده برای تفصیل

بش

هذه الحياه

عجل دحل اكمال تعرض بحديث ترمذي ميرود و دروي

مفصلاً الترمذي عن علي كرم الله وجهه وصححه قال الحسن

برسول صلى الله عليه وسلم ما بين الصدر الى الرأس الخيز

اشبهه بالنبي صلى الله عليه وسلم فيما كان اسفل ذلك

و روايت كرد اين حديث را مفصل ترمذي از علي كرم الله وجهه و تصحيح كرد

كه چنانچه ثابت بود بار رسول خدا صلى الله عليه وسلم از سينه تا سر حشمت

بود بار رسول خدا صلى الله عليه وسلم در چهره كه فروتر از صدر است يعني در جهت قفا

بدن حضرت امام حسن و در جهت تحتاني بدن حضرت امام حسين است تمام

بار رسول صلى الله عليه وسلم داشتند پس حضرت حسين با اعتبار مجموعه چنين تصوير

صورت حضرت رسالت و مراتب جمال رسول خدايي متعال بودند كه گویا صورت

جسميه طيفت محمدي دو حقه شده در ماده خلقت هر دو نهد ديده نبوت ظهور

ظهور یافته در بارقه شعاع خورشيد رسالت برقرار است و اين هر دو سلاله اود

نبالت و جلالت از محاذات تام در سيرت و صورت یافته و چون واسطه

نبوت سيرت نبوي در حسين جناب علي مرتضى و ذريعه ظهور صورت محمدي در

سبطين حضرت زيرا بودند پس مجموعه اين نختين كه مجموع چهره هر يك كامل

و کمال برآمده و دامنه الاستیاء دنیا و غیره از اصلیت و فرعیت خبری و در  
 نهانده رنگی عجیب و جاده غریب از خلقت و اتحاد دارد تا این بیت مجموعی فرض  
 عین برار باب ایمان و موصول بدیده معیت در روز قیامت با بنی آخر الزما  
 باشد و نقد لکه این کلام و خلاصه معنی مرام است که ارشاد می شود و اخراج  
 الترمذی ان الله صلى الله عليه وسلم اخذ الحسن  
 والحسين فقال من احبني واحب هذين وابائهما واج  
 كان معي في دبري يوم القيامة وقال هذا حديث  
 مشكور و بر آورد ترمذی در حدیثیکه من خبر خدا صلی الله علیه و آله گرفت امام حسن  
 و امام حسین را پس فرمود که من دوست دارم و مرا دوست دارد این هر دو را  
 و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد با من در روز قیامت و گفت  
 ترمذی که این حدیث منکر است پوشیده نماند که منکر در اصطلاح محدثین  
 را گویند که از بی غیرت و خلایق ثقات روایت کرده باشد و این از اقسام  
 احادیث ضعاف است لیکن چون بزرگوار است و دیگر مانند این حیوان و نام  
 تقوی و شجاعت و وفوق پیدا کرده این حدیث حسن قابل اعتماد و گشت لهذا  
 بهستند تا باینکه بر رفت و اشارت بدین افتخار و اتحاد است از کتب خائب



مصنف علیه الرحمة در رساله غیرزالاقتباس از صحیح مسلم نقل فرمودند:  
خرج النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غداة وعلیه جریط مرسل من شعر اسود فجا<sup>المعنى</sup>  
ابن علی فا دخل ثم جاز الحسین فادخله ثم جازت فاطمة فادخلها ثم جاز علی  
فا دخله ثم قال لما يريد اللہ لیدخلکم الی حبکم الی حبس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یرو  
آدم فیصر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از خانه وقت حج و بر آن حضرت کلیمی بود منقشر  
که شعل کج و ده شتر از آن پیدا بود از مونی سیاه پس آمد حسن بن علی پس  
داخل کرد و از آن کلیم پس آمد حسین پس داخل کرد و از ابا و پسر آمد فاطمه  
پس داخل کرد و از پسر آمد علی پس داخل کرد و از پس خواند آیه تطهیر که ترجمه  
اینست که منو اید خدا متعالی تا میرد از شما پلید را ای اهل بیت پیغمبر و پاک سازد  
شما را بپاکی تمام پوشیده نماید که تفسیر آیه تطهیر شرحی و لفظی در کلام خواهد  
که این عجاایه متحمل آن نتواند شد اما آنچه اعتقاد را تم الحروف است نیست  
که ذیل تفهیم منیرات فادسه از لوث کبار و صفایر عمدی و اخلاق بجم  
باطنی با لکلیه پاک و صاف است و نیز در رساله غیرزالاقتباس است از امامی  
علیه السلام که علی بن ابی طالب قبل از این که بیاید فی ان الحسن و الحسین سید اب  
اهل الجنة و ان فاطمة سیده النساء اهل الجنة بعداه پس عا که آیه پیش فرشته

پس سلام کرد برین فرود آمد آسمان که فرود نیامده بود پیش ازین بار  
 پس فرود داد و ایامه حسن و حسین سر دراز و جوانان شست و نه تحقیق  
 سر درازان بهشت است باید داشت که این حدیث مثبت سیادت مطلق  
 برای حسین علی برادران بهشت و برادران حضرت زهرا برزبان جهان بدون شهادت  
 داین صراحت آن اشارت است که بالا گذشت و نیز در آن رساله است این  
 که آنحضرتین چهارچنانی بن الدنیا و راه البرزخ بر آئینه حسن و حسین دو گل  
 باغ من از دنیا هستند یعنی گل مراد و نمره نواد من از باغ دنیا غیر از حسن  
 و حسین دیگری نیست و نیز در آن رساله است بدان آیهایی و آیهایی  
 ب. اللهم انی ارجو انی اجتمعها و احب من یجمعها و اراه البرزخ یعنی این دو کس  
 حسن و حسین دو پسر من اند و دو پسر دختر من اند بار خدا یا بر آئینه دو  
 میبارم ایشان را پس دوست دار ایشان را و دوست دار کسی  
 که دوست دارد ایشان را و هرگاه دعا رسول مقبول صلی الله علیه و آله  
 و سلم مقرون با حاجت است در دوست داشتن حضرت جد امیری حق  
 حسین و دوست داشتن از نیای نیست و از قطایق این حدیث است  
 که سند نیست و محبوبت حسین برای حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة

و بحسبیت حسین و محبت حسین برای خدای متعالی برود واقع شد و نیز در آن سال که  
 صدق الله و رسوله انما الموالکم و اولادکم فقتلتم و فکرت الی یدین الصبیح تمشیلین  
 و یغیران قلم تصبیر حتی قطعت حدیثی و قشمار و آه اکمل و ترندی و ابن ماجه و ابوداؤد  
 و النسائی است فرمود خدا و رسول او جز این نیست که اموال و اولاد شما سبب آزار  
 است نظر کردم بسوئی این دو طفل یعنی حسن و حسین که میفرقتند و میفرزیدند پس منکر  
 ناقطع کردم سخن خود را و برداشتم آن بر دو روز یعنی روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم مشغول به خطبه خواندن بودند که حضرت امام حسن و حسین علیهما السلام شریف  
 آوردند و پائی مبارک این مادر قمار لغزش میگرد و چنانکه مبادا بر زمین افتند  
 آتشی بر بدن شریف ایشان رسید چون این حالت را آن حضرت در آن خطبه  
 مشاهده فرمودند بغرط شفقت از دست ضبط برآمده خطبه را گدشته برد  
 صاحب زاده را بکنار گرفته ازین مقام شفقت و محبت حضرت رسالت صلعم قیاس  
 کردندیت که چه قدر استقامتشان حضرت حسین داشتند و با این همه شورش و  
 بلا خطه شود که چها چهار مصائب و بلا نصیب این جگر گوشه ما خاتمه حضرت سید  
 الشهدا و دیگر اهل بیت مصطفی در واقعه کربلا گشت و ازین قسم احادیث کثیره که  
 شری از آن در آن رساله نیز باقی است در کتب صحاح مرویست که بر اهل استیفاء

بیان آنها و فتنه را باینکه اهل کشتی ازین راه می نمود و رجوع باصل مطلب میشود  
 مافی ما ظران با خبر باد که مقصود جناب علامه علیه الرحمۃ از تالیف این رساله بیان ستر  
 شهداد است بطریق مکرر یعنی حضرت حسین علیهما السلام و القضا است دان متوفی  
 بر تئید مقدمه و بیان آن بوده که هرگاه از تکریر امور که موجب کشف این راز و یا اعلا  
 این ستر و ساز بود و ذرا غی حاصل شروع در بیان واقع می شود و اول ذکر بعضی  
 از اوصاف بطریق مشتمل نموده خواهد می شود و قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ  
 قَالَ سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ عَنِ عَمِّهِ جَعْفَرٍ عَنِ النَّبِيِّ عَنِ النَّبِيِّ عَنِ النَّبِيِّ عَنِ النَّبِيِّ  
 مِنْ مَالِ اللَّهِ مَرَّتَيْنِ وَقَاسَمَ لِلَّهِ مَالَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى أَتَاهُ كَانُ يُعْطِي  
 لَعْلًا وَيُعِيكَ لَعْلًا وَيُعِيكَ خُفَاوَيْمًا خُفَاوَيْمًا خُفَاوَيْمًا خُفَاوَيْمًا خُفَاوَيْمًا خُفَاوَيْمًا  
 صادق علیه السلام از پدر می گوید که گفت حج کردم حسن با نرد و حج و حال آنکه سه سال  
 که تن کشیده می بردند پیش من آمد و عبادت از مال خود برای خدا داد و بار دین تقسیم  
 کرد و مال خود را برای خداست باز تا آنکه بود که می کشید کیتای با پوشش او نگاه داشت  
 کیتای با پوشش را می کشید کیتا سوزده راه نگاه می داشت کیتا با پوشش دیگر یعنی می کشید  
 و محاطت آداب که از آنجا می دید که با نرد و بار طی مسافت و قطع منازل فرمودند  
 تا که پیاده با نرد می آمد با آنکه سه سال پیش او می کشیدند و خدمت و جلوی او

مید ویدند و ز به و سرگ دنیا ازین کار پیداکه دوباره تمامی مال و منال دنیوی در راه  
 خدا بخشید و دست یاره گوهر تصیف اعطائی مال فی سبیل الله در سلک تقسیم کشید حتی که  
 همکار با عطاء یکتا افضل و موزنه یکتا بدشت یکتای دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق تر  
 بنفس از اعطائی با کجلیه است و از جمله تهذیب اخلاقی آن حضرت علیه السلام است که روزی  
 بر سندان است جلوه فرمادگر دگر دموالی و دالمی چون مالگر دگر دگر در نما بودند که مردی  
 از کفار آمد و پرسید که رئیس مجلس کیت و نام او چیست فرمودند که منم حسن بن علی  
 آن مرد گفت که همان علی که مرد خوخنوار و نبیایت جبار بود و دیگر کلمات نامایم ایشان  
 اسد الله الفلب جاویده برزه در آئی را به نهایت رسانید خضر مجلس گرامی سبحان  
 چنین همفوات خرافات سمات از دست ضبط برآمده خواستند که بتادیب آن بی ادب  
 پردازند که آنجا بسیار با نظم مقبضاتی خلق عظیم متوجه حالش شده ارشاد کردند که از طرف  
 گفته با و اطوارت پدید است که برنجی دارویی و مصیبتی گرفتاری اگر گرسنه طعام گزیده حاضر و اگر تشنه  
 آب سرد موجود و اگر دومی بدوشش است با دایش بر دارم و اگر دشمنی در قضای تو نهادیم  
 و حمایت تو سازم چون آن مرد بچو سخنان دلایز بمقابل کلمات زبانه زخونت انگیز  
 خودش گوش کرد گفت که الحق تو پسر علی ولی الله هستی که فاع باب خیر و برادر و دینی  
 بنمبر بود و بدوات اسلام رسیده یکی از موالیان خاص و دنیایان با اختصاص گردید

و از این قسم نقل و حکایت جمعی است که استیعاب آن نتوان کرد و چون کیفیت مشاهدات  
 سهریه معروف بر بیان وفات و سبب آن بود سخن در آن میرود و گویند که  
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَنَةً تَبِيعَ وَأَرْبَعِينَ عَامًا أَنْجَحَ الْأَقْوَالَ فِي أَقْوَالِ  
 بَيْتِ الْأَوَّلِ أَوْفَى الْغُرَرِ صَفِيرٍ وَهُوَ الْكَشْفُورُ وَبُودَ وَفَاتِ الْخَفَرِ رَضِيَ اللَّهُ  
 عَنْهُ سَالِ جَلِي نَهْمٍ زَجَرَتْ بِأَرْبَعِينَ عَامًا تَبِيعَ الْأَوَّلِ يَدُورُ أَمْرُ سَفَرٍ وَبِهِمْ شَهْرًا  
 يَنْتَقِزُ فِي بَيْتِ الْأَوَّلِ وَشَهْرًا سَفَرٍ فِي تَارِيخِ بَيْتِ دَهْمِمْ هَسْتِ وَفِي زَمَانِهِ أَنْجَحَ  
 بَيْتِ الْأَوَّلِ سَنَةً نَجَاهُ زَجَرَتْ وَفَاتِ يَأْتِزُ وَبَسْبَبِ مَوْنِهِ أَنَّ زَوْجَتَهُ جَعَلَتْ  
 بَيْتَ الْأَشْعَثِ ابْنَ قَلْبِ سَمْتَهُ مَا غَوَايَ نَزِيدَ بِنِ مَعَاوِيَةَ وَكَانَ نَزِيدٌ  
 ضَمِنَ لَهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَعَلَتْ فَرَضَ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ  
 لَوْ مَا أَتَرَمَاتِ فَعَدَتْ حَقْدًا إِلَى نَزِيدٍ قَسَلَهُ الْوَفَاءُ مَاءً وَعَدَهَا  
 فَقَالَ أَبَا نَزِيدٍ نَكَبْتُ رِضَاكَ لَا تَقْنَنَا فَصَادَتْ مَرْحُومَةُ الدُّنْيَا وَكَانَ  
 ذَلِكَ هُوَ الْخُذْرَانِ الْبَيْتَيْنِ وَبَسْبَبِ وَفَاتِ وَأَنْ بُوْدَ كَرِ وَجِيْدُ وَجِيْدُ وَشَرَّ  
 بِنِ قَلْبِ نَزِيدٍ أَوْ رَايَا غَوَايَ نَزِيدَ بِنِ مَعَاوِيَةَ وَبِهِمْ كَرِ وَعَدَهُ دَادَهُ بُوْدَ جَعَدَهُ رَايَا  
 أَرِ نَكَبِ اِيْمَارِ بِيَكَةِ نَزِيدِ وَجِيْدُ كَرِ أَوِ اِيْمَارِ جَعَدَ كَرِ اِيْمَارِ نَزِيدِ وَجِيْدُ هَسْتِ بُوْدَ رِشِ  
 شَدَّ خَفَرَتْ اِيْمَارِ حَسَنِ اِيْمَارِ دُرِ لِسْتِ وَفَاتِ اِيْمَارِ نَزِيدِ وَجِيْدُ شَدَّ خَفَرَتْ اِيْمَارِ

نریزد و میخواست و فانی آنچه دهره باو کرده بود پس گفت نریزد بدستیکه راضی بودیم بود  
 تو پیش حسن آید پس چگونه راضی باشیم بودند تو پیش خود پس گشت عده از جمله  
 زیانکار دنیا و آخرت است این زیانکاری همان کاری است ظاهر و کان مضاره  
 الْأَسْهَالُ الْكَبْدِيُّ وَتَقَطُّحُ الْأَمْعَاءِ و بود و بیماری آنحضرت سه سال کبدی به  
 پاره شدن روده یعنی بنجام اجابت دستها پاره مائی جگر زرد و ما بر یک پشه می پزد  
 چنانچه شخصی برای عیادت آنجناب علیه السلام رفت آنحضرت چون از بیت الخلا  
 برآمدند فرمودند که جگر من پاره پاره شد آن شخص گوید که من آن پاره را ملا حظ کردم  
 و دیدم که فی الواقع قطعات جگر بودند و لما حضرة الوفاة جاء المحبین رضی الله  
 عنه فقال ای اخی صاحبك قال ترید قتله قال نعم قال لیکن  
 صاحبی الذی اظن الله اشد له نقمته وان کویکنه ما احب  
 تقتل بی بریاءة قال لقد سقیت السم مرارا و ما سقیت مرة اشد  
 من هذه و هرگاه حاضر شد او را وفات بیاد امام حسین پس گفت ای  
 که با تو این حرکت کرد یعنی که ام کس ترا زهر داد گفت بنحو ای قتل او گفت آری  
 گفت بر آئینه اگر قاتل من همان است که من میدانم البته خدا تعالی سخت است  
 زاری او در انتقام یعنی خدا تعالی که منقسم حقیقی هست برای گرفتن انتقام کافی است

و اگر نیست او در واقع که باو گمان نیست دوست نمیدارم که گشتی ایستقام من مکنایم را  
 بسته گفت که بر آئینه تحقیق نوشا نیک شد نه هر چند باور نه نوشا نیک شد نه هیچ  
 سخت تر ازین بار چه شده خانه که داعی بر اعراض تعیین و تشخیص قائل امور چند است  
 اول چون مناط شهادت سبب بر تفاوت اشتباه بوده قائل را هم معترض کنان  
 و اختلاف استند تا ازین جهت نیز این را از در پرده باشد و شعاع اظهار و ابزار  
 بر این شبستان نماید دوم اخذ قضا فی الامور است که بحکم شرع خرم و احتیاط را  
 در آن بدخلی تمام است تا آنکه بدون ثبوت کامل و قطع و یقین و تعیین قائل  
 امضای آن جایز نیست سیوم علی شح از تحقیق و تنقیح قائل دلیل بر کمال حکم و حکم  
 عیظ است چه اگر تفحص و تحقیق بکار میرفت تعیین و تشخیص قائل من حیث الشرع  
 ممکن الحصول بود پس است از انتقام کشیدن و بهلول از اخذ قضا صریح و نور دیده  
 کار بدین حضرات است که شاید از اعراض نفسانی در جبلت این پاک طینت در  
 رذالت باقی نمانده باشد و الا کف نفس از انتقام با وجود قدرت کالیت  
 دشوار و جانی علو ام از دست خواص هم انجام آن متعذر است و آنچه از شدت  
 نوشا نیندن نه ازین باریه نسبت برات سابق ارشاد شد کنایه پس از حیات  
 و ایمانی بقرب وفات است چنانچه از فضل المحامد نقل کرده اند که امیر المؤمنین



حسن علیه السلام را شش بار زهر داده اند پنج بار کاری نکردیم ششم کار گرفتند و در  
 ابو نعیم از غیر بن اسحاق مرویست که من و شخصی دیگر در مرض موت حضرت امام حسن  
 السلام برائی عیادت رفتیم فرمود که ای فلان خبری از من پرس عرض کردم  
 که درین حالت امری برسدن نمیتوانم همین که اتفاق از مرض دست دهد خواهم سپید  
 راوی گوید که آنحضرت بخانه تشریف بردند و باز برآمده فرمودند که آنچه بر خست  
 پرس که باز فرصت سوال نخواهی یافت و مرا طاقت جواب کجا پرس بود که مر چندی  
 باره زهر داده اند و این بار کار گرفتند که پاره های حکرم بریده می افتد پس راوی می  
 گوید که روز دیگر بخدمت آنحضرت حاضر شدم دیدم که حالت احتضار است و جناب امام  
 حسین علیه السلام بر سر بالین آنحضرت نشسته استفسار از قاتل سفیر مایندالی آخر  
 الروایه که آنجا گذشت و نیز روایت کرده اند که آنحضرت علیه السلام بخواب دید  
 که گویا منیانه دو چشم او قل می افتد احد مکتوب است چون این خواب پیش سعید بن  
 بیان کردند گفت که زمان وفات جناب امام حسن قریب رسیده المختصر مرگافه  
 وقت رحلت قریب آمد جناب امام حسین وصیت فرمودند که من از عیال شما خواهم  
 که چون بمیرم قبر مرا در خانه خود جادو دعا عیال با من و عیال کرده است پس بعد وقت  
 سر جنازه مرا پیش رسول خدا علیه الصلوٰه و السلام میبرد و مرا عیال کند

خوابید اگر اجازت دهد مرا در جوار قبر جد امجد من دفن کنید و میدانم که مردم منی امیر  
 ازین کار باز خواهند داشت پس ایشان نزاع کردن نشاند و باید که خیاره مرا در  
 بیع بزنند و پانصد و پنجاه هزار تومان بخرند و چون آنرا بخرند که هرگاه حضرت امام حسن تسبیح  
 بدایع حق گفتند بآب امام حسین بخدمت عایشه رفته دستوری نوشت عایشه گفت  
 که خواست که من در اینجا مدفون شود و چون این خبر برادران رسیدند و در میزدند که در  
 نماز گفت که شسته مدفون کردن نداد پس خیاره آنحضرت از روضه رسول خدا علی  
 علیه السلام بیع بزدند و در قبور عباس پهلوی قبر فاطمه زهرا و حضرت  
 مدفون کردند و کسی از بنی امیه بر خیاره آنحضرت حاضر نشد مگر سعید بن العاص که  
 آنرا نپذیرفت و با اجازت حضرت امام حسین ادا نمی نمود و خلاصه بدین مقام رسید  
 قدر است که بقلم رفت اما قشیش عرش شریف و شخص زمان ولادت پس از آنکه  
 ارشاد میشود و گویند که عرش شریف چنانچه و آری عین سنه و ستمه و ستمه  
 ایام ما و قد و لایه النصف من شعبان سنه ثلث من الهجرة علی الصبح  
 و قبل فی رمضان و بود عمر شریف او چهل و پنج سال و شش ماه و گسری کم  
 از روزی و تحقیق پیدا شد با نوزدهم شعبان سال سیوم از حرم برداشت و گفته شد  
 در رمضان پویشیده نمادند که در زمان ولادت حضرت امام حسن و چنان در وقت

وفات آنجناب اختلاف است ولادت آنحضرت نزد بعضی پانزدهم شعبان و نزد بعضی نهم  
 رمضان سال سیوم از هجرت است وفات آنجناب بر قول مختار در ماه ربیع الاول نزد  
 بعضی غره و نزد بعضی پنجم ماه مذکور و مشهور است و ششم ماه صفر سال چهل و نه هجرت است  
 و سنین عمر شریف چهل و خیال و شش ماه و دوازدهم بر و ایت صحیح است پس اعتبار  
 بسنین حیات مقتضی ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم رمضان و تاریخ وفات پنجم  
 ربیع الاول افتد تا چهل و پنج سال و شش ماه کسری کم بحساب است آید و مینویسد  
 آنچه گفته اند که عمر شریف آنحضرت چهل و پنج سال و چند ماه بوده صفت سال در  
 کنار رفت حضرت رسالت علیه الصلوة و النجدة پرورش یافته و سی سال در ظل جلاله  
 بدر بزرگوار یعنی چاباب و ولایت جاد شده و هشت سال و چند ماه دیگر فقط کشف  
 رحمت حضرت رسالت زنده گانی کردند و هذا ما يتعلق بالشهادة السریة  
 التي اختص بها السبط الاكبر انما يتعلق بوجوب شهادت سریه  
 که مختص بان فرزند اکبر گشت باقی مانده شهادت بجهیه السبط الاکبر شنیده  
 و اما الشهادة الجهرية التي اختص بها السبط الاصغر فهي من اكبر  
 الوقایع المشهورة و اما شهادت ظاهری که اختصاص است بان فرزند اصغر را  
 از بزرگترین وقایع مشهور است و متعجب شوم که کوچه جهریه و بمیدانها

الله لما علمك يزيد وتسلطن وذلك في رحمتي مستين يد مشق  
 كتب الى الامام ابي محمد لايخذ البيعة له وكتب الى اقامته بالمدينة  
 الوليد بن عقبه ان ياخذ البيعة من الحسين فامتنع الحسين  
 من بيعته لانه كان فاقما مدنا للخرطوم لما سببت ان نكارا  
 شدن نهت و سببش آنكه هرگاه مالک و پادشاه شد نيزيد و سلطانيت بر مملکت  
 در ماه رجب سال ششم از هجرت لشهر دمشق اتفاق افتاد نوشت نامه به يونس اقاليم  
 بجهت گرفتن عهده بعت برائى خود نوشت نامه به اهل خود به يد بن عقبه بن ابي  
 گرفتن بعت از حضرت امام حسين پس باز ماند و انکار کرد حضرت امام حسين از بيعت  
 برائى آنکه بود او فاسق و ايم الخمر ظالم بايد داشت که چون معاويه بن ابى سفیان  
 کرد و نيزيد بجایى بدست تخت سلطنت نشست نامه با اقاليم و مالک برائى اخذ بعت  
 بقال و حکام هر مقام نوشت چنانچه نامه نيزيد پس وليد بن عقبه حاکم مدینه بدست  
 که معاويه بن عقبه از مدینه کان خدا بود وفات یافت و من بجایى او نشستم و بعت  
 برائى خود نيزيدى میخواهم بايد که از حسين بن علي و ديگر امالى مدینه بعت برائى من بگيرد  
 و در رنگ و ماخورد اخذ بعت وليد بن عقبه بخود و در نامه حسين بن علي و عبدالل  
 بن زبير را تشديد و گویند که چون نامه نيزيد وليد بن عقبه رسد بخوان مشوره که در نزد

گفت که حسین بن علی و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد العزیز بن عمر و عبد الله بن مسعود  
 طلب کن و ازین بر چهار کس درخواست معیت بکن اگر معیت کردند و الا ازین چهار  
 تن را گردن زمین تا بر همه کس عبرت شود و دیگری از قبول معیت تخطف نمود و ولید  
 بشورت مردان را رضی نداشت و گفت که من پسرها طم و پسرا ابی بکر و پسرا عمر و پسرا  
 عثمان نمی توانم انحصار گویند که ولید بن عقبه حضرت امام حسین را طلبید و انجباب  
 حجاجه غلامان و موالیان خود را همراه گرفته همه را بر دسرای ولید گذاشته و پیش او  
 رفتند و ولید بر او تعظیم درآید و عرض مضمون نامه نیرید نموده درخواست معیت کرد  
 انحضرت در جواب ارشاد کردند که من معیت نپذیرم خواهی کرد که اذنا سق و دایم الحفر  
 و ظالم است گویند که مردان حبش از بشارت خود باز نیامده و دست از حبش  
 طینت برنداشته با ولید گفت که ای امیر حسین را بی اخذ معیت مگذار که بار دیگر  
 بر او قدرت نیایی او را در بند باید کرد تا معیت کند و اگر از معیت بازماند کشتن او  
 بفرما تا خلیفه از تو راضی شود و ولید گفت و یک یا مردان مرا کشتن حسین بیگونی  
 اگر شرق و غرب تمام به من بخشد من هر که رفقه خویش نکشم مردان بعد ازین حاضر  
 ماند و انجباب از انجا باز نیامده مراجعت بخانه فرستاده و قصه را از علی بطرفه که سبط  
 در دختند خانه ارشاد می شود و خرج الحیدر علی که تمام لایع خاوند من

شعبان فدخل مكة واقام بها ورواه ابن شد حسين بن موسى مكة بتاريخ چهارم  
 محرم اهل زندكيد واقامت گرفت در آن و چون خبر خروج حضرت امام حسين از  
 مدینه منوره و وصول بكمه منقله در اصحاب و دیار شهر گردید و مردم اطراف و جوار  
 بر این سانحه و قوف یافتند اهل کوفه با طاعت و التقیاد و کجتاب اتفاق گردید  
 علی سبیل التواتر و التقابض بطلب ارسال داشتند چنانچه پالاش می رود  
 ولما وصل الخبر الى اهل الكوفة اتفق منهم جمع كثير وكتبوا الى  
 الحسين يدعونه اليهم ويذنون له بالقيام بين يديه بالفسح  
 و امور الهمة و بالغوا في ذلك و تتابعت اليه نحو مائة و خمسين كنانا  
 من كل طائفة و جماعة فيرا اليهم ابن عجمه مسلح من حقیل و حنظل  
 علی نصرت و حمایت و به راه رسید خبر سوسی اهل کوفه متفق شدند از اینها حاجت  
 کثیر داشتند نه با بخت امام حسین بن مضمون طلب آنحضرت و بدل جانها و  
 مالهای خود را در خدمت گذاری بکصور کجتاب و صابانه نمودند در این باب و چای  
 در پی رسید با آنحضرت قریب صد و پنجاه نامه از برگروه و جماعت پس روانه کرد  
 بطرف ایشان پس عمر خود مسلم بن عقیل را در غیبت و تاکید فرمود آنها را بر نصرت  
 و حمایت او بجهل کوفیان بالکمال تمام نامهائی متواتر و قاصد نامی شکار در خلعت

امام حسین علیه السلام فرستادند در حین اصرار و استبداد زیاده بکار بردند و گویند  
 که نامه اخیر که هدیه است معقودی از اهل کوفه رسید عبارتش اینست بحسین ابن علی  
 شیعته و شیعه ابنه علی امیر المؤمنین سلام علیک اما بعد فان الناس منظر و ملک  
 و لادای لهم غیرک فاعجل العجل باین رسول اللہ و السلام علیک و رحمۃ اللہ وبرکاتہ  
 یعنی تمامی مردمان منتظر مقدم شریف اند و اطاعت و انقیاد دیگری  
 سوائی انجباب منظور ندارند ای پسر رسول خدا خود را بزودی برسان و ما این  
 را ازین انتظار و اربابان چون استدعای کوفیان در طلب زیاده از حد گذشت  
 آنحضرت خواستند که جاسی عنان غریت با وضوب فرمایند عبد الله ابن عباس  
 و دیگر اجله اصحاب که در مکه معطوف بودند مخالفت نمودند و گفتند که بجزای  
 الکوئی - یوفی بیوفائی اهل کوفه ضرب المثل و مشهور در عالم است قول فعل  
 سکنه انجا اصلا قابل اعتماد نیست آخر بعد قال و مقال قرار یافت  
 که آنحضرت عازم کوفه نشوند و شخصی را از متوسلانی خویش با طرف روانه کنند  
 چنانچه برادر حمزه و مسلم بن عقیل را به نیابت خود در خدمت کوفه فرستادند و  
 کوفیان را بر اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت آنحضرت تحریر و  
 ترغیب نمودند اکنون گفتند و صواب نم یگویند بگویند بگویند بگویند بگویند

و بعد عید ی کوفیان بحشم انصاف دیدیت فلما وصل سلم الکوفه  
 نزل فی دار المختار ابن عبید و باع الحسین علی یار به خلق کثیر  
 اکثر من اثنی عشر الفا فاطلع علی ذلک النعمان ابن بشیر  
 و الی الکوفه من جانب نزیل و کان صحابیا فهدد الناس  
 علی اذ ذلک لکن استغنی عجز داله لیلید و لو تعرض لآخذ  
 پس هرگاه رسید سلم بکوفه فروکشید در خانه محنت ابن عبید و معیت کرد و نیز  
 را بردست او خلق بسیار زیاده از دو کزده هزار کس پس مطلق بر این حال  
 شد نعمان بن بشیر که حاکم کوفه از جانب نزیل بوده و بود صحابی پس تهدید  
 کرد مردم را بر این کار لیکن گفتانمود بخود تهدید و متعرض نکشت برای  
 هیچکس چنانچه چون سلم بن عقیل داخل کوفه شده بخانه مختار بن عیسی ثقفی رخت  
 آفامنت کشاد مردم کوفه هجوم آورده معیت بردست او نمودند چند آنکه  
 از دو کزده هزار در گذشته کار هیچکس نزار و بر و ایستایی نزار و مرد و ایستایی  
 پنجاه هزار رسید نعمان بن بشیر حاکم کوفه که مرد صحابی بوده برین ماجرا وقت  
 یافته بحسب ظاهر کار خند تهدید و تخویف شده با شمار اعراض و انخاص متعرض  
 حال اهدی از میان امین نکشت بلکه در باطن معاون و مددکار حضرت



بوده بهمانی ترغیب مردم بر محبت و اطاعت میکرد و آخر کار چون تغافل نعمان بر سر  
 نمایان شد بعضی از بدبنامان نیز بد را از حقیقت حال آگاه شدند و بساعت شکایت  
 نعمان پرداختند چنانچه میفرمایند فكتب مسلم بن زيد الحضرمي وعمارة بن  
 الوليد بن عقبة إلى يزيد بن أبي نجران أنه عن امرئ مسلم وفضل أهل الكوفة إليه  
 وتغافل النعمان بن بشير عنه كس نوشت مسلم بن زيد حضرمي وعمار بن وليد  
 بن عقبه بسوی زید در حالیکه خبردار میکردند این بدو را از امر مسلم و فضل أهل کوفه  
 بطرف او و تغافل نعمان بن بشیر از دین مسلم بن زید حضرمي و عمار بن وليد عقبه  
 حال ورود مسلم بکوفه و رجوع مردم بخیریت او برای اطلاع زید نوشتند و از تغافل نعمان  
 بن بشیر او را خبردار کردند فضل بن زيد النعمان و ولی مکانه عبيد الله  
 بن زياد وكان والياً على البصرة فتوجه فتوفي عبيد الله من البصرة  
 إلى الكوفة ودخلها ليلاً من جهة البادية في لباس أهل الحجاز وأما  
 أنه الحسين رضي الله عنه فاستقبله الناس في ظلمة الليل وسكوا  
 عليه مشوا بين يديه وقالوا مرحبا بك يا بن رسول الله قد منّت  
 خير مقدم فسكت حتى دخل دار الأماوة پس مغرول گردید زید نعمان را و حاکم  
 گردانید بجای او عبيد الله بن زياد را و بود او حاکم بر بصره پس باقی خبر کرد عبيد الله از خبر

بسوی کوفه داخل شد و آن وقت شب از طرف بیابان بلخس حجازیان و درویش  
 مردم را با اینکه حسین است پس استقبال کردند و او را مردم در کوی یکی شب ملاک کردند  
 و بختند پیش پیش او و گفتند مر حیا با و ترا ای پسر رسول خدا آمدی تو یک آمدن پیش من  
 مانده این زیاد تا آنکه داخل شد مکان حاکم نشین را متقی مباد که چون مردم کوفه بدستار  
 بیعت و انقیاد و اطاعت مسلم بن عقیل گزیدند داعی بر طلب حضرت امام حسین علیه  
 السلام گمراه شدند و آنحضرت نیز بفرمود انطاف عثمان از کج بکوفه پرداخته و خبر آمد آمد او در  
 اطراف و جوانب شهر یافته گویند که نیریدید یافت این سخن بکار خود جبران و مشوره  
 طلب از میان گشت مشاوران بدالی جهان اندیشیدند که اگر حسین بکوفه رسید  
 از دست مارت بگذشتی این سلطنت و حکومت از هم شکست پس مبادید نشست  
 که نمایان بشیر از حکومت کوفه مغرور شخصی دیگر بجای او منصوب شود که مسلم بن عقیل را  
 با اعران و انصار و یکش و پنج فساد و فتنه را با کلیه برگشته آخر بیدار و معین قرار دادند  
 که این کار غیر از دست عبید اللہ بن زیاد سر انجام نیابد نیرید این زیاد را که حاکم نبره  
 بود بابت کوفه و عراق مقرر کرده با و نوشت که زود از خود را از نبره بکوفه بفرست  
 مسلم بن عقیل و نمایان و متابعان او را بکش و از حسین طلب بیعت ماناید اگر او  
 قبول بیعت نکرد و پیرو او را نیز بکش چون نام نیرید بنام این زیاد رسید بر او خود را ناام

مقام خود بر بستره گذاشته بالغو عازم کوفه شد تا آنکه بقا رسید رسیدن سپاه خود را  
 در آنجا که نهشته و از راه فریب خود را بلیاس حجازیان آرد نهشته و عمامه بسته دید  
 هشتی نهشته با محمد و دی چند از راهی که قافله حجاز می آمد در تاریکی شب میان نماز  
 شام و عشا بکوفه درآمد مردم کوفه که همه تن چشم انتظار براه حضرت امام حسین  
 بودند غلط حوزده او را امام حسین پنداشته به استقبالش پرداختند و سلام کردند  
 و مهابت کردند و پیش پیش او رفتند و این زیاد قفل سکوت بر لب گفتند هیچ نمی گفت  
 تا آنکه داخل دارالاماره گشت و این همه برایش آن بود تا مردم کوفه بر آمدن او

خبردار شوند و دفعه بلو کرده آماده شدند و فریاد در فریاد او کردند فلما اصبح

جَمَعَ النَّاسَ وَقَرَأَ عَلَيْهِمْ مَشُورَةَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَهَدَّاهُمْ وَحَدَّاهُمْ

عَنْ خَالِيفَةِ يَزِيدَ وَفَرَّقَ جَمَاعَةَ مُسْلِمٍ بِقُوَّةِ التَّيْدِيرِ وَاخْتَفَى

مُسْلِمٌ فِي دَارِهَا بَنِي عُرْوَةَ بَسْ بگاه صبح شد جمع کرد این زیاد مردم را

و خواند بر اینها سند حکومت خود و تهدید و تخذیر کرد اهل کوفه را از مخالفت نریزید

و متفرق گردانید جماعت مسلم را بقوت تدبیر و پوشیده شد مسلم در خانه ثانی بن عرو

بنی بن محمد دهنده لسانی و تحویف زبانی این زیاد جماعت مباحیان حضرت مسلم متفرق

کردید و مسلم خود را بنجاء ثانی بن عروه غیره خفتا کشید فارسل عیسی

محمد بن الاشعث مع فوج الی داره فاقوا بهانی بن خروجه فحسبه و حو  
 جمیع روساء الکوفه عندا فی القصر و اقی الخیر مسلما فنادی  
 فاجتمع معه اربعون الفا و احاطوا حول القصر پس فرستاد بن  
 زیاد محمد بن شعث را با فوجی بسوی خانه ثانی بن عمروه پس آوردند او را پیش  
 کرد این زیاد و او را و مجبور بس نمود و جلد روسائی کوفه را نزد خود در قصر کرد  
 این خبر بمسلم پس آورداد خاصان و رفیقان خود را پس جمع شدند همراه او  
 چهل هزار مردم و احاطه کردند گرد قصر یعنی چون این زیاد ثانی بن عمروه و دیگر  
 روسائی کوفه را در مکانی از قصر خود مجبور کرد و حضرت مسلم بدریافت این  
 حال خاصان و رفیقان خود را جمع فرموده با جمیعت چهل هزار کس محاصره قصر  
 عبد الله بن زیاد نموده فامر عبید الله الأسادی من روساء الکوفه  
 ان یکلو اعشابهم و یردوهم عن رفاقة مسلم فکلمهم ففرو  
 کاتهم و امسی سلم فی خمائة فلما اختلط الظلام هب  
 اولئك الاضا و بقی و حمله پس امر کرد این زیاد و سیرانی را که از ایشان  
 کوفه بودند با یکدیگر بفرمانند و بفرمانند و بفرمانند و بفرمانند و بفرمانند و بفرمانند  
 مسلم پس بمقتضای امر خود را پس متفرق گشتند و اینها و شام کرد

مسلم در پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق گشتند و تا شام از چهل هزار پانصد باقی  
ماندند پس هرگاه بداشت شیرگی شب رفتند ایشان هم و باقی ماندند مسلم تن نهایی اول  
از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد از آن چون شب تاریک شد این پانصد  
راه خود گرفتند و مسلم تن نهایی باقی ماند و گویند که چون برای نماز شام حضرت مسلم در مسجد  
کوفه تکبیر افتتاح گفت پانصد کس افتد اما بگردند و چون سلام در داد و یک کس ندید  
درین قدر فرصت همه بازفتند و مسلم راتن تنها گذاشتند و گویند که چون مسلم نزدیک  
قصر ابن زیاد رسید دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه از آن جمله قریب صد نفر  
باقیمانده حیران شده چپ و دست نگاه میکرد و میگفت که شیعیان با کجا میروید از آن  
دوازده کس باقیمانده نگاه فرمود که اهل کوفه خطوط متواتر فرستادید و ما را اطلاع دهید  
و حواله با غدا نمودید چون یک دو قدم دیگر رفت بچکس با و بنود فتور و فانی الطریق

فانی منزل امراة فاستقفاها فستت بها و ادخلته فی منبر لها  
پس آمد و رفت میکرد و مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس طلب آب کرد و از پس  
آب نوشانید آن زن مسلم را و داخل کرد او را در خانه خود یعنی رفیقان مسلم آنحضرت  
تنها گذاشتند و همه را گرفتند مسلم در راه سرجمه تنها میکشید و ازین طرف آن  
طرف میرفت درین حال تشنگی بر مسلم مستولی گشت بر در خانه زنی که بطوعه نام داشت آمد

طلب آب فرودان زن او را آب نوشانیده و از خانه خود نبرد و کان اینها موی  
 محمد بن ادریس است فَاَنْطَلَقَ فَاَجَابَ مُحَمَّدًا وَاجِبًا عَسَدُ اللَّهِ سَعْدُ عُمَرَ بْنِ  
 عُمَرَ بْنِ حَرْثٍ مَدَا حَبِيبَ رَحْمَةٍ وَحُجْرَةَ ابْنِ الْأَسْعَدِ فَاَحاطَ بِاللَّذَائِدِ وَبُودَ بِسَرَّانِ زَلِ  
 سَوَالِ بِنِي فَنَامَ اَزْدَ اَكْثَرِ بَنِي شَيْثٍ لَيْسَ رَفِثَ اَوْ دَجِرَ كَرْدِ مُحَمَّدٍ رَاوِغِرَ كَرْدِ مُحَمَّدٍ عَبْدِ الْعَدْرِ رَاوِغِرَ  
 وَرَسْتَادِ بَنِي زِيَادِ عُمَرَ بْنِ حَرْثٍ كَوْتَرِ اَكْثَرِ شَهْرِ مُحَمَّدِ بْنِ شَيْثٍ رَاوِغِرَ مُحَمَّدِ كَرْدِ اَبِي بَهْرٍ  
 حَاذِرِ اَبِي بَرَكَاةٍ طَوَّعَ سَلْمَ رَاوِغِرَ خَوْجَادِ اَزْدِ اَزْدِ اَنْفَقَاتِ فَنَادَتْ قَدْرَ بَسْرٍ طَوَّعَ كَرْدِ حَبِيبِ  
 بَنِي شَيْثٍ بُوْدَ سَوَالِی خَوْجَادِ اَزْدِ حَاكِلِ لَمْ خَبِرَ اَزْدِ كَرْدِ اَزْدِ اَنْ كَسَّ جَاهَنِمِ شَيْثِ بَنِي زِيَادِ رَفِثَ كَرْدِ  
 اَبِي رَاوِغِرَ اَلَمْ يُوْدِ بَنِي زِيَادِ وَجَرَدِ رِیَافَتِ اَبِي حَالِ كَوْتَرِ اَكْثَرِ شَهْرِ كَرْدِ عُمَرَ بْنِ حَرْثٍ نَامِ شَيْثٍ وَجَرَدِ رِیَافَتِ  
 بَرَاوِی كَرْتَرِ سَلْمِ رَسْتَادِ اِلِیْ اَنْ بَا حَاكِلِ كَرْدِ رَفِثَ خَوْجَادِ طَوَّعَ اَكْثَرِ حَضَرَتِ سَلْمِ دَرِ اَنْ سَكُونِ  
 مُحَمَّدِ نَمُودَ رَاوِغِرَ كَرْتَرِ سَلْمِ كَرْدِ عُمَرَ بْنِ حَرْثٍ كَامِ عَسَدِ بَنِي اَشْتَمِ نَهَانِ شَيْثِ دَرِ اَزْدِ  
 كَرْدِ خَوْجَادِ سَلْمِ لَيْسَ بِنِی اَبَا مُحَمَّدٍ فَاَكَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَسْعَدِ بِالْأَمَانِ فَجَاءَهُ  
 عَسِيدُ اللَّهِ فَخَرَّبَ عُنُقَهُ وَالْقِي حَشَنًا اِلَى النَّاسِ وَصَلَّاهَا نِیَا وَكَانَ ذَا  
 لِيْلَتِ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ ثَمَانِ مِائَتَيْنِ مِنَ الْحِجْرَةِ وَقَتْلَ عَسِيدِ اللَّهِ فَجَاءَهُ  
 اَبِي سَلْمِ الْفَيَاحِ مَعَهُ لَيْسَ بَرَاوِغِرَ سَلْمِ بَشِيرِ خَوْجَادِ لَيْكِ جَنَكِ سَلْمِ دَرِ اَبَا بَرَاوِغِرَ  
 مُحَمَّدِ بْنِ شَيْثٍ بَا بَرَاوِغِرَ لَيْسَ بَرَاوِغِرَ سَلْمِ رَاوِغِرَ اَبِي زِيَادِ لَيْسَ اَوْ كَرْدِ زَوَادِ رَاوِغِرَ

تن اور اطراف مردمان دبردار کشید نمائی را و تو بدین واقعہ سویم و یکجہ سالنم از حجت  
 و کشت این زیاده محمد و ابراهیم بر دو لب برسم را با او گویند این حریت کو تو الی این  
 سر حلقه ارباب خدال با جماعت شصت کسان طوطی را حاضر نمودند مسلم تن تنها  
 شیشتر گرفته از خانه برآمده و هنگام محاربه گرم کرد چند آنکه بعضی از طرف مقابل زخمی کرد  
 و برخی را به جہنم سیاه دستار این شصت داشت که محل تیغ بنی هاشم کار این جماعت  
 براه خدیج پیش آمده اظهار امان نموده مسلم را از مقاتله بازداشت و مسلم بر تعقیل محمد  
 و ابراهیم پس از آنحضرت را همراه گرفته پیش ابن زیاد برد آن سر آمد شقیاق قبل از  
 رسیدن مسلم نزد او تو ابان را حکم داد که همین که مسلم داخل دروازه شود که دلش زنده  
 و سرش جدا سازند چنانچه رقیان ابن زیاد از چپ و راست شیشتر میکشید در دم دروازه  
 استاده بودند مسلم ناگاه که از در گذشت که دلش زنده و سرش از تن جدا کرد  
 پیش مردمان انداختند و گویند که زمانیکه مسلم داخل قصر ابن زیاد میشد مشغول به تحلیل  
 و تبیین بود و در کمره ربنا افتخار بیتنا و بین قوینا بالحق و انت خیر العالین تلاوت میکرد  
 که دفعتی شهرت شهادت چشید و رخت اقامت از دروازه بار باریک کشید بعد از آن  
 محمد و ابراهیم را نیز گشتند و مانی بن عروه را برادر کشیدند و سرائی این مظلومان را نیز  
 کشیدند در کوفه دریدر کردند و این سانچه سویم و یکجہ سالنم از حجت و اتفاق افتاد

تمام شد این دوستان حالا بر اصفائی حال حضرت امام حسین علیه السلام و در او انگشت  
 از آنکه بطرف کوفه رسیدن بکربلا و متلا شدن با انواع کرب و بلا کوشش فرمایند  
 وَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْكُوفَةِ وَقِيلَ كَانَ خُرُوجُهُ  
 يَوْمَ الثَّوِيلَةِ وَدَرِآن روز یعنی سیرم و پنج که روز شهادت حضرت مسلم بوده روانه  
 شد حسین از آنکه بطرف کوفه و بعضی گفته اند که بود و انگشت از حضرت روز و بیست و ششم  
 و پنجاه و یک سال سبب خروجیه آن مسلم بن عقیل کان قد کتب الیه  
 یلتقی قد و معاً و بود و سبب و انگشت از حضرت اینکه مسلم بن عقیل با جد تمام نوشته  
 بود با و با تمام قدم او تهنیتی نماند که چون مسلم بن عقیل بکوفه رسیده رسوا و عطایای آنجا  
 بر و اراست بر و شش و طلق اطاعت بکوشش کشیدند تا آنکه زیاده بر چهل هزار نفر داخل  
 دایره محبت گردیده مستدعی تشریف آوری جناب امام حسین علیه السلام از آنکه بکوفه شد  
 حضرت مسلم بن عقیل جناب امام نوشت که اهل کوفه قبول محبت نموده و همه باطن با طاعت  
 و انقیاد در داده و در گرد و انتظار قدم نیست لزوم نوشته اند لهذا آنجناب تعظیم فرم  
 و روانگی از آنکه بکوفه سر سودند و لما حجته بالخروج من عبا و ابن عباس  
 و جابر و ابوسعید الخدری و ابی و اقد اللیثی فلزمیت مع بنی هاشم و قال  
 انا سمعت ابا یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم



يَقُولُ إِنَّ كَيْدًا سَتَحِلُّ بِهِ مَكَّةَ فَلَا أَكُونُ أَنَا ذَلِكَ الْكَبِشَ وَهَكَاه

جناب امام حسین علیه السلام همان سفر فرمود منع نمود و ابن عباس و ابن عمر

جابر و ابوسپید خدری و ابو و اده لیثی پس باز نمائند از باز داشت ایشان و گفت بدو

من شنیدم ام از پدر خود که میگفت که شنیدم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

که فرمود در پرتو آئینه که سفیدی باشد که کعبه آن جلالت گردد پس نباشیم من آن کو پسندید

پوشیدند نمائند که چون حضرت امام حسین علیه السلام غریت کوفه رست فرمود و احب

اصحاب که در مکه معطر حاضر بودند به مخالفت پیش آمدند چنانچه ابن عباس گفت که

ای حسین علیه السلام از حرم مکه که خانه حدیث مرو و بر قول کوفیان اعتماد مکن نمیدانی

که با پدر و برادر ت چه کردند و اگر تو باز نمایی اهل و عیال خود را همراه ببر و من متبرسم

که مبادا نکشته شوی و زمان و کوه دکان تو اسیر بلا شوند و نیز گفت که مرا کای است

که ترا همچو عثمان میان زنانه و دختران بکشند چون عرض ابن عباس را بعد از قبول

نیافت ابن عباس اند و بگشید و گفت و احبیب القید و ای ای کریت و نیز عبد الله

بن عمر از غریت کوفه منع نمود و گفت که ای حسین بر قول اهل کوفه غره مشو و از مکه

بیرون مرو و با جمله جابر و ابوسپید خدری و ابو و اده لیثی و دیگر هر کس که حسین را با دست

کوفه دید منع کرد آخر کار چون مبادا در حرار باقیان من بود در مکه نشست چنین در جواب

را از سر موده ارشاد کرد که من از پدر خود و از رسول خدا علیه الصلوة والسلام شنیده‌ام  
 که کسی پسندی در کشته نشود که لبین علت کعبه گردد پس من خواهم که من چنان  
 باشم یعنی شخصی را در مکّه کشته اند که خودش موجب جرم می کعبه شود پس من درست  
 ندارم که در مکّه کشته شوم و این همه بلکه زیاده‌تر از جرم یاریخ طبری و ترجمه عقی  
 و دیگر کتب مذکور مطبوع است و باید دانست که سعد اقی حدیث مذکور عبد الله بن  
 زبیر را دیده که او را در مکّه کشته و این سفک و ما باعث بر آن کشته و پس  
 این کشت و خون بجز ظلم واقع شد لیکن چون منجر به یک جرم است کعبه گردناب  
 سید الشهدا علیه التحیه و الثنا بکمال خرم و احتیاط و مراعات ادب کعبه گوارا  
 نکرد که خودش موجب آن کشته شود و درین مقام سخن است ظاهر الکمال  
 که با وجود اشعار و اخبار واقع شهادت که از سید الشهدا علیه السلام ظهور آمد که بجز  
 جرم و یقین نباشد اجدیه صاحب مثل ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابوسفید خدر  
 و غیر ایشان چرا تعارض از رفاقت و معیت حضرت حسین فرموده فقط بیع  
 خروج از مکّه و رفتن بکوفه اتفاقاً و زریح اظهار خیر خواهی نمودند و هر از رفتند و جواب  
 اعضاء مبتنی بر تفصیلی است که بسطی در کلام خواهد و نیز اندیشه شایسته تعصب  
 نسبت به بعضی از اقسام و ربط و منبسط تقریر است و بنای این مختصر بر اختصار و تقریر

از لوث تعصب افتاده پس طی کش از تفصیل نموده بالا بحال انبیا گفته میشود  
که معلوم و متیقن نبوده که در همین سفر آنچه مقتضای قضا و قدر است از قوه فعل  
خواهد آمد و هرگاه مثل ابن عباس که عظمت جلالت شایان با اتفاق  
ثابت و متحقق است با وصف اظهار مطنون خاطر خود تقاضا از رفاقت کردند  
و با وجود قتل و گریه های بانی همراه نرفتند هم عذر یک برای ایشان قرار داده شود  
همان عذر از جانب دیگران هم قبول باید کرد و آنحضرت خباب احمر علیه السلام  
سیوم ذی حجه بود ایت میج و نزد بعضی ششم ذی حجه روز ترویج یا معدودی از اهل بیت و  
و موالیان که بیانش میشود از مکه روانه کوفه شدند و سار مع انشور قتل  
نفسا من اهل بیت و شیعیه و موالیه فی اثناء الطريق بقتل مسلم  
و تغری جماعته فیهما الرجوع فقال بنو عقیل والله لا نرجع حتی نصیب  
بنایرنا و نقتل فقال الحنین لا یخیر فی الحیوة بعد کمر و روانه شد حسین  
با جمعی پشیمان و دو کس از اهل بیت و یاران و غلامان خود پس شنید در شمار راه جز قتل  
مسلم و تشریعت او پس قصد بازگشت کرد پس گفتند فرزندان عقیل که قسم بخور که  
باز نخواهیم گشت تا آنکه با مقام رسیدیم یا گشته شویم پس گفت حسین که بهترین نیست و در نزد  
بعد شما یعنی چون آنحضرت یا معدودی از اهل بیت و یاران و غلامان از مکه لغیر مکه و حرم  
فرمود

در آن راه شبها و دست سلم بن عقیل و بدید می خوان و تفرق جماعت ایشان نموده  
 هر چه حاجت بکند که در کسب آن عقل قشربا و کرده با اتفاق گفتند که ما سعادت نسکیم و بگویند  
 زویم ما انتقام خود و قصاص سلم از دشمنان میگیریم یا خود کشته میرویم یا بخت با خدا  
 گفتگو نمی بداریم سلم بن عقیل ارشاد کردند که لطیف زندگی بدین نیست که شما می  
 گشته شوید من بنی نهما بمانم و گویند که حضرت امام حسین علیه السلام را در راه با جاده  
 خیمه پادشاه فرزدق شاعر طاعات کردید و احوال کودک پرسید فرزدق گوید که زبان من  
 در آن وقت مرضی و شبت که کلام کردن نمی توانستم لهذا اشاره کردم که بگویند مرو بیکه  
 روان شود و گویند که چون فرزدق شاعر با حضرت امام حسین ع طاعات کرد دست  
 او گرفت بر سید انجیاب پرسیدند که ای ابافارس از کجای آتی گفت از کوفه فرمودند  
 ای کوفه را چگونه گزاشتی گفت که دلهای مردمان بانکه دشمن دشمنان فایزانشان با بنی امیه  
 و قضا و قدر از رحمت نازل است و الله یفعل البشای حضرت حسین ع در آن گفت که قضا را  
 ما نه توان داشت با لحد چون سپهر این عقل شک راه را حاجت شدند حضرت مشرعی  
 شد خنایک سیر نمایند ثور سار نحو العراق حتی اذا کان علی صرح جلتین من  
 الکوفة فلیقدها لکعب بن یزید الریاحی و معه الف فارس مسلحان  
 این زیاد شاکلی السالح بدین رو اند شد بطرف عراق تا آنکه رسید بجایی

دو منزل بود از کوفه پس هجرتی گشت با او حرمین زیدریاحی و همراه او بودند هزار سوار

سید از مرابیان این زیاده فقال للحسین ان عبد الله بن زياد قد

ارسلني اليك وامرني ان لا افارقك حتى اقدم بك اليه وانا

والله كاره ما ميكنني الرجوع الى الكوفة ولا سبيلك الى معا فتيك

پس گفت خراب حین که این زیاده فرستاده است مرا بسوی تو حکم کرده است مرا با من

جدا شوم از تو آنکه ببرم ترانده او و من بجز ازین کار کار است کنده ام نه چست

مکن مرا با رشت بکوفه و نه راه بسوی همدانی توفیقی چون حرمین زیدریاحی در شمار راه

با جناب حین در خورده گفت کدام چند این زیاده با هزار سوار مسلح برآی گرفتاری تو

رستاده است مکن دل من راضی باین نیست که تر گرفتار کرده باش این زیاده سالم

و این هم نمی توانم که ترا گذشته راجب بکوفه بنایم فقال له الحسين اني لو اقدم

هذا البلد حتى انتهي كتب اليه و قد مت على رسالتهم و انتقم

من اهل الكوفة فان دمر على بيعتك دخلت مصر كرو ولا الفارقت

فقال له الحز و الله ما اعلم هذه الكتب ولا الرسل ولا منكته

الرجوع الى الكوفة فلا افارقك حتى اقدم بك اليه و طال الكلام

بينهما پس گفت با حرمین علیه السلام که من نیایم باین شهر تا برسد بمن

این آن دیارند پیش من ایچو ای الشان دشما از پس کوفه همیشه پس از نایت وین  
 بشید برینخت خود در آیم بشما سر نه باز کردیم پس گفت با امام حسین که بخدا  
 من نمی دانم این نامه از کجایه و چندان را و نیست ممکن را باز گشت بکوفه نیکند از  
 تر اما آنکه ببرم ترا پیش این زیاده و در اندیشه سخن میان هر دو با کجایه چون خبری رسید  
 ریاحی بجنب آمد خود بخدمت حضرت امام حسین عرض نمود و جناب در جواب فرمود  
 فرمودند که من از خود عاجزم کوفه نشده ام بلکه کوفیان نامه داده قاصده فرستاده  
 با هر دو ساله تمام مرا طلبیده دشما که آمده اید نیز از اهل کوفه همیشه از نایت  
 و برقرار بر عهد پخت خود بشید رخت غریت بشما میگویم و الا راحت بودن  
 خود بیکم خبری خبری خود از ترقیم نامه داده رسید قاصده عرض داشته گفت که اکنون  
 باز گشت من بکوفه بدون بردن جناب نزد این زیاده ممکن نیست و گویند که او لا حر  
 بر و اگر نشت حضرت راضی شده گفته بود که جناب را اختیار است بهر حال که خواهند  
 برون من بکوفه بروم و پیش این زیاده عرض میدهم که حسین با من ملاقاتی نشد و  
 بطرفی دیگر رفت که درین حال نامه این زیاده بنام حیدر بن یحیی رسید که در کربلا  
 تقصیری نکنی و الا بسزای سبلا گردی که تحمل آن نتوان کرد بعد از آن هر حال خود  
 تر رسید که اگر سواران آن زمان همراه ما هستند عرض با طواغیانند خداوند که از دست

جو این زیاد بر سر وقت ماچید و دوازده ساله در بدن انتخاب تر داین زیاد و بکار رود  
 آنکه از طرفین کلام بطول انجامید و سلسله سخن از جانبین در آن کشیده قصه کوتاه چون  
 حضرت الحکم رضی خدا در یافت حالا این واقعه شیندی و کار کند از وی تقدیر دیدنی است  
 فَأَحْزَفَ الْحُسَيْنَ عَنْ طَرِيقِ الْكَوْفَةِ إِلَى كَرْبَلَاءَ وَنَزَلَ بِهِ فِي الْيَوْمِ  
 الثَّانِي مِنَ الْحَرَمِ سَنَةً إِحْدَى وَسِتِّينَ وَلَمَّا نَزَلَ سَأَلَ عَنْ سَبِيلِهَا  
 فَقِيلَ لَهُ هَذَا مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ مَوْضِعُ كَرْبٍ  
 وَبَلَاءٍ فَنَزَلَ الْقَوْمُ وَحَطُوا لِأَثْقَالِ وَنَزَلَ الْحُرُّ وَجَيْشُهُ قِبَالَ  
 الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِكَرْبَلَاءَ بَسْ بَارِئَتْ حُسَيْنٍ أَرْزَاهُ كَوْفُ  
 و متوجه شد بهوسی کر بلا و در آن بتاریخ دوم محرم سالی شصت و یکم درگاه رسید  
 از نام آن مکان پرس گفته شد که این مقامی است که آن را کر بلا گویند گفت که این  
 جایی که طلباست پس فرود آمدند قوم و انداختند بار بار و فرود آمدند و شکر او  
 مقابل حسین بن زمین کر بلا در ترجمه طبری دیگران نویسند که چون حسین کر بلا رسید  
 حرمین برید ریاحی بطریق خیرخواهی عرضه داشت که لیکن فوج و کمر فرستاده این زیاد  
 میرسد جناب را میکه ارم که شش شب کوچ کرده بجانب و کربلا و چنانچه انتخاب  
 کو خیرین تمام شب قطع فرمود چون سپید صبح و منبیه که پیران زمین کر بلا

در دست و گردن که این معالیه هفت شب اتفاق افتاده که شرب راه میرفت  
 و منبج خود را بر زمین کر بلای نیت تا آنکه کار بجای رسید که شتران را می زدند از جانی  
 خود حرکت نمی گردند پس چار و ناچار بقضای شیت کرد کارها بخارخت افتاد  
 کشود و طرح مقام انداخت و همین که منبج در زمین میزدند و میزدیم از درخت میگردند  
 خون از این لثه و درخت گل میکرد و بشا بد و اینحال فرمود که از بخارختن بپوشانم  
 که جانی بود و همین دستقل من این زمین است و تیر در تجربه طبری است که چون چنین  
 بگر بلا رسید در خواب دید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با جماعه ملائکه کرام  
 آورده حسین را در کنار گرفتند و فرمودند که ای فرزند من میدانم که دشمنان  
 تو کرده در صد کشتنت افتاده اند ایشان از شفامت من در قیامت محروم اند  
 و نزدیک است که خدا تعالی ترا بدرجه شهادت رساند و بهشت ملائکه برای تو آراستند  
 و پدر و مادر تو منتظر نشسته پس آنحضرت علیه الصلوة و التحية دست بر سینه حسین  
 نهاد و فرمود اللهم اعط النسین صبراً و اجر حسین از خواب بیدار شد و بر کمر  
 خود این خواب بر خواند جمله گریان شدند و گریه انانیه و انانیه را جعون بر زبان  
 راندند القصه چون خبر وصول حضرت امام حسین علیه السلام بر زمین کرد بلا گرفت  
 کوشش این زیاده رسید آنچه از دست جوشش جو قوع آمد آن را باید شنید



ثُمَّ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ كِتَابًا إِلَى الْحُسَيْنِ يُطَالِبُهُ إِلَى السَّيِّئَةِ  
 يُزِيدٍ فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَى الْحُسَيْنِ فَقَرَّهَ وَالْقَاهُ وَقَالَ لِلرَّسُولِ  
 مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ فَرَجَعَ الرَّسُولُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ وَاسْتَدَّ غَضَبُهُ  
 وَجَمَعَ النَّاسَ وَجَهَرَ الْعَاكِرَ وَصَيَّرَ مَقْدَمَهُمَا عَمْرَيْنَ سَعْدٍ وَكَانَ  
 وَلَاهَ الرَّثِيَّ وَأَعْمَالَهَا وَكَتَبَ لَهُ فَاسْتَعْفَى مِنْ خُرُوجِهِ إِلَى  
 قِتَالِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ إِيْمَانٌ فَخَرَجَ وَإِيْمَانٌ تَعِيدُ  
 عَلَيْكَ إِنَّمَا نَبَا بَوَلِيَّتِكَ الرَّثِيَّ وَأَعْمَالَهَا وَتَقَعْدُ فِي بَيْتِكَ فَاحْتَأَى  
 وَكَلَايَةَ الرَّثِيَّ بَسْ تَرَنُوشْتِ عَبْدَ اللَّهِ نَامَهُ بِحُسَيْنِ بَرَأَى طَلَبَ سَمِعْتَ يُزِيدُ لِكُلِّ  
 سَعِيدِ نَامَهُ بِسُحُورِ حُسَيْنِ بَسْ خَوَانِدَانِ رَادِندِ خَتِ أَنْ رَاوَكُفْتِ بِقَاصِدِ كَمَنْسِتِ  
 اَيْنِ نَامَهُ رَاوَدِ مَنْ جَوَابِ بَسْ بَا زُكُورِ دِي اِلْجَمْعِي لِسُورِ ابْنِ زِيَادِ بَسْ شَمِشْتِ شَمِشْتِ اَوْ جَمِ  
 كَرْدِ مَرْدِ رَاوَدِ نَامَانِ كَرْدِ شُكْرَ بَارَاوِ جَوْنِزِ نَمُودِ سَرْدَارِ شُكْرَ عَمْرَيْنِ سَعْدِ رَاوِ بُوْدِ ابْنِ زِيَادِ  
 كِه حَاكِمِ كَرْدِ بُوْدِ ابْنِ سَعْدِ رَا بَرِ وِلَايَتِ رِي وَاضْلَاعِ آن وَنُوشْتِ بُوْدِ سَعْدِ بَرَأَى  
 بَسْ سَتَغْفَا نَمُودِ ابْنِ سَعْدِ اَزْ خُرُوجِ خُودِ بَرَأَى جَنَكِ حُسَيْنِ اِلْكَفْتِ بَارِ بَعْدِ ابْنِ زِيَادِ  
 كِه يَا خُرُوجِ كُنِي بَرَأَى جَنَكِ حُسَيْنِ اَوْ يَا بَارِ دِهِي مَارَا سَعْدِ مَا كِه جُكُوْمَتِ رِي وَاضْلَاعِ  
 اَيْنِ بُوْدِ اَدَهْ اَمِ وَنُوشْتِ خُودِ لِسِ اِخْتِيَارِ كَرْدِ ابْنِ سَعْدِ وِلَايَتِ رِي بِرَأَى مَجْلُوسِ

ایچکی ابن زیاد نام کام بر گشته عرض حقیقت پیش او کرد و نایب غضب ابن زیاد در دست  
 آورد و سری بهمان کشید و بچو رسن سوخته بر خود چمید و در بند کار به با حسین افتاده  
 و جمع مردم و بایان لشکر برائی چنگ نموده ابن سعد را که عامل ری و اضلاع آن  
 بود و خلیفه اسقفیه الحیش گشته بسر کرد کی لشکر از پی قتال بکربلا روانه شود  
 و جنگ با حسین نماید ابن سعد از اختیار این کار استغفا نموده خود را یکسو کشید  
 و خواست که بمقتله و مار جعین نرود که ابن زیاد با و نوشت که ای ابن سعد یا بر سر  
 خنجر کین و برای جنگ او برو یا از حکومت ری دست برداشته سندی که بمرد او داده  
 آن را مسترد نماید و در خانه خود بنشین پس ابن سعد دنیا را بر دین اختیار  
 کرده است و او سندی که حکومت ری و مغربی از آن گواران خسته بقبول حکم  
 ابن زیاد در دست و طلع الی ذیال الحنین بالعساکر فزال ابن زیاد  
 یحیی حیویشة الی ان یقتل عمر بن سعد اثنا عشر و عیشر من الغنم  
 ضابین فاریس و راجل فذلوا شاطئ الفرات و عا لوابین الماء  
 و بین الحنین و اصفهانیه و کان اکثر الخارجین لقیاله قد کاتبوه  
 و نایعونی برآمد ابن سعد برائی قتال حسین بالشکر و پیش ابن زیاد و بجهت لشکر  
 و سامان تفرج برائی ابن سعد میکرد تا آنکه مجمع و فراهم شد نزد عمر بن سعد و برادر

از سر او پیاورد پس فرو داده نذیر بگذاشت آب فرات و حایل شدند در میان آب حسین و اسیران  
و بودند اکثر خروج کشتهگان جنگ او که سینه تحقیق نامه مانوشته بودند و حجت با او نمودند  
یعنی ابن سعد بطبع خطام دیوبی وین را بدینا فروخته و ذخیره نکالی و وبال اخروی انداخته  
مقتضای حسین را بر آورده و کشته گردید و این را یاد دشمنان نهادی در پی فرجهای برای او که  
از پیوسته میسر ستاد تا آنکه ابن سعد با جمیع سبب و دوزخ را برپا داده و سوار بر قتم محرم در کربلا رسید  
حایل میان آب و لشکر حسین و مشط فرات کرد و دیگر بر کنار آب آب را کشته و صرف آب را  
از لشکر حسین باز داشته و عرصه بر آن جناب تنگ ساخت چنانکه چه جایی یاران و موالیان  
صغار و کبار اهل بیت با گوشت و فیض روز محشر محتاج برای یک قطره آب و از لشکر کوفی  
و دل و سینه بر این و کشته شدند در بحالت نیرید همدانی که از لشکر یاران حسین بن بود و کشته  
امام مظلوم عرض داشت که اگر فرمان رو و پیش ابن سعد رفته است تجارت آب کنم ارشاد  
شد که اختیار است چون نیرید همدانی نزد ابن سعد رفت با او در خورد و سبقت با او  
که شهادت سلام است نکرد ابن سعد خطاب با نیرید همدانی کرده گفت که ای برادر من  
ترک سلام چرا گفتی ایام من سلمان شستم و عذاب رسول الهی شستم نیرید همدانی جواب داد  
که دایم سلام تو که دعوی سلمان میکنی و خروج بر این رسول خدا را بدستور نمود  
اگر اقبال ایشان شستن برای خن آنها کشته و فرات در این است که ترک و ترک از آن

آب میخوردند حسین بن علی و برادر من و فرزندان در زمان اطمینت عفت و طهارت  
 تشنگی جان بلب دارند و توبه را از ایشان منع کرده و باز میگوئی که من خدا  
 و رسول را شناسم و مسلمانم این سعد گفت که ای زید بهمانی همه رستگاری میکنی  
 چه کنم که دل من را منی بگذاشتن حکومت ربی و اضلاع نمیشود پس زید همه امر حجت  
 کرده حقیقت حالی را بخدمت حسین عرض نمود و مانا باین حکایت است بچه و هیچ کار  
 و ترندی مرویست و خلاصه اش اینک شخصی از اهل عراق بخدمت ابن عمر از طهارت حجت  
 پیش رسید گفتند که عراقیان از خون پیشه می پرسند و فرزندان رسول اکند و خوش  
 حلال دارند و من بگوشت خود مشینده ام که آنحضرت صلعم میفرمود و چهار یا گشای  
 من الله دنیا گویند که چون لشکر ابن سعد آماده جنگ شد حسین بن علی از مقام خود برگشته  
 و در روی ایشان با سیاست و دلبه حدیثی خدا خطاب بکریان زید نموده فرمود  
 که ای مردان به بنید که من کدام دلب مرا بیان کنید و در دلهای خود مایل کرده بگویند  
 که شمار از یختر خون من و همگ حرم من درست است اینست و من پس در خربنی شما  
 منیتم و فرزندان بر سر علم رسول خدا منیتم آیا خضر سید شهید اعظم منیت و ای رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم در حق من و برادر من سید اشباح اهل الحیة نفرمود  
 و دیگر از فضایل و مناقب خود بیان نفرموده حجت را بر اعدا تمام سازد نیز گویند

که چون لشکریان این سعاد را بر لشکر حسین <sup>علیه السلام</sup> خبر نموده کار بر اهل بیت نبوت تنگ  
 حسین <sup>علیه السلام</sup> با بن سعد نوشت که از سه کاری که اختیار کن یا مرا بگذر تا بگذردم یا اجازه  
 ده که دخت غریبت بشهر دگر کشم و اینجا پیشیم یا مرا پیش نریزید بفرست این سعد جواب  
 داد که پیش ما با بن زیاد بنویسم چون با بن زیاد بایر فساد نوشت او تهدید می کرد  
 سعد کرد که اگر حسین دست به بعت نریزد که در دهرتر والا او را با تیر کشت و من ترا  
 برای جنگ فرستاده ام نه برای صلح باید که شکامه قتال با دگر منی والا بجای تو دگر  
 میرسد چون نامه این زیاد با بن سعد رسید همانوقت صف ارادت و لشکر بمقابل  
 دست کرده گفت که ای حسین من بسیار خواستم که تو بعت با نریزید کنی و من بخون  
 تو مبتلا شوم این کار سر انجام نیافت اکنون آماده جنگ باید شد و نیز گویند که چون  
 لشکر این سعد آب فرات را پس پشت گرفته فرو داد و ضمیمه کاه حسین <sup>علیه السلام</sup> گستان  
 بوده آب هرگاه منع کردند چاه نکندیدند افتاد دست کاویدند آب میافتند  
 و اهل بیت نبوت و دیگر یاران و سواران و دواب از تشنگی متعجب شدند  
 و از خشکی کام اهدای رطافت گفتار نماند و با اشاره سخن میگفتند ما بقیتم  
 نماز میگذاردند چون سبطاتی بر زمان و کودکان از حد درگذشت حسین <sup>علیه السلام</sup> بر  
 را با تندی چند برائی آوردن آب فرستاد نریزید میان نگذشتند که آب بگیرد و آب را

بخروج کردند و هم اسیان ادا داشتند و عیال و بچه ها محروم بخت حسین رسید و زبان ملک  
 گفت که بزبان شعیر آتی غیب باشد از نیت یقینی روایت کرده اند که خیر حسین در صحرای استاز  
 بود شخصی بخدمت آنحضرت حاضر شد دید که آنجناب بتلاوت قرآن و اشک از چشم جاری است  
 عرض نمود که چگونه دارد این مصیبت شدیدی فرمود که کوفیان نامه فرستادند و فدا شدند  
 و ما را طلبیدند و این زمان تشنه خون من شده اند و اکثر از غار بعین اقبال من گریخته  
 که دست بجهت من داده اند و آله تبعه و موافق منقول است که چون بر حسین این سختی  
 گذشت نصیحت برادر خود یعنی حسن علی را میگرد و میگریست که وقت رحلت فرمود  
 بودند که ای حسین از سفهای کوفه و اعراف آن بر خیزد بپوشی در احوال الی ان خروج  
 نکنی که موجب خفت پریشانی تو گردد و در ترجمه طبرست که حسین در غمنا آمد در محرم محرم  
 نصیحت فرمود و امر بمعاشرت نمودن زنان بگیرد و راندن حسین زنان را از کرب منع کرده  
 نظر بجانب تهمان برکاشته گفت که خداوند تو میدانی که بجهت با من کردند و بخدمت  
 بستند یا در تو اطمینان اندیشان لبستان پس مردم همراه را طلبید و همه را جمع  
 و گفت که آنچه بر شما بود کردید و مشروط خدمت بجا آورید شما اندک ایام در این  
 بسیار شمار از بجهت خود بدون اگر دم هر طرفی که خواسته باشید بروید و من از زبان خود  
 باسید شدیم نمیدانم عرصه که بگذشت که این روزها نخواهد شد که ترا در دست اعدا باین روز بیاورد

سید الشهدا علیه السلام و جان خود بسلاست بزم فدائی قیامت پیش خدمت جعفر کتیم ما را بجاها  
خود را پیش تو گذاشتیم پس بخون این شتر گردست و بدین راه جانم در پایی مبارک نشاند  
همه اسبای آنحضرت که محبت حبیب بودند دست از حیات خود شستند و منظر  
شهادت نشسته که لشکر ابن سعد مقابل درآمده آماده کارزار گردید آنحضرت اتفاق  
افتاد آن را باید شنید فلما یتیقن ان القوم قاتلوه اقر اعداءه فاحترقوا  
حفره شديدة بالخذق حول العسکیر وجعلوا الهاجعة واحدة  
یکون الفیال منها وریک ابن سعد واحد قوا بالحنین  
و رحقوا و افتتلوا پس برگاه یقین داشت که بر آینه جامع ابن سعد قاتل خواهد  
گرد و باد از فرمود اصحاب خود را پس ساختند سنگری شبیه بختیگر گرداگرد  
لشکر و داشتند برای آن بخت واحد که باشد قتال از آن درین حال سوار شدند  
لشکر یاران ابن سعد و نزع کردند لشکر حسین را و هجوم نمودند و شروع جنگ  
ساختند یعنی چون حسین مظلوم یقین داشت که لشکر یاران سعد دست از تعرض باز  
نمیدارند و برای جنگ نمی که از نه اصحاب خود را حکم فرمود تا آماده جنگ شوند  
و داد شجاعت داده که شهادت نمایند پیش یاران آنجانب سنگری گرداگرد  
لشکر شبیه بختیگر ساختند و برای آن راهی داشتند که بپایان راه برای جنگ

برآیند و کار را رسانید و همچنین که اصحاب حسین<sup>علیه السلام</sup> این سامان کردند سواران ابن سعد  
 غنیمت گاه حسین<sup>علیه السلام</sup> را حلقه نموده بچنگ برداشتند و هنگامه قتال گرم شدند پوشیدند  
 نهانند که چون دهم محرم رسید و صبح عاشورا از افق مشرق مصیبت و مصیبت ابن سعد  
 لشکر او بسته صفت بمقابل جنگ کشیدند جناب سید الشهدا علیه السلام و الشهادت  
 بعد از آنکه نماز صبح بر ترازو نشسته و در بری لشکر ابن سعد برآمده خطبه خواند و بعد  
 از آنکه خاتمه خداوند اولفت مصطفی خطاب با طرف مقابل فرموده ارشاد کرد که ای  
 مردمان بپوشید که ترسانان نشان شمس خرمی را قیام میکنند و میبودان اگر انزری  
 از نماز موسی یا بنیادان را فریزید آرند و منکر پس در خضر مغیر شامتم که بر قتل آن  
 بسته آید و نیند آرند که رسول خدا صلعم را فرزند خود خواند و کشت و فریز و کشته و بد  
 دشمنی من کرده آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صدد قصاص او دشمن جان من شد  
 یا مال شما بر دهر من است که طلب منیا میداید و دیگر مطالبه دارید که برای آن عرصه بر من  
 تنگ کردید من بیدینه منوره بگورده خود نشسته بودم مرا آنجا نگذاشتید بیکه آیدم  
 رسولان در طلب من فرستادید و نامه نوشتید تر و دشمار رسیدم با من غرور  
 کردید و نقض عهد نمودید چون این خطبه خواند و بیکس جواب داد پس فرمود که  
 خدا بر شما هست و شما را بر من حجت نیست و کشته را بخوراید و بر سوار شد و صف



بیست تا ایشان ابتدا گفتند گویند که مردی از لشکر ابن سعد علیه السلام می که در حقیقت  
 عبد الشیطان بود پس از جلال داده بمیدان دعا خواند و دید که آتش برگرد عیال و  
 اطفال حسین روشن کرده اند تا کسی آنجا نرود و گفت که ای حسین ثبات باد  
 با تشریف زنی پیش از آتش آخرت آنجا بود و دعا خواند کرد و ما ندیم با بی بی  
 در گونیان داده او را بدان خندق پر آتش انداخته آخر آن ماهی در همان آتش خفت  
 بعد از آن دو تن از لشکر ابن سعد برآمده مبارز خواستند ازین طرف در مقابل  
 برآمده و آن برادر اشته بهیم سیاه رسانند و گویند که هرگاه مبارزین را برانی  
 جنگ لشکریان ابن سعد میخواستند امام مظلومان پیش قدمی میکرد و سوار میشد نمی  
 که هستند و میگفتند که یا بن رسول الله تا از میان یکس هم زنده سلامت  
 از این جنگ نیکد ازیم با الحمد لشکریان ابن سعد یافتند که هر یک میان حسین دل برنگ نهاده  
 رند بمقابله فرادی از عهده جنگ بر نتوان آمد لهذا بمقابله یکس چند تا  
 برآمده مبارز حسین را تیر باران میکردند تا آنکه هر کس که از لشکریان حسین را نمی  
 جنگ میرفت زنده نمی ماند و از اینجاست که میفرمایند وَلَوْ نَبَلَّ يَقْتُلُ مِنْ أَهْلِ  
 الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَهْلُهَا بِهِ وَأَجِدُ بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ  
 فَأَمَّا عَلَى حُسَيْنٍ رَجُلًا وَمَوَارِدَ كُتِبَ مِثْلُهُ لَزَامَ بَيْتِ جَبْرِ عَمْرٍ وَبَارِزَانِ

پس کسی که گشته شد از میان زاده برنجاه کس اعتقاد داشت احسان الکین اما  
 بن مغيث یغیثنا بحمد الله اما بن ذاب یدب عن حرم رسول الله  
 پس در خیال فریاد کرد حسین آیا فریاد می هست که بغیر از ما بر سر برای خدا ایاد نمی هست  
 که دروغ کند از حرم پیغمبر خدا صدم یعنی خون انشری از برای ان دو الی ان اوست بقبل سینه  
 و زید و برنجاه کس از اهل اسما حبسین با جام شهادت کشیده حسین و بغیر او آمده  
 از اهل اسما استغاثه کرد و این فریاد و استغاثه فقط برای اتمام حجت بوده تا معلوم شود  
 که درین حال کدام کسی از مدعیان اسلام شریک عصب امام زمام میگرد و قیاد اباالحکر  
 بن یزید الزباجی الذي تقدم ذكره قد اقبل على فرسه اليه  
 وقال يا ابن رسول الله اني كنت اذ لك من خرج عليك وانا اكون  
 في حزبك ثم اني ان اكون مقتولا في نصرك لعل انا لشفاعة جده  
 خدا تو کشته علی عسکر عمر ابن سعد فلورزل بقائنا لهما حتى قتل وقيل معاً  
 اخوة وانباء و مولا الا انما پس یک ناگاه ضربن برید ریاحی که مقدم شد ذکر او  
 تحقیق ملو شد سواره بر سب خود بطرف حسین و گفت ای فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم بر آئینه بودم من لول کسی که خروج کرد بر تو و اکنون در کرده تو ام پس بفرما  
 یا ایکنه بهم گشته شد که در کار بی تو یا بیا شفاعت جد تو و دانی قیامت چنانکه کرد

بر سر کارن سعد پس متفاد کرد با آن قوم تا آنکه گشته شدند و گشته شد با او برادر او و پس  
دولای او نیز یعنی چون حسین فریاد برکشید و صدای آن خانه امام مظلوم بلند گودید  
خرین یزید ریاحی بملینکه یک چناب سید الشهدا و فرزند رسول خدا ملاحظه کرد و توفیق  
سعادت ابد از اطاعت ابن سعد خود را یکسر کشید و در ساقه عفت سمر  
از رفعت یزیدیان انحراف در زمین مجبور امام مظلومان رسیدن عرضه داشت  
که چنانکه از اولین خارجین بقتال تو بودم همچنان از سابقین نامرین تو ام فرمان  
ارو که جان خود را در هوای نصرت تو که ارم و فدای قیامت نقد شفاعت جد  
امجد تو بدست ایمان آوردم قوم شقیات تیغ و تیر کشیدند و شادان بشیر  
شهادت رسیدند بجا چون یاران و موالیان حسین یکیک در شجاعت بمیدان  
جنگ داده جانهای خود را فدای تولدانی فرزند رسول خدا و اهل بیت مصطفی نمودند  
و غیر از تنی چند از عزیزان و قریبان باقی نماندند چنانکه سید الشهدا فرمود که جای  
نوبت من است و خواست که از صف قتال بر شتویم بلیگر آمد انشود که برادر و برادر  
زادگان و سایر عزیزان فریاد کردند که تا یک تن هم از ما جانی بقیالین ندارد  
ترا کنگ نمیکند ارم چون ازینها هم یکی بعد دیگری کار خود کرده بدرجه شهادت  
نازید گرفتار و ناچار نوبت مقابل سید الشهدا شد تنها با لشکر نه نفر رسید انشود

انچه نماندند در دوشیندی است و در جبهه یارودنی بود دیننی **فالتحر القنال**  
 حتی قتل اصحاب الحنین بآسیرهم و ولایه و اخوته و بوعی و بقی و عدله  
 فنادی بنفسه و سبیغه مسلک فی بنی کوزل یقائل و یقتل امن برادران  
 قتل میهم الکثیر فاختب الحواجات و لیساعه نانه من کل جانب کشتن  
 رسید قتال تا آنکه کشته شده همه یاران حسین و فرزندان او و برادران و دختران  
 و اقبا نه آنحضرت تن تنها پس مبارزت نمود بنفس پس خود را چنانکه کشته برهنه  
 بود در دست او پس بسیار مقاظه کرد و میخواست بر کسی را که می بر آمد بمقابله او تا آنکه گشت  
 از ایشان بسیار بر او پس در گرفت او را و نهاد میرا بر سینه نه بر بدن او و از هر جانب  
 یعنی چون نایزه قتال سر بمقابله کشیده و کار از یاران و مرسلان و فرزندان و برادران  
 و عمرادگان در گذشته فوت محاربه بگرفت سیه شده از رسیدن تنها سیف مسلول  
 در دست گرفته بمقابله دشمنان پنهان بر دخت و زبان بلاغت ترجمان را باین شما ایام  
 هشتم است انا بن علی الزین آل بنی هاشم کفانی بهذا مغر حین انخر و جبهی رسول  
 اکرم منشی و نحن سران الله فی الارض نیربر و فاطمه اخی سلاطه احمد و علی سید  
 ذوالجناحین جعفر و فیما کتاب الله انزل احادنا و فیما الهدی و الوبی و الخیر  
 و کسر که از آن مخالف را بر روی او میخواست تا آنکه جم غیر و جمای کثیر از دست برتر

او بجاورد و در رخ شتافتند و نرزی محیب و نرزشی غریب و فرجی مخالف راه یافتند  
 و بجاورد عرصه مقامه بر شکر اعدا تنگ شد از دور حمله کرده او را زیر پیر کر فتند چون از نیمه  
 نشو و نما می بخشید و در انگیخت و اش به پیر تازه در کاس فروب ریخت چنانکه  
 سیر نمایند و اقبل شمرند و الجوشن السکونی فی السیمة فی ال بدنه و بین رخله  
 و جرمه فصاح الحین و تحکم با سینه الشیطان انا الذی اقاتلکم  
 فما لکم متعجون لحریم فان النساء لو یقاتلنکم فقال الشمر لا صحابه  
 کفوا عن النساء فانصدوا الرجل فی نفسه فما لرب السهام و الرماح حتی  
 سقط علی الارض شهیدا و جز راسه بفرز خورشه فلما بقدر علی  
 قطع راسه فنزل حولی بن یزید فقطع راسه و فی رواية فقال الشمر لا صحابه  
 و لکم ما تنظرون بالرجل و قد اختلفت الحراصات و توالث علیه  
 السهام و الرماح حتی وصل سهم شقی من الاسقیاء الی حنکة فسقط  
 عن الفرس و ضربه شمر علی رجله فاذا که سنان بن انس النخعی قطعناه  
 برنج و نزل حولی بن یزید ليقطع راسه فان تعذت یدک فانزل اخوه  
 ميثیل بن زیاد فقطع راسه و دفعه الی حولی بن شمر ذی الجوشن سکونی بالکبر  
 خود لبس جلی گشت و میان امام مظلوم و ضمیمه هم او خیل کرد و حین که دای بر شما

ای گروه شیطان منم آنکه قتال سکینم باشا پس برای بر شما منصرف می شود مجرم که بر این  
 بهمان قتال شما مکرده اند پس گفت شمر با مصحاب خود باز به بعد از زمان وقفه کنید  
 بسوی این مرد پس میل کردند به تیر و نیزه و آنکه افتاد بر زمین شهید شده و خواست  
 که بر دسر او را بفرزند خرمشده پس قدرت نیافت به بریدن سر او پس فرود آمد  
 بنی زید پس او را در روی او کشت شمر چنان خود دای بر شما چه انتظار میکشید  
 باین مرد و حال آنکه فرا گرفته است او را زخمها و پیاپی رسیدن بر و تیر و نیزه تا آنکه رسید  
 تیر به پختی از بد بخت آن بسوی خلق او پس فرو افتاد از کعب و بر شمر شمر بر روی او  
 پس پرسید او را انسان بن النسخی پس مجروح کرد او را به نیزه و فرود آمد از کعب  
 خوی بنی زید تا بر دسر او را پس بر نیزه دستهای او پس فرود آمد از کعب او را و شمل بن  
 نیزه پس برید سر او را و بیندخت آن را بسوی برادر خود خوی بنی زید چون لشکر با  
 ابن سعد تاب مقابله و محاربه با خطاب سید الشهدا علیه الوفاء من التحية والثناء  
 در این پانصد شمر بد پیکر حیدر گرانده کشیده خود را با جاعه خود میانه حسین و عزم حرم  
 نمایان کرده خواست که دست تعرض با ایت نبوت دراز کند که امام مظلوم نفر و یکم  
 باشند الشیطان فرود فرماید کرد که من شما می جنگم این چه نمرودی است که بر زمان بگذاشت  
 تنی باز بگرد اصنافی این صدای مهابت اما شمر از تعرض نجیم سر او برده عصمت و طهارت

در کشیدن با بر اسپان خود شش متوجه با خفرت کردید پس از یک طرفی جماعت خود را بر طرفی دیگر  
فوج آخر خلا آورده و خاسته شد آواز پس و پیش در میان گرفته افتاد و باران تیر و نیزه  
از هر دو سو بر دست امام مظلوم باریدند که آن یک تا ز میدان و عالم تسکیم در منا  
به صفت گرفته از پشت سپه بر زمین شهادت افتاد و عنان عزت از حیات انجمن  
بی ثبات یکسو کشیده رخت اقامت نفرد و سر کشاد گویند که این سانحه بعد زوال  
شمس از نقطه دایره نصف النهار بوده که خبر و احوال از اجرائی وقت نماز پیشین است و گویا  
انجمن دال بر آن است که کلبه استیلاج بر پشت ابرش در کوع انفراد از آن و چون  
بکام وصول بر زمین دست داده و باین صورت نیست مجموعی نماز ظهر رخت ظهور بدیم  
و ابرین کشاده و اختلافی که در قاطع سربار است در اصل سار و رویت و ابرین  
که این شقاوت را در ازل بر ناصیه حال خوبی بنیزید و آمل نوشته اند اگر چه بادی  
این شاعت نفرین خورشید را گفته اند و در روایتی است که چون تن مبارک بکثرت  
جراحات سپهرام در پاج غزال شد شمر معون تخفیف با محاب خود کرد که باید ضعف  
شدن بدش نیز خجاستی نیزه و نیزه هنوز زنده گذاشته اند که آگاه میری از دست  
بد بخشی از بدختان بکام حضرت امام سید کا را در اتمام کرد که از پشت ابرین  
افتاد و در همین حال شمر نام و شمر میری بر روی مبارک جواب کرد و عثمان بن انس

بار بن رسیدیم زخم نیزه مجروح ست و خوبی بن نیزه از هیچ فرود شد که قطع بر سر  
 که شمشیر از نیزه و شمشیر بن نیزه رسیده و برادرشغال از هیچ فرود آمده و شمشیر  
 از تن بر یک پیش برادر خود انداخت و بعد از آن آنچه از دست پدر و لشکران شمشیر  
 سید برقیه آل طوالتین رفت بیا لشیر میرود و نور دخواست علی الحکیم و امیر و ائمه  
 عشره کرامین بنی هاشم و من کان من النبیاء پس داده در جرم محرم و سر  
 کردند و از ده کس را از فرج انان بنی هاشم در کس را که بودند از زمان و آخر این  
 سید و شمشیر نفر آفرید و این کس را و او طوالتین و حکم کرد این حد و شمشیر گریه بر سر  
 سوار نه تدبیر سپاه و بی سرافتمند تن حسین را و از سلوا الراس للمکرم مع شمشیر  
 ابن مالک و خوبی بن یزید الی ابن زیاد و فرستادند سر کرم امام را با شمشیر  
 مالک و خوبی بن زیاد با یکدیگر چون سر حسین مظلوم را به غیر میداد از تن جدا کردند و جرحه  
 رسالت و در جوت و نبات را همیشه ظلم بر دیده گویند که تیس بن شمشیر بر شمشیر  
 از تن این سر کشید و هیچ یار شمشیر او گرفت و شمشیر بهر بیان خودش تصدیق کرد  
 عشت و طهارت نموده با ریح جبر و خفت علی ابن الحسین که بر سر تماری افتاده بود  
 میر که نظر شمشیر حالش افتاد و خراشت که او را بکش که شخصی ستمش و گفت که ستمان  
 اطفال کناره را خسته و توانی کودکان بیا بر ستمان را میکشی شمشیر جواب داد



که امیر یعنی ابن زیاد فرموده است که نریخته از آل عباس باید گذاشت او گفت این مرد پیش از  
 باید فرستاد تا هر چه خواست او بشد لعل آورد پس شمر و ابن سعد گفتند که سپاهیان  
 بر تن حسین بودند چنانچه است کسی از سواران جهم شریف و حضرت لطیف حسین را با  
 هم سپاهیان ساختند خنجر آلوده استخوان تن مبارک ریزه ریزه شده شکست و سربارک  
 بر نیزه کرده بالیشر بن مالک و خوی بن زید بکوفه پیش ابن زیاد فرستادند و زمان این است  
 بیشتر آن بی پرده سوار کرده و علی بن حسین چهار را بر شتر یا انداخته روانه بکوفه میفرستاد  
 گویند که ابن سعد بکوفه و در کربلا مقام کرده کشتگان خود را دور نمود و تن حسین و سر امیر  
 تاسه و زنجیران افتاده ماند و کسی دفن نیکو تا آنکه مردم حاضر به آن قریه است بر کنار  
 فرات فراهم شد تن حسین را در یک گور و دیگر بنی هاشم را در جنب او باقی شد از اینجا کرده  
 دفن کردند حالا اسامی شهدای اهل بیت که با ضابطه شهدا در کربلا شهید شدند باید  
 شهید و سر شک غم از دید پریم در ماتم این اخبار اهل عالم باید یارید و استشهد معاً  
 رَضِیَ عَنْهُ مِنَ اخُوْنَةِ الْعَاسِ بْنِ عَلِيٍّ وَعُثْمَانُ بْنُ عَلِيٍّ وَحُجْرَةُ بْنُ عَلِيٍّ وَعَبْدُ اللَّهِ  
 بْنُ عَلِيٍّ وَحُضْرَةُ بْنُ عَلِيٍّ وَثُلَاثَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ أَخِيهِ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ وَ  
 عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَعُمَرُ بْنُ الْحَسَنِ وَقِيلَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ الْحَسَنِ وَقَتْلُ مَعَاذِ ابْنِ  
 عَلِيٍّ الْأَكْبَرِ فَاتَهُ قَاتِلُ بَيْنِي يَدِي أَبِيهِ حَتَّى قَتَلَ شَهِيدًا وَعَبْدُ اللَّهِ



که جعفر پسر زکریا در روزی که جنگ با لشکر کفار رفت کارزار کشاده و دیگری عبد الله  
 که بعضی او را علی اصغر گویند در غرور و ساگی از صدمه تیر بدبختی از بدبختان فوج اعدا  
 که بر خلق مصوم رسیده در کنار پدر جان داد و محمد و عون و کس از پسران  
 عبد الله بن جعفر بن ابیطالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر و سایر عقیل بن  
 ابیطالب این جلد شازده یا مقتده کسی از اخبار اهل بیت رسالت در معرکه  
 که بلا مینامی سید الشهدا انحراف قصبات السبق در مضار شهادت گشتند و  
 دیگر از اولاد مهاجرین و انصار نیز در آن روز شهید شدند و علی اوسط که لقب  
 شریف اوزین العابدین است در واقعه که بلاچار و پس زار و زار بوده شهادت  
 برادر خودش یعنی حضرت علی اکبر خدیومت امام آل عبا حاضر شده عرض داشت  
 که ایازت رود تا با دشمنان جنگ کرده در حضور اقدس شرف شهادت یابم  
 آنجا بفرمود که ای فرزندم تو یا دگوار رسول خدا و بقیه آل عبا هستی اگر تو هم کشته  
 شوی نسل رسول با کلیه منقطع و دو دو رسالت از پنج دین برکنش شود و باش که منور  
 با حسابهاست در عقب من محارب با فتنه و عواره با صبر و شکر برداری باید دانست  
 که در اولاد شریف حضرت ابامحسین علیه السلام اختلاف است از صفوة الفضل  
 بن حوزی منقول است که امام حسین علیه السلام را سه پسر علی اکبر و علی اصغر و جعفر

بود دختر فاطمه و سکنه بودند و این الا خضر و عالم الغرة گفته که چهار پسر و دو دختر بود  
 و علتش را بر آن سه پسر زیاده نموده و فقط محب الدین ابو العباس در ذخایر  
 العقبی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر بودند و پسر که زیاده نمود  
 علی اوسط و محمد شهب و دختر زینب و ترابضی علی اصغر لقب امام زین العابدین است  
 و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر را حال معلوم نیست شاید قبل از ولادت  
 وفات یافته باشند و باقی از پسران آنحضرت در واقع که بلا فقط علی زین العابدین  
 مانده و حق تعالی ایشان برکت در اولاد شریف حضرت ایشان بخشیده که تمامی عالم  
 از اولاد و اصحاب ایشان پرست و مایه قیام قیامت زمانه خالی ازین فیض و برکت  
 نخواهد ماند و در بعضی از مکاتیب جناب مصنف علیه الرحمه مرقوم است که حضرت  
 امام حسین وقتیکه در کربلا شریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی اوسط  
 امام زین العابدین که در آنوقت چهار بودند پسر دوم علی اکبر است و دو ساله عمر داشتند  
 جهک کرده شبیه شدند پسر سوم در امام ایشان اختلاف است بعضی عیسی  
 و بعضی علی اصغر گفته اند ایشان نیز شبیه شدند و شیر خواره بودند حضرت امام  
 ایشان را بسبب غلبه تشنگی در کنار گرفته زبان خود را برای تسکین عطش در دهان  
 ایشان نمیدادند که ناگاه تیری از جانب اعدایا بجلقوم محصور رسید که کنار پدر

جان داد و یک دختر همراه حضرت امام علیه السلام بود سکنه نام داشت با حضرت قائم  
 منسوب بود و در آن وقت هفت ساله عمر داشت و روایت نکاح ایشان با حضرت  
 قاسم غلط است در آنوقت فرصت ایگار نبود و آنکه مشهور است که حضرت سکنه در راه  
 شام فوت شدند اینهم غلط محض است چنانکه ایشان تمامی ایام زنده ماندند  
 و با مصعب بن زبیر منکوح شدند و زبیر عمه زاده حضرت پیغمبر صلعم و حضرت علی  
 و دختر کلان امام علیه السلام که فاطمه صغری نام میشد و همراه شوهر خود که حسن  
 پسر حضرت امام حسن بود در مدینه مانده و در دست کربلا نیامد و نام مادر امام زین  
 العابدین شهید باطریق بشاه زنان دختر نر دجربن خسرو پسر دین پسر فرزند  
 و نام مادر علی اکبر یعنی دختر ابی مره بن عروه بن سحود که سردار بنی تحقیف بود و نام  
 مادر پسر سیموم که شیر خواره بودند بیادیت اینقدر معلوم است که از عرب نبود و از نسل  
 بنی قطناعه و نام مادر سکنه رباب دختر امر القیس بن عدی که از بنی کلب بود  
 و از جمله ازدواج خود حضرت رباب را بسیار دوست داشتند و در حضرت عمرت تمام داشتند  
 چنانکه درین باب شعری هم فرموده اند  
 لعمری الله لاجب ارضای کل بدای سکنه  
 و الرباب یعنی قسم جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکنه در آنجا  
 در آن زمین نشینند و منزل کنند و نام فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام

ن. مدینه مانده بود و آن سخی دختر حضرت طلحه که یکی از زاده یارهای شعیبی بود بدین مشهور معروف  
 اند و حضرت امام باقر در آنوقت چهار ساله بودند چرا که قبلی از واقعه کربلا که در سنه  
 شصت و یک هجری شده بود و چهار سال پیشتر در سنه پنجاه و هفت هجری پیدایش  
 بودند و از جمله احوال حضرت امام در آنوقت همراه ایشان شهر بانو و ما در  
 بسطینم و بسطین شهر خواره بودند و حال دیگر از احوال معلوم نیست که در آنوقت  
 زنده بودند یا نه و فرزندان امام حسن علیه السلام که شریعت شهادت  
 نوشیدند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبید الله و محمد و ابوبکر و از فرزندان  
 حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه پنج تن همراه بودند حضرت عباس بن  
 و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت عبید الله بن علی و حضرت  
 جعفر بن علی شهید شدند و عباس بن علی که علی را بودند از فرزندان حضرت امام  
 در کربلا دوازده تن بر تائب و روضه ایشان حدیث و دیگر شهیدان کربلا در  
 روضه حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت عقیل حضرت مسلم قبل از  
 آمدن حضرت امام در کربلا دوازده تن پیشتر از هجرت در کوفه شهید شدند و از  
 حضرت امام که پیشتر زنده بودند که از مردم کوفه قبل از قرار گرفتن اطلاع دهند و از  
 آنجا که در کربلا دوازده تن پیشتر از هجرت در کوفه شهید شدند و از  
 حضرت امام که در کربلا دوازده تن پیشتر از هجرت در کوفه شهید شدند و از

از فرزندان عبدالقدوس بن جعفر طیار برادر حضرت علی کرم الله وجهه و پسر تراه حضرت  
 امام شهبید شده اند که محمد و عثمان نام داشتند و خواهرزاده حقیقی حضرت امام بودند  
 این جن حضرت زینب که دختر حقیقی حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از بیعت حضرت  
 بتول بودند خواهر حقیقی حضرت امام بودند و با عبد الله بن جعفر طیار نکاح شده  
 بود و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر اصحاب  
 صغیر السن در بندهایان رفتند و حضرت زینب خواهر حقیقی حضرت امام و شهر بانو  
 زوجه حضرت امام و حضرت سکیته دختر حضرت امام و دیگر زنان اہلبیت همراه بودند و بر  
 ملا داشتند و رفتند انتہی کلام الشریف است حال ابرامیان که ملاکه همراه الشہید بودند  
 اما روزی که شهادت پسرش میرد و گوشت شجاعتش را در دهان او می گذاشتند و می گفتند  
 اَیُّهَا الشَّهِیدُ یَوْمَئِذٍ لَیْسَ بِمِثْلِ یَوْمِئِذٍ سَنَہُ وَخَمْسَہُ  
 اَشْهُمٍ وَخَمْسَہُ اَیَّامٍ و بود شهادت آن شاه شہید آن روز عاشورا  
 شصت و یکم از هجرت و سن شریف آنحضرت آنروز پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج روز بود و پو  
 سخا بود که شهادت جناب الشہید الشہید شد که ملا و عاشورا یعنی دهم محرم برادر جمع  
 بعد از زوال آفتاب سال شصت و یکم از هجرت اتفاق افتاده و سنین عمر شریف آنروز  
 پنجاه و پنج روز رسید و لاوت با سعادت نجم شعبان سال چهارم از هجرت و دت

سه شصت و یکم از هجرت است پس عمر شریف با کم و کاست پنجاه و شش سال هجرت  
 پنج و ده باشد اگرچه دین باب اختلاف را سماعی است لیکن صحیح و معتد بهین قدر است  
 که بدان اقتضای افتاد القصر چون سر مبارک ششده شهید او دیگر شهیدان  
 داشت که بلا با اسیران اهل بیت رسول خدا بودند رسید به چه از دست خدا و حور و  
 ابن زیاد بسر وقت دو و دهان منقطع رفت شمه ارشاد میشود و آخر الشقی  
 ابن زیاد بالراس المکرم فذریه فی سبک الکوفه نرأه سله  
 مع رؤس سائر الشهداء و مسایا اهل البیت الی ایدید ابن  
 صخیه مع شمر ذی الجوشن و کان یدمشی ثمر و حه ذریه  
 الحین و داسه مع علی ابن الحین علیهما السلام الی المدينه  
 انا لله وانا الیه راجعون حکم کرد ابن زیاد شقی در حضور سرکرده امام کرم  
 که کرد این می شود در کوه کوفی کوفه پسر فرستاد سر مبارک را با سر شقی باقی شهیدان  
 و اسیران اهل بیت بسوی یزید بن معاویه یا شمر ذی الجوشن و بود یزید بدشتی بعد از  
 او داد کرد یزید ذریه حسین و سر مبارک او را با علی بن الحین علیهما السلام بطرف  
 مدینه مابراخی خدا ایم و مابوسی اوقالی باز لشکران ایم برناظرین کتب سیر  
 و اخبار ما بر من اسفاره آثار اخبار مخفی و مجتبی نموده باشد که بر کلاه اسیران اهل بیت



رسالت و نبیان و دو دمان نبوت و نبالت با سمر مبارک سیده الشهدا و سید  
 دشت که بلاد داخل کوفه شدند این زیاده لغنه الله الی یوم القیامه و قهر امارت خود  
 و قنار در کوشکی نشسته در خانه را بار عام کرد چون وضع و شریف از در کوفه  
 حاضر آمدند سبایای اهل بیت مصطفی و دگور دانات ذریت رسول خدا با سمر مبارک  
 سیده الشهدا بکنور خود طلبه همین که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام  
 پیش نظرش رسید بار بار میدید و تبسم میکرد و جوئی که بدست داشت رب  
 و دندان مبارک نیز در بین ارقم که از صحابه کبار در آن مجلس حاضر بود گفت که ای  
 ابن زیاد چوب خود را از دندان حسین بردار و بار دیگر بر آن زن خنجه اکه من  
 دیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لب و دندان حسین را می بوسیدند  
 زید بن ارقم خود را بدست گریه سپرده سیلاب خون از جوی بر دو دیده روان  
 ابن زیاد ملعون چون سخن زید ارقم شنید و حال گریه ادرای چشم خود دید  
 گفت سخته ای که چشم ترا بآب دارد اگر تو چمرنی بودی و بسین خرافت نمیرسید  
 من ترا میکشتم و گردنت میزددم پس زید بن ارقم گفت که ای ابن زیاد حدیث  
 با تو چهری را که ترا که غصه و منده تر و آزرده کشته و تر از سابق باشد که دیدم رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم که حسین را بران داشت و حسین را بران چپ نشاند

دست مبارک بر سرهای ایشان مالید و سود که ای بار خدا ایام ایشان را بخود رساند  
 صالح امانت سپردم پس ای این زیاد بگو که با امانت خیر خدا چه کردی و گفت  
 که ای مردم حق سبحانه و تعالی از شما خوشنود و مبارک که این فاطمه زهرا را گشتید و این  
 سر جان یعنی این زیاد را بر خود امیر گردید و گویند که در همین حال این زیاد بر سر  
 منبر رفت و خلبه خواند که شکر خدا را که اظهار حق نمود و امیر المؤمنین نیز دید و شکر  
 او را فتح داد و کاذب این کاذب را کشت و دیگر الفاظ کفریه بر زبان راند  
 که عبد الله بن عقیف از جانبی خود بر حجت و گفت ای دشمن خدا و عدوی  
 مصطفی تو دروغ گو هستی و بدرت و انکس که ترا امیر خست از من دروغگو است  
 و اتی بر حال خسران مال که اولاد من خیر را گشتی و ابله است رسول خدا را دلیل  
 و خود کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان است ایستادی و از خدا شرم ندار  
 که چنین دروغ و بیگونی و راه کذب نفیج می نویسی و این را آنکه در میکده است  
 ابله است را بجنور این زیاد حاضر کردند گفت الحمد لله الذي اكرمت اكرمت شکر  
 خدا را که سختی داد به دشمنان و سختی داد حضرت ام کلثوم جواب داد و الحمد لله  
 الذي كرمنا بحجة و طهرنا تطهیر اشكر خدا که گرامی کرد ما را بحجة و پاک کرد ما را با کرامت  
 باز این زیاد گفت کیف را یتیم قدرت الله چگونه دیدید قدرت خدا را ام کلثوم



آیات مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ الْيَتِيمُ لَكُمْ: مَاذَا افْعَلْتُمْ وَانْتَرَحْتُمْ خَلْفَكُمْ  
بِعِزَّتِي يَا أَهْلِي بَعْدَ مَعْقِلَتِي مِنْهُمْ أَسَارَى وَقَتْلَى أَصْرَحُوا بِدِينِهِمْ  
فَإِنَّ جَزَاءَهُ مَا فَخَصَتْ لَكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا فِي الْبُتُوحِ مِنْ دُونِي حَمْدًا

حاصل آیات جواب بیت شمارا اگر سوال کنند محمد عربی از شمار روز جزا که آن چه بود که  
با اوست من کردید چون من بکلی بقارنتم از سرانفتا جزای آنکه شمار بحق نمودم راه  
ردا بود که چنین با ما بر سر دشما المختصر این زیاد بعد ملاحظه حال اسیران اهل بیت کرد  
اینهارا در بندی خانه دارند و سر حسین را بر نیزه گذاشته در کوچه ای کوفه بگردانند  
پنجاه دست علی بن حسین بسته در میان اهل بیت را گرفته داخل زندان خانه کردند و سر حسین  
نیزه سواره کرده خانه بخانه در سلک کوچها و دشوار کوه گردانیدند از زمین از قم  
ردایت که چون بر حسین بر در خانه من گذشت دیدم که بر نیزه بود و من در غرغره نشسته بودم  
همین که مقابل من شد شنیدم که این آیه میخواند اَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَهْلَ الْكَافِيَةِ  
وَالرَّقِيقِ كَالْأَنْعَامِ أَيْ تَنَاخَبًا زَيْدِ بْنِ اَرْثَمٍ گوید که هرگاه این کریمه از زبان سکران  
بخوشش من خور و بخد که تمامی موافقین من برخواست و گفتم که یابن رسول الله حقیقت حال تو  
عجب تر از آن است بعد از آن این زیاد دستید الشهدا و سایر شهیدان دشت کربلا  
و جمله اسیران اهل بیت را با شمر ذی الجوشن بسوی دمشق پیش زید بن معاویه فرستاد

بقایای زمان و قیامان اهل بیت بر شتران بی پرده سوار و سر حسین بر سر نیزه در شهر  
 و دیار که میرسید فریاد و او یلاد و امصیت از زمین تا آسمان سرکشید تا آنکه قطعه  
 منازل و ملی مراحل قافله سیایای اهل بیت بدشت رسید همین که نرید علییه با سحر  
 را خبر شد قصر امارت آراسته و بترنین قماشش خود پر دراخته دندمانیکه جلوه غمناکی  
 شام پیش او حاضر بودند حکم با حضار اسیران داد با غور بر سرهای شهید را  
 بازمان و قیامان اهل بیت بحضورش آوردند چنانچه سرگیگ را از شهیدان دیدن  
 و حال صاحب آن سر را پرسید آن آغاز کرد چندانکه شمر ذی الجوشن مبارک  
 حضرت سید الشهدا علیه السلام را پیش او گذاشت و با طهارت و جراحی جنگ با مباد  
 و انتخار پرداخت با صفا و واقعه کربلا و مشاهده صورت حال سیایا و سرهای  
 شهید المعان استبشار و فرح و انبساط از ناصیه حال آن خسران مال میتا بید  
 چنانچه ابیات ابن الزبیری یعنی رعیت شیاخی بیدر شهید و اما آخر  
 میگوید و از کمال ابراز و نشاط بر خود می بالید و بکوب خزان لب و دندان شاه  
 شهیدان را میزد و میگفت که ای ابو عبد الله مرا گمان نبود که سنین عمرت  
 تا انیمت رسیده و سر و ریش تو از خضاب محفوظ باشد و مناقب السادات منقول  
 که در آن عت که سر مبارک حسین پیش نرید پلید بردند لعین در شام و شب و خمر خورد

و سر مبارک را با انواع الت میگرد خیر بعض اصحاب رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم برفت گریان آمدند و گفتند ای ملعون چه میکنی ایشان را حکم قتل کرد و  
 سخت صحابه را آن مدثر گردن بزدگویند که سمره بن جندب از صحابه که حاضران مجلس  
 بود چون ضرب خیز را بر لب و دندان شاه شهیدان ملاحظه کرد از دست  
 ضبط برآورد و با نیزه پدید مخاطب شده گفت قطع الله یتیک که خوب لب  
 و دندان منبری که بوسه نگاه رسول خدا علیه الصلوة و السلام بوده است نیزه ملعون  
 لعنفت رفقه گفت که ای سمره اگر شرف صحبت تو با رسول خدا مانع نیستد  
 اینوقت گردنت منبر دم سمره گفت سبحان الله که مدتی من ملاحظه صحبت رسول  
 میکنی و با جگر کوشه گمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندان قبول آید چنان  
 معامله کردی که هیچ کافری با مسلمانان نکند این گفت و از آن مجلس برخاست  
 و نیزه گویند که تا جبری از یهودان در آن مجلس حاضر بود هرگاه سر حسین را دید پرسید  
 که این سمریت نیزه گفت که سر آنکس است که داعیه مقابله با جلیفه دارا دهفت  
 برای خود کرده تا جگر گفت مگر صاحب این سر شرافتی داشته که هوای داعیه  
 خلافت بر خود میداشت نیزه گفت که آری از شرافت نبی ما شرم بوده یهودی پرسید  
 که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش کدام نیزه گفت نام او حسین و نام پدرش

بن ابیطالب و نام مادر او فاطمه بودی گفت فاطمه دختر که بودید گفت دختر محمد رسول  
 اله بودی گفت معلوم شد که فرزند نبی شماست گفت آری بودی بعد از آنکه این حرف گفت  
 سیرت بدندان گرفته و دست تاسف بالیده گفت که ای نرید میان من و حضرت داد و بیدار  
 و هطه هفتاد و بیست میرود و هنوز بود آن تقیلم مرا بر عی سید ازنده دغرت و احترام من  
 بجای آرد و محمد عربی رسول شما که دیروز ازین جهان رفته شما امر و چنین معامله با ذریت  
 و ابلت او کردید که نه گوش کسی شنیده و نه چشم کسی دید و اسی بر شما که یک نیند و نیز گویید  
 نه مایک نرید پلیدی ادبها با سر مبارک سید الشهدا امیکدر رسول قصیر و حاضر بود  
 گفت که در بعضی از خیرای ایشان شرم خضر حضرت عیسی باقی است میان سر که زیارت آن میریم  
 و نه در از خواجه ابراهیم و در سیم همراهی بریم و در اب تقیلم و تکریم آن کلمی داریم چنانکه شما تقیلم خانه گفته که جرم  
 و احترام آن بجای نمی آید حیف که شما فرزند و ذریت نبی خود را کشیده و زمان قیامت او را سیر کردید نرید گفت اگر تو  
 رسول خردم نمی بودی نرید شرم رسول قصیر گفت که شرم نمی آید که احترام رسول قصیر نگاه داشتی و حرمت خود را دادی  
 نرید جواب نرید که نرید بطرف زمان و عیال است نرید کلوم و عیال بن نرید از نزدیک طلسم حضرت چوکان  
 شمشیر نرید گفت و اجداد و امجداه بعد از آن خطاب نرید کرد و گفت که سید که از زمان خود را نرید  
 عزت و جاب ندی و دختران خود را باین برده که شرم تران سوار کرد و در محراب نرید و طلسم خود را نرید و عیال خود  
 توانی از نرید سید که این کدام نرید گفت نرید از نرید و نرید از نرید و نرید از نرید و نرید از نرید و نرید از نرید

بر آن لب و لسان چندان با لید که بهوشش بر زمین غلطید چون بهوشش آمد دعای بد و خیر  
 نریزد کرد و گفت که ای زید تنوع از دنیا نیابی و چنانکه ما در بلاد گفندی تو هم دنیا و عقبی  
 روی راحت زینتی نریدی بلیه گفت مگر این زن هم خواهر حسین است گفتند آری این کائنات  
 دختر فاطمه است پسرش موسی نام زین العابدین کرد پرسید که این بکس است گفتند که این  
 بن حسین بن علی است گفت که شنیدم که علی بن حسین کشته شده گفتند که حسین را پس  
 بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر و علی اکبر و علی اصغر بر دو کشته شد و علی اوسط  
 که بیمار بود و او را اسیر کرده آوردیم زید گفت ای کودک میدانی که پدرت سحر است  
 که بر سنده طاقت نشیند و بر سر منبر خطبه بنام او خوانده شود و الحمد لله که مراد خود  
 نرسید علی بن حسین گفت که ای زید بگو این منبر را پدران ما نهاده اند یا پدران تو  
 طاقت و امامت از من پدران ما بوده که در راه فدا افتاد کردند یا از پدران تو که  
 شرک باخته نمودند در روز خرابه و ما شما فیصل شد نیست و گریه سببم از این  
 ظلم و آبی تنگی تنگی خون خوانده ختم کلام فرمود و بستر نرید حکم داد که شبایا  
 اهل بیت را بفرودگاه اینها بزنند و سر حسین را بر دروازه دمشق آورند و نایند چنانکه  
 کردند که ناسته و در سر مبارک بر دروازه دمشق آورند و نایند از من ذریه حسین  
 را یا سر مبارک او روانه مدینه کرد تا آنکه این روایات و انشای آن گوئی از من غالی



از صنف نبوده باشد لیکن درین شک نیست که نیزید آمد و راضی و مستبشر از قتل حسین  
بود و همین است مذکور در اخبار و جمیع کتب معتبره مثل مفتاح النجاة  
مرا محمد بدخشی و مناقب السادات ملک العلماء قاضی شهاب الدین دولت آبادی  
و شرح عقاید نسفی ملا سعد الدین تقی زانی و تکمیل الایمان شیخ عبدالحق محدث  
دہلوی و غیر آن از اسفار معتبره با شواهد و دلائل مذکور مسطور است و لکن العین آن ملعون  
به حج قاطعه و بر این ساطع ثابت کرده اند و مختار را قلم الحروف و کاتبان صوری  
و سنوی با همین است که نیزید آمد و راضی و مستبشر قبل حسین بوده و ستمی نیست  
ابدی و وبال و نکال سرمدیت و اگر اهل بکار رود و قصور مجرد لغت در حق آن ملعون  
قصور است که بمقتضای آن نباید بود چنانچه استاد البریه صاحب تحفه اثنا عشر علیہ السلام  
در رساله حسن العقید در ملاحظه که بر کلمه علیہ استحقاق تعلیق فرموده اند افتاده است  
که علیہ استحقاق گنایه است از لغت و الکفایه ابلغ من التصحیح از قواعد مشهوره  
عربیت است معذرا در ایهام استحقاق تفسیری و تشبیحی است که در تصحیح لفظ لغت  
خوت میگردد چنانچه تفسیر غفر شیم من الیم یا غفر شیم مذکور میشود و حق است  
که اکتفا بر محض لغت در حق نیزید قصور است زیرا که این قدر را جز از اهل قتل  
مومن مقرر کرده اند و من قتل مومنا متعمدا جزاوه جهنم خالد انبیا و غضب

علیه السلام و الله اعلم بما غلبنا و تیریدار درین عمل زیادتی است که غیر او راست نداده و آن را  
 را خبر بر استحقاق او حواله توان کرد که علم بشر از معرفت خصوصیت آن بخت غریب است و الله اعلم  
 و علم الحکم انتهی کلام الشریف آدم بر اینکه در دفن سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام  
 است و آنچه تحقیق است اینست که سر مبارک را در مدینه منوره بنگان بقیع دفن کردند چنانکه  
 از قرطبی منقول است که نبرد سر مبارک امام حسین علیه السلام را بعد از فرستادن او در اکفن  
 داده نزد حضرت فاطمه علیها السلام دفن کردند و در خلاصه الوفا روایت است که سر مبارک  
 حسین در کربلاست و سر مبارک او در مدینه بنگان بقیع بهلولی حسن دفن شد و در پنجه  
 گویند که سر مبارک را در کربلا برده دفن کرده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک  
 در خانه نزیب بوده تا آنکه سلیمان بن عبد الملک با دست او را برادر کرد چنانکه سر  
 را پیش خود طلبید دید که استخوان سفید باقی است پس او را خوشبو مالیده و کفن داده  
 در مقبره سلمان دفن کرد و گویند که سلیمان بن عبد الملک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم را خواب دید که ملاطفت و ملائمت بجای او میفرمایند چون تعبیر این خواب از حضرت  
 حسن بصری پرسید فرمودند که شاید از تو جوانی بختی است آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام  
 بنظر آمد گفت آری حسین در خانه نزیب بود او را کفن داده و نماز بر آن خوانده دفن  
 کرده ام حسن بصری گفتند که البته این کار تو موجب خوشنودی آنحضرت صلی الله علیه و آله است

بوده باشد اینچنین روایت نموده اند لیکن صحیح و معتقد همان قول  
 اول است که شهر مبارک آنحضرت در مدینه منوره بکمان بقیع مدفونست  
 بمقبره است که چون نرید علیه السلام بستیحق اهل بیت رسول و ذریت  
 بتول را روانه مدینه نمودن همان بشیر را جماعتی از سواران مقرر  
 کردند که این مارا بمدینه رسانند چنانچه امام علی بن حسین سید  
 الشهدا و سرنامی دیگر شهیدان دشت کربلا فر گرفته سمیه را  
 از میان و میسمان اهل بیت روانه مدینه منوره شد و این روایتی  
 هم عاری از حلیه ذلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی  
 محدث دال بر آنست چنانکه گفته که از جور دیداد ابن زیاد که نسبت با اهل  
 با اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بعمل آورد عجب نیست که او محکوم  
 و منقاد نرید بوده لیکن اگر گمراهی نرید خبیث عجب است که چوب بردن  
 حسین زده و اهل بیت را بر شتران بی پرده ذلت و خواری سوار کرده باز  
 مبارک بطرف مدینه فرستاد پسر گفته که هیچ مقصود از این نبوده مگر  
 فضیحت کردن اگر در دل او کینه جاهلیت و عداوت شد آن قربانی او کرده  
 نیز از کفایت شریفی بود بر او عظیم و مکرم مبارک میکرد و کفر میزد و ذوق خبیث

و یکنوی بل رسول و ذریت قبول می نمود القصد چون قافله اهل بیت نبوت از دمشق  
 خارج شدند همان بن بشیر که از طرف یزید متعین بوده بر داعیه سعادت  
 از بی محسن خدمت در راه با ذریت حسین علیه السلام مراتب اطاعت و تعظیم  
 و تکریم و انحراف و احترام چنانکه باید از جانب خود بجا آورده بمدینه رسانید  
 و در زمانی که خبر مراجعت اهل بیت رسالت بمدینه رسید اولاد بهادر و انصار  
 و دیگر اهل مدینه از مضار و کبار به استقبال دویدند همین که ذریت رسول  
 صلی الله علیه و آله وسلم و مکر پوشه های قبول را استیلا بصیحت دیدند حالتی از غم  
 و اندوه و گریه و زاری بر ایشان گذشت که خارج از حیطه شرح و بیان است  
 گویند که مصیبتی که روز وفات حضرت سرور کائنات علیه افضل من الصلوة  
 و التقیات بر اهل مدینه گذشته بود همان مصیبت آن روز گذشت که امام زین  
 العابدین با یازدهان و یتیمان اهل بیت نبوت و سر مبارک سید الشهدا علیه السلام  
 و الشنا از دمشق بمدینه برگشت فریادی عجیب و شوری غریب در مدینه بر پا  
 بود که یاد از قیامت میدهد ادمحله ارباب دین در اندوه و در درین و همه  
 از کبکین و همین از غم و غصه خیزین بودند و حالتی که عارض حال ام المؤمنین

حضرت اکرم گشته از آن چه توان گفت که فردی فردی زنان و یتیمان اهل بیت  
نبوت را کنار میگرفت و میگرفت تا آنکه همراه ذریت قبول متوجه روضه مقدسه  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شد که زار زار می نالید و زبان حال  
میگفت ایات یا رسول الله برآرز و روضه ستر با بگری اهل بیت خوشتر  
رازار و غمناک و خزین در بلای دشمنان دین گرفتار آمده کس مباداد  
جهان یارب گرفتار اینچنین پوشیده نماند که میان واقع کربلا و مصائب اهل  
مصطفی علیه الصلوة و الشاناکه دل قلم از تحریرش خون و دیک دوات از  
تقریرش جیون است آنچنان نیست که در حیطه احصا گنجد یا پیمان استیفا بخند  
و نیز تفصیل روایات را خالی از تفریط و افراط نه گشته و بیان واقعی را عاری از  
خطا و اخلاط نگه داشته اند لهذا جناب مصنف علامه علیه الرحمة بر تحریر محمل از آن کیفیات  
در زیر دست قلم از تفصیل آن کیشیده بیان اخبار یک درین واقعه بایده واقع است  
مبفرمانند و از آنجمله آنچه مشهور و متواتر است نقل نمایانند چنانکه ارشاد میرود  
أَمَّا أَخْبَارُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهَذِهِ الْوَاقِعَةِ الْهَامَّةِ  
مِنْ جِهَةِ الْوَحْيِ نَوَاسِطَةُ جِبْرِئِيلَ وَغَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَمَشْهُورٌ مُتَوَاتِرٌ  
أَمَّا جَرْدَانِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِأَنَّ وَاقِعَ مَوْلَانَاكَ مِنْ جِهَةِ الْوَحْيِ نَوَاسِطَةُ

جبرئیل و غیره اندک طایفه پس ظهور و متواتر است یعنی از اخبار مروی از  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بمسئله از واقعه یاملکه و بلا و شمر و شهبان  
 جناب سید الشهدا است بکثرت طرق از درج شهادت در گذشته قدس  
 شترک با تواتر سخنی پیدا کرده است و منقول است ما أخرجه الطبرانی  
 عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَخْبَرَنِي جِبْرِئِيلُ أَنَّ ابْنِي الْحَكِيمَ يَقْتُلُ  
 نَعْدِي بِأَرْضِ الطَّيْفِ وَجَاءَنِي بِهَذَا التَّرْبَةِ فَأَخْبَرَنِي  
 أَنَّهَا مَضِيحَةٌ أَرَانِيهَا هِيَ أَنْجَمٌ رَأَيْتُ كَرَامَةً لِي أَرَانِي أَرَانِي رَضِيَ اللَّهُ  
 عَنْهَا كَالْبَسْتَةِ بِغَيْرِ خَدٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمُرَّ بِهِ كَخَبَرٍ دَادَ  
 مَرَجِيرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَيِّكَ فَمُرَّ بِهِ حَسْبُكَ كُتِبَ شَوْدُ بَسْمِ بَرَكٍ مِنْ بَيْنِ  
 طِفٍّ دَاوُدَ وَمِنْ أَيْنَ حَاكٍ رَأَيْتُ خَبَرٍ دَادَ مَرَّكَ أَنْ مَرَّكَ أَوْ مَرَّكَ بُوْشِيكَ  
 نَمَانَهُ كَطِفٍّ بِالْفَتْحِ وَتَشْدِيدِ فَا مَوْضِعِي هِيَ تَرِيبٌ بِكُونِهِ كَهَالِ الشَّهْرِ  
 بِكَرَامَاتٍ وَمِنْهُ مَا أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتَّحَاكِيمُ عَنْ أُمِّ  
 الْفَضْلِ بَيْتِ الْحَارِثِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 سَلَّمَ قَالَا أَنَا فِي جِبْرِئِيلَ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ ابْنِي سَتَقْتُلُ ابْنِي

هَذَا يَعْنِي الْحَيَّ وَأَمَّا فِي بَرْدَةٍ مِنْ تَرْبَةِ حَمْرَاءَ وَارِثَةِ  
آنچه برآورد بود او د و حاکم از امام الفضل دختر حارث یعنی مادر عبد الله  
بن عباس رضی الله عنهما که بر آئینه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود  
که آمد نزد من جبرئیل پس خبر داد مرا باینکه است من قریب است که بکش  
این پسر را یعنی حسین را و داد مرا خاکی از خاک سرخ یعنی خاک سرخ  
زمین مقتل او بمن داد و أَخْرَجَ أَحْمَدُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَقَدْ دَخَلَ عَلَى الْبَيْتِ مَلَكَ  
لَمْ يَدْخُلْ عَلَى قَبْلِهَا فَقَالَ لِي إِنَّ ابْنَ بَيْتِكَ هَذَا  
حَسَنًا مَقْتُولٌ وَإِنْ شِئْتَ آيَتُكَ مِنْ تَرْبَةِ الْأَرْضِ  
الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا فَأَخْرَجَ تَرْبَةً حَمْرَاءَ و برآورد امام احمد  
که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بر آئینه به تحقیق در آمد در  
خانه بر من فرشته که نیامده بود بر من پیش ازین پس گفت بن که نه  
دختر تو که انیت یعنی حسین کشته شود و اگر خواهی بنایم تو از خاک  
زمینی که کشته شود بر آن پس برآورد خاک سرخ بر او و أَخْرَجَ  
الْبَغَوِيُّ فِي مَعْجَمِهِ مِنْ حَدِيثِ النَّسَائِيِّ قَالَ أَسْتَاذَنَ

او را در کنار گرفت در وی ادوی بوسید پس گفت آن زشته باخترت که ایادست میداد  
 فرمود آری گفت زشته که پراشیده است تو زده باشد که بکشد این محبوب را اگر نخواهی بنایم ترا  
 شکافی که گشته شود در آن پس نمود آن را پس آورد خاک نرم یا خاک سبزه برگشت کلام  
 آن خاک را پس است آن را در باره خود گفت ثابت که راوی این حدیث است که بود  
 ما که میگفتم آن زمین کربلاست و نیز برآورد این حدیث را ابو حاتم در صحیح خود و در بر داشت  
 امام احمد در زیادت سند آمده که گفت پسر داه بن گفت دست از خاک سبزه  
 یعنی در زیادت سند امام احمد بجایی نجار بجهله او تراب احمد عبارت ثم نادانی  
 گفت من تراب احمد واقع است باجمله این حدیث را امام محمد بن الحنفی در کتاب معجم خود  
 از حدیث پس برآورده و ابو حاتم در صحیح خود نیز روایت کرده و در زیادت سند  
 امام احمد هم تغییر پس برآورده و خروج الحاکم و ابی حاتم عن ابي الفاضل  
 بنی الخاریث قالت دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم يوما فوجدت فی حجری ثمر حانت منی التفاهة فادأ  
 عیبار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم رفع من اللوز  
 ذال انانی حیدر منی و اخبرنی ان اصبی تقتل ابی هذا و انانی بیری  
 خیراء و برآورد حاکم و بیهقی از امام الفضل در قهر حارث که گفت ام الفضل که آوردم



مَلِكُ الْمَطَرِ يَهُ أَنْ يَزُورَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ  
 يَا أُمُّ سَلَمَةَ احْفَظِي عَلَيْنَا الْبَابَ إِذَا دَخَلَ الْحَيَّيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 فَأَقْبَحَ فَوَشَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَلْتَمِسُهُ وَيَقْبِلُهُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ الْحَبَشِيُّ  
 قَالَ لَيْسَ قَالَ إِنَّ أَمَّتِكَ سَتَقْتُلُهُ وَإِنْ شِئْتَ أُرِيكَ  
 الْمَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ بِهِ فَأَرَاهُ فَجَاءَ بِسَهْلَةٍ أَوْ ثَرَابٍ أَحْمَرَ فَأَخَذَهُ  
 أُمُّ سَلَمَةَ فَجَعَلَتْهُ فِي ثَوْبِهَا قَالَ ثَابِتٌ كُنَّا نَقُولُ إِنَّهَا كَرِيماً  
 وَأَخْرَجَهُ أَيْضاً أَبُو جَاهِلٍ فِي عَصِيهِ وَفِي رِوَايَةِ أَحْمَدَ فِي زِيَادَةِ السَّنَدِ  
 قَالَ ثَوْبٌ نَادَى بَنِي مِنْ ثَرَابٍ أَحْمَرَ دُرَّ آوَرِ دُرَّ آوَرِ بَنِي الْمَامِ فِي السَّنَةِ دُرَّ آوَرِ  
 السَّكْفُ أَجَازَتْ خَوَاشِثُ مَوَاطِنَ بَارِئَانَ زَبُورِ دُكَارِ خَوَاشِثُ بَابِكُمْ زِيَارَتُكُمْ نَبِيِّكُمْ  
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَاوِغِيْمِرُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دُرَّ خَانَهُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ أُمُّ سَلَمَةَ يَوْمَ سَبْعِ  
 كَفَتْ تَخَضَّرَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَيْ أُمُّ سَلَمَةَ كَبِدُ رُبِّهَا دُرَّ آوَرِ خَابِكُمْ يَحْكُمُ دُرَّ آوَرِ  
 دُرَّ آوَرِ أُمُّ سَلَمَةَ بِرَدِّ الْبَهَانِ يَوْمَ دُرَّ آوَرِ حَسْبُكُمْ يَوْمَ دُرَّ آوَرِ  
 دُرَّ خَانَهُ بَسْ بِرَبِّكُمْ هَذَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِسْمِ اللَّهِ هَذَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم حسین را داشتیم او را در کنار خود  
 بازیکبار اتفاق افتاد از من التفاتی باحضرت پس ناگاه بر دوشم پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله وسلم میرفت آنکه بار پس فرمود که آمد بمن جبرئیل و خبر داد  
 مرا که هر آینه هست من خواهد کشت این فرزند مرا و در او مرا خاکی از خاک سرخ متقلی و  
 و اخراج ابن زاهویه و ابی بقی و ابی نعیم عن ام سلمة ان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم اضطلع ذات يوم فاستيقظ وهو  
 خائر في يده ثوبه حمراء يقبلها قلت ما هذه القرية يا رسول الله  
 قال اخبرني جبرئيل ان هذا يعني الحسين يقتل بأرض العراق  
 و هذا ثوبه و برآورد و سحانی را بوی و بیهقی و ابی نعیم از ام المومنین سلم  
 که هر آینه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر پهلوانان بید روزی پس میبایست  
 در حالیکه اندوگین و فمک بوده و در دست آنحضرت خاکی سرخ بوده  
 که زیر و بالا میکرد آن را گفتم کین چه خاک است ای پیغمبر خدا فرمود که خبر داد  
 مرا جبرئیل که به تحقیق این فرزند یعنی حسین کشته شود در عین مراقب و این خاک  
 آن مقام است و اخراج ابی بقی و ابی نعیم عن انس قال استأذن  
 منك المظفر ان يأتي رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

فَإِذْ نَ لَهُ فَدَخَلَ الْحَيَيْنِ فَجَعَلَ عَلَى مَنْكِبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَالِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ الْمَلِكُ اتَّبِعْهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَالِهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ قَالَ فَإِنَّ أَمَّتَكَ تَقْتُلُهُ وَإِنْ شِئْتَ أَرْتِكَ  
الْمَكَانَ الَّذِي يَقْتُلُ فِيهِ فَضَرَبَ بِيَدِهِ قَارَاهُ رَأَاهُ إِجْمَرَ فَأَخَذَتْهُ  
أُمُّ سَلَمَةَ فَصَلَّتْهُ فِي ثَوْبِهَا وَكَانَ نَسَمُ أَنْهُ يَقْتُلُ بِكَيْ بِلَا وَ  
بِأَوْرِدِ هَقِي وَأَبُو نَعِيمٍ رَزَّ النَّسَمُ كَقَتِ اجْزَتْ خَوِشْتِ فَرَشْتِ مَوَكِلَ بَارَانَ أَرْوَرْدِ  
خود بایکدیگر پیوسته و پیغمبر را به الله علیه و آله وسلم پس اجازت داد و او را پس آن  
حال در آن خیمه خیزد پس سوار شد بر دوشش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت  
آن فرشته ایاد دست میداری این را فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
آری گفت آن فرشته به تحقیق است تو بگش این را و اگر خواهی بنمایم ترا مکانی  
را که در آن کشته شود پس برد دست خود را پس نمود آنحضرت را خاک سرخ پس  
بگرفت آن را ام سلمه و بست آن را در پارچه خود را و می گوید که بودیم با آن می شنیدیم  
که تحقیق او اینی می شنیده شد شود در کربلا و أَخْرَجَ أَبُو نَعِيمٍ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ  
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يُلْعَبَانِ فِي بَيْتِي فَزَنَّا  
جَبْرِئِيلَ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أَجَمَّتَكَ تَقْتُلُ هَذَا مِنْ بَعْدِكَ

وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ الْحَمِيمِ وَأَنَا بَيْنَهُ فَشَهِدْتُ قَالَ بَيْحُ كَرِيمٍ وَبِلَادٍ  
وَقَالَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِذَا انْخَلَتْ هَذِهِ الدَّرَّةُ دَمًا فَأَعْلِمِي أَنَّ ابْنِي قَدْ  
قَتَلَ فَعَلَتْهَا فِي قَارُودَةٍ وَبَرَّأَهُ ابْنُ نَسِيمٍ لَزَامَ سَلَمَةَ مِنْهُ الْمَدَامُ كَقَوْلِهِ  
أَمَامَ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ يَزِيدُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ كَرْدَنَ وَرِغَانِ مِنْ بَلَسِ فَرَوْدَا نَدَّ جَبْرِئِيلُ بَلَسَ كَقَوْلِهِ  
بِهَ آئِينَهِ امْتَنُوكَ كَقَوْلِهِ لَزَامَ ابْنُ نَسِيمٍ لَزَامَ سَلَمَةَ مِنْهُ الْمَدَامُ كَقَوْلِهِ  
خَاكَ رَابِسَ شَيْدِ بِنِي بُونِيدِ انْخَضَرَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَنَّ رَابِسَ فَرَمُو دَكَّ بُوِي  
كَرْبَ وَبَلَسَتْ وَفَرَمُو دَكَّ اِي ام سَلَمَةَ بِرْكَاهِ مَحْمُولِ بَحْنِ شُوِي دَا بِنِ خَاكَ بَلَسَ بِدَا  
كَ بَلَسَ بِنِ بَعْنِ حَمِينِ بِرْ آئِينَهِ كَشْتَه شَد بَلَسَ لَمَّا بِدَشْتِ ام سَلَمَةَ خَاكَ رَابِسَ شَيْدِ بُونِيدِ  
نَمَانْدَه كَه دَر بَعْضِ رَوَايَاتِ از خَضَرَتْ ام سَلَمَةَ مَحْمُولِ شَد كَه رُزِيَكِه حَمِينِ كَشْتَه شَد خَاكَ فَرَمُو  
وَدَر بَعْضِ رَوَايَاتِ بِجَايِ لَفْظِ خَاكَ لَفْظِ سَنَكْرِيْزِه وَارَدْ شَدَه بِرْ نَمُو مَرُوتِه كَه چُونِ حَمَلَاتِ قَتْلِ  
حَسَنِ رَا جَبْرِئِيلُ رَا انْخَضَرَتْ صَلَاحُ دَا انْخَضَرَتْ بِام سَلَمَةَ بِرْدَنَ وَفَرَمُو دَكَّ رُزِيَكِه اَز بِنِ كَرْدَنَ  
بِهَ اَنِي كَه حَمِينِ كَشْتَه شَد بَلَسَ ام سَلَمَةَ كَوِيْدَه كَه چُونِ رُزِ عَاشُورَا مِنْ آن شَيْدِ  
كَفِ اَدَمِ وَدِيمِ كَه اَز اُنِ سَنَكْرِيْزِه خُونِ جَارِي بُوْد وَنِزَارِ ام سَلَمَةَ مَحْمُولِ شَد كَه  
چُونِ شَبِ قَتْلِ حَمِينِ دَر رَسِيْدِه آوَا زِي شَيْنْدَم وَكُوْنِيَكِ رَا نَدِيدَم كَه مَكْلِفَتْ  
شَعْرُ أَهْلِ الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حَسِينًا اَبَشْرًا وَابَالْعَذَابِ التَّكْبِيلِ

قَدْ لَعِنَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَصُوفِي وَحَامِلِ الْإِبْخِيلِ يَنْبَغِي  
 کشندگان حید از روشنی جهل و نادانی شده باد شمار ابغذاب فرخ و بند و مقیبه  
 بودن تحقیق لغت کرده شد بر شمار زبان داود و بر زبان موسی و حامل ابخیل  
 یعنی عیسی یعنی تاملان حسین را حضرت داود موسی و عیسی علیهم السلام لغت  
 کرده اند و أَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ حَبِشٍ قَالَ كُنَّا مَعَ الْحَزْنِ  
 يَهْرَبِي كَرِبَالَهُ فَتَنَظَّرَ لِشَمْرِ ذِي الْجَوْشَنِ فَقَالَ صَدَقَ اللَّهُ  
 وَرَسُولُهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَأَنِّي أَنْظُرُ  
 إِلَى كَلْبٍ ابْتِغَى بَيْعَ فِي دَمِّ أَهْلِ بَيْتِي وَكَأَنِّي شَمَرُ ابْرَصَ وَبَرَّادٍ ابْنِ  
 از محمد بن مسلم بن حسن گفت که من بودم همراه حسین بر دوش کر بلا که دو قطعه داشت  
 پس نظر کردم حسین بن ابی شمر ذی الجوشن پس گفت راست گفت خدا و رسول خدا  
 فرمود من می بینم که علی الله علیه و آله و سلم گویا من می بینم بنوی گلی با بقی که در من فی  
 اندازد در خون اہلبیت من و بود شمر ابرص یعنی بیماری برص داشت که جلده بر  
 از داغهای سفید و در گلی پیدا کرده بود فی الواقع که این ملعون نسبت بدگران  
 زیاده تر از این خون اہلبیت بود چنانکه مخیر صادق علیه الصلوٰۃ و التحیۃ شماره  
 زمره و أَخْرَجَ ابْنُ السَّكَنِ وَابْنُ بَعْبُورٍ فِي طَرِيقِ

شرح عن انس بن الحارث رضي الله عنه قال سمعت رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم يقول لئن ابني هذا يقتل أرضا ليقال  
 لها كبرياء فمن يشهد ذلك منكم فليصبر فخرج انس ابن الحارث  
 الى كربلاء فقتل بجامع الحسين رضي الله عنه وبرز برادر بن الحسن واما بن عباس  
 در كتاب الصحابة واوليهم از طريق حليم از انس بن الحارث رواه گفت كه شنيدم مفسر  
 صلى الله عليه وآله وسلم را كه مي گفت به تحقيق كه اين پسر من يعني حسين كشته شود  
 زميني كه آن را كربلا مگويد پس چگونه حاضر شود و از شما دين و اقامه پس بايه كه ياد  
 كند انما پس برادر انس بن حارث كه ياد مي اين حديث است كه برادر انس كشته  
 شد در كربلاء پس بنام اسلام مي رسد و در احاديث احاديث پس پس در كلام  
 مفسر نظام را از بن عمر صادق عليه السلام شنيد است ان مصرع من  
 اولاد انفا و انفا انس بن الحارث بانچه واجب الانقياد بود و عمل نمود و الله اعلم  
 عن النبي بن عبد الرحمن ان الحسين دخل على النبي صلى الله  
 عليه وآله وسلم وعنده جبرئيل في مشركه عائله فقال له  
 جبرئيل سقتله اممك وان شئت اخذتك بالارض

الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا وَأَشَارَ جِبْرِئِيلُ بِيَدِهِ إِلَى الطَّفِّ بِالْعِرَاقِ

حَمْرَاءَ فَأَرَادَ أَيَاهَا وَأَخْرَجَهُ مِنْ طَرِيقِ أَخْزَعَنْ إِلَى سَلْمَةَ عَسَمُو

مَوْصُوکاً و بر آورد و میقتی از ابی سلمه بر حسب الرحمن که بر آئینه حسین در آمد بر

میغیبه اصلی الله علیه و آله و سلم و نزد آنحضرت جبرئیل بر بالا خانه عایشه بود گفت

جبرئیل آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام که نه و وقتل کند او را یعنی حسین را است

و اگر بخور ای جنس دهم تر آن زمین که کشته شود در آن و اشاره کرد جبرئیل به دست خود

بسوی طرف که موضعیت در آن قریب یکوفه پس گرفت خاک را پس نمود آن

حاکم را آنحضرت و بر آورد و این حدیث را بهیچ از طریق دیگر از ابی سلمه از عایشه موصول

یعنی دیگر را وی حدیث از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آن را وی در حدیث ام

الموسین عایشه است پس این حدیث موصول است و سند حدیث اول مرسل است

که در آن ذکر را وی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منیت و اخراج البیهقی

عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ إِنَّ ابْنَ عَمْرٍ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَأَخْبَرَنِي الْحَبَشِيُّ قَدْ تَوَجَّهَ

إِلَى الْعِرَاقِ فَلَحِقَهُ فِي سَبِيلِهِ لَيْلَتَيْنِ مِنَ الرَّبْدِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى

خَتَرَنِي بِهِ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَأَخْتَارَ الْآخِرَةَ وَلَمْ يَرِدْ الدُّنْيَا وَإِنَّمَا

بَضَعَهُ مِنْهُ وَاللَّهُ لَا يُلِيهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ أَبَدًا وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ عِنْدَكُمْ

خَيْرُ لَكُمْ فَارْجِعُوا قَالِي فَاَعْتَقَهُ ابْنُ عُمَرَ وَقَالَ اسْتَوْعِ عَاكَ

تَبِيلِ وَهَر کورد و پستی از بعضی گفت که این مرد آمد در مدینه پس خبر یافت  
 امام حسین متوجه بوسی عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین و  
 در شب از رزیده و بنده بالقبح رای محله و بانی موعده و ذال منجبه بپای میوز رسید  
 موصیبت سه منزل از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر امام حسین که تحقیق  
 خدا تعالی اختیار داد پیغمبر خدا را میان دنیا و آخرت پس اختیار فرمود غیر  
 آخرت را و نه است دنیا را و شما جگر باره آنحضرت هستند قسم بخدا که والی و متصرف  
 نموده دنیا را یکی از شما گاهی و باز نه است دنیا را خدا را و شما مگر برای چیزی که آن  
 بهتر است در حق شما پس باز گردید این انکار کرد امام حسین پس در برگرفت  
 ابن عمر امام حسین را و گفت که سپردیم ترا بخدا که قاتل و شهید باشی یعنی کلام  
 ابن عمر هنگام قدم در مدینه خبر داد آنکی حضرت امام حسین از یکجانب عراق شنید  
 بقیانه دویده بافت در شبانه از ربیع طاقی شده عرض مخالفت از غربت  
 کوفه نمود و گفت که شما جگر کوششهای منم خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند  
 که ما وصف پیغمبر در دنیا و آخرت اختیار آخرت بر دنیا فرموده و این شریف را با خود  
 حطام دنیوی نیاورد و از آنجا که نعیم اخروی را برای شما عوض از خراف دنیوی



فرار داده اند احدی از اهل بیت تسخیر و تسامع دنیای دینی نتوانند یافت  
است که انعطاف عنان غرمت فرموده ملوک طریق مراجعت بکس مقرر نمایند

هر نفس بهام تقدیر گشته و گردن تسلیم بقضای الهی خم کرده تن برضای خدا داد بود  
و میداشت که سائق و قایده شیت ایزدی مناصی بخبر رضا بقضای ندیاد و عرصه این  
عسر را بسمع قبول ناشینده فسخ غرمت اختیار کند این عمر سگام استبداع  
حضرت امام حسین را در برگرفته و کلمه تاسف و تلهف بر زبان حسرت رانده بخدا  
سپرد و این نمیداشت که در همین سفر بر خطر کار گذاران قضا و قدر امضای  
احکام تقدیر خوانند کرد و الا از شرف رفاقت خود را یکسویه بیکسویه اختیار غنیت  
محرر سعادات ابدی میگردید و همین عذر از جانب دیگر خواص مثل عبد بن عباس  
و عبد الله بن جعفر و محمد بن الحنفیه و غیر اینها قابل قبول است و الا از بچو ابن عباس  
و دیگر اهل بیت رسالت با در صف علم بشهادت سید الشهدا در مقام کربلا  
تقاعد از رفاقت بهنگام غرمت کوفه اسکانی نداشت و دلیل این مطلب است که ارشاد  
میشود وَاَخْرَجَ الْحَاكِمُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ مَا كُنَّا نَشْكُ  
وَاَهْلَ الْبَيْتِ مُتَوَافِرِينَ اِنَّ الْكُفَّيْنَ يَقْتُلُ بِالطَّفِّ و برادر حاکم  
از ابن عباس رضی الله عنه گفت که شک نمیگردیم که اهل بیت کثیره در نیکو تحقیق

نشد شود در ظرف که موضوعیت در زمین کرکاج میست که این عبارت  
 میست که در بین سوسا بقا از لی کار خواهد کرد اصلا بهنگام غربت که روز  
 اوقات بر نمیداشته و حضرت امام حسن را در وقت غم عراقی نهادند  
 بغیر یحیی که حضرت میانه مافض مع علی المصطفی فلما هادی

بِسْمِ اللَّهِ نَادَى صَبْرًا يَا أَيُّهَا عَبْدُ اللَّهِ بِسَطِّ الْفَرَاتِ قُلْتُ مَاذَا قَالَ  
 إِنَّ اللَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ أَنَّ الْغَبِينَ يَقُولُ  
 بِسَطِّ الْفَرَاتِ وَأَرَانِي قَبْضَةً مِنْ تَوْبَتِهِ وَبَرَّأُوا الْبُؤْسَ مِنْ غَمِّهِ كَمْ تَحْقِيقُ  
 سهر که در همراه رکاب امیر المومنین علی کرم الله وجهه بودیم یومین و آن موقعیت مشهور بر کنار  
 آب نرات که در آنجا جنگ عظیم میانه امیر المومنین علی علیه السلام و معاویه واقع شد پس  
 مقابل میروی شدند اگر که صبر و شکیبایی کنی ای ابو عبید الله می حسن بر نرات ای  
 نوید که تم چه خبر است یعنی چه گفتی گفت که تحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حدیث  
 که او خبر داد ترا هر چهل بار که بر آئینه حسن کشته شود بر نرات و بنود و راستی از خاک  
 ایشان از این روایت پیداست که جناب مرتضی کرم الله وجهه را علی بر تقبل حسین علیه السلام  
 از خدیجه بن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حاصل بود و تفصیل این احوال است آنچه  
 و امیر از اصبع بن جانم روایت کرده چنانکه میفرماید و أَخْرَجَ ابْنُ نَعْبِطٍ عَنْ

ابن نباتة قال انشأ مع علي رضي الله عنه على موضع

ههنا مناخ ركبهم وموضع رجالهم ومهراق دمه

ال محمد يقتلون بهذه العرصة بئس عليم السماء ولا دمن وبارك

ابو نعیم از ابی نعیم بن نباتة گفت که آدمیم همراه رباب علی رضی الله عنه بر موضع قبر حضرت

پس فرمود علی که اینجا جایی خوا با مندن شتران ایشان است و موضع خیمه گاه ایشان

مکان ریختن خون ایشان نوجوانی چند از آل محمد گشته شوند درین میدان که بگریه

برایان رمان زمین و اخرج الحاکم وصححه عن ابن عباس رضی الله

عنه قال اوحى الله تعالى لى محمد صلى الله عليه واله وسلم انى

قللت يحيى بن زكريا سمعتين الفاء انا قائل بان بينك سبعين

الفاء سمعتين الفاء و در حاکم و ترمذی که در این حدیث را از ابن عباس

و نه می گفت که وحی فرستاد خدا تعالی بسوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که تحقیق من گشتم

به مقام یحیی بن زکریا میفاد هزار کس را از یهود تحقیق من خواهم گشت در انتقام فرزندان

دختر تو میفاد هزار و میفاد هزار را از اینجا عظمت حاجت خاتم الانبیاء علیهم السلام

والله انکاه کرد نیست که بعضی انتقام خون حضرت یحیی بن زکریا میفاد هزار گشته

شود و بعضی انتقام خون حضرت سید الشهدا و چندان یعنی یک لک و چهل هزار

در این خبر اولاده واقعه محماده دنیا در اوایل دولت عباسیه بران علی  
 بنور آمد و خارج احمد البیهقی عن ابن عباس رضی الله عنهما  
 قَالَ رَأَيْتُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي النَّوْمِ ذَاتَ يَوْمٍ نِصْفَ النَّوْمِ  
 اسْتَعَثَّ أَغْلَبِيْدَةً فَأَرَادَ أَنْ يَنْقُذَهَا فَنَقَلْتُ مَا هَذِهِ قَالَ دَمُ الْحَبِشِيِّ  
 وَاصْطَبَاهُ لَوَازِلُ اللَّقْطَةِ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَحَصَى ذَلِكَ الْوَقْتُ فَوَجَدْتُ قَدْ  
 قُتِلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ دُجْرًا وَدُجْرًا مِنْ عِبَّاسٍ ثُمَّ كُنْتُ كَمَا دِيمَ سَنِيْرُهُ أَصْلَى اللَّهِ  
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَاكِعًا فِي رُؤْيَايَ وَخَوَابِي وَبَقِيَ نِيْمٌ وَزِيْرِيْنِ أَنْ يُوَفِّقَا الْوَدَّهَ فِي دَرَسَتِ مَبَارِكِ  
 شَيْئِهِ كَمَا أَنَّ خُورَانِ اسْتَبْرَأَ لِقَائِي مِنْ حَيْثُ فَرَعْتُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ دِيَارِ اَنْ اَوْتِ كَمَا جَدِ  
 وَبَرَدْتُ اَنْ رَا بَرْدَ قَتْلِ اَوَانِ هَبَّاسٍ كَمَا يَكُنْ لِسَانُكَ وَدَشْتُمْ اَنْ وَقْتُ رَا بَارْدَ اَنْ  
 كَمَا تَحْقِيقُ كَشْتِ شَدِّ حَسِيْنِ مَانِ رُوِيْكَ مِنْ اَيْنِ خَوَابٍ دِيْدَهُ بُوْدَمِ وَخَوَجَ الْحَاكِمُ الْبِيْهَقِيُّ  
 عَنْ اِمَامِ سَلَمَةَ قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي النَّوْمِ  
 وَغَلَى رَأْيِهِ وَخَيَّيْتُهُ الدَّرَابَ فَقُلْتُ مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ سَهَدْتُ  
 قَتْلَ الْحَبِشِيِّ بِنِغَا وَبَرَا وَدَحَاكُمِ وَبِيْهَقِي اَزَامِ سَلَمَةَ كُنْتُ كَمَا دِيمَ سَنِيْرُهُ أَصْلَى اللَّهِ عَلَيْهِ  
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَاكِعًا فِي رُؤْيَايَ وَخَوَابِي وَبَقِيَ نِيْمٌ وَزِيْرِيْنِ أَنْ يُوَفِّقَا الْوَدَّهَ فِي دَرَسَتِ مَبَارِكِ  
 اسْتَبْرَأَ لِقَائِي مِنْ حَيْثُ فَرَعْتُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حِينَ دِيَارِ اَنْ اَوْتِ كَمَا جَدِ  
 وَبَرَدْتُ اَنْ رَا بَرْدَ قَتْلِ اَوَانِ هَبَّاسٍ كَمَا يَكُنْ لِسَانُكَ وَدَشْتُمْ اَنْ وَقْتُ رَا بَارْدَ اَنْ  
 كَمَا تَحْقِيقُ كَشْتِ شَدِّ حَسِيْنِ مَانِ رُوِيْكَ مِنْ اَيْنِ خَوَابٍ دِيْدَهُ بُوْدَمِ وَخَوَجَ الْحَاكِمُ الْبِيْهَقِيُّ

انار مخفی و مستتر نخواهد بود که چون صدای ناله عباس که روزی در

کردند جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم را تمام شب

بر طلال جناب خدا بی بختال را در معرکه کربلا قیاس کردیم که از کشتن عزت طاهره

واقع نونهالان کشتن رسالت و نبالت خاصه کل سوره چمن نبوت و امامت یعنی امام حسین

علیه السلام و رفتن اهل بیت بر شتران خشک بالان و نردول مصائب بیکر این سهر وقت

زنان و یتیمان بر دوح مقدس سرور و غمخواران چه گذشته باشد پس از پریشانی موسی بر

مبارک و غبار آلودگی جهم مقدس و التقاط خون حسین و باران او از زمین و داشتن

در شیشه و خاک آلوده بودن سروریش آنحضرت و حاضر شدن بمقتل حسین جانکه

در رویای این عباس و ام سلمه است چه عجب بلکه هرگاه آواز گریه حسین و طفلکی

آنحضرت را ایدارسا نیک و حضرت سیده النار درین خصوص بمخاطب نمیدانی

گر گریه حسین مرا ایدامیر ساند مخاطب کرد اندیک سنج ساخته که بلا را چه باید گفت که

از ابتدای آدم تا این دم چنین معالجه احدی بچشم ندیده و نه بگوشش شنیده اگر قیام

قیامت موقت بوقت خودش نمی بود جای آن بود که آن روز جگر آسمان پاره پاره

ماند قطرات مطرات بر زمین چکیدی و دامن زمین همچو کتان از ماه چاک چاک کرد و در

از نیم پاشیدی خون باریدن آسمان و سیاه شدن جهان و غیر این از حوادث زمان

و در درج است و اخرج البیهقی و ابی نعیم عن بصیرة الازدی  
 قَتَلَ الْحُسَيْنَ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا فَاَصْبَحْنَا وَحِبَابُنَا وَجَرَانَا  
 وَكُلُّ شَيْءٍ لَنَا مِلَانٌ دَمًا و برادر دینقی و ابونعیم از برادر دیگر گفت که سرگاه  
 شهید شد حسین خون باریکه آسمان پس صبح کردیم این حال که خمای با و سوار  
 و هر طرفی که از آن مالود بر از خون بود و اخرج البیهقی و ابونعیم عن  
 الزهری قَالَ بَلَغَنِي أَنَّهُ يَوْمَ قَتَلَ الْحُسَيْنَ لَوْ ثَقَلَتْ حَجَرٌ مِنْ أَحْجَارِ  
 بَيْتِ الْمُقَدَّسِ إِلَّا وَجَدَتْ حَتَّى دَمٍ غَضِيطٍ و برادر دینقی و ابونعیم از برادر  
 گفت که بمن رسید که تحقیق روزیکه کشته شد حسین اگر دانه نشد سنگی از سنگهای  
 بیت المقدس مگر یافته شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی و اخرج البیهقی  
 عَنْ أَمِّ حَبَابَةَ قَالَتْ يَوْمَ قَتَلَ الْحُسَيْنَ أَظْلَمْتُ عَلَيْنَا ثَلَاثًا لَوْ تَمِشُّ  
 مِنَّا أَحَدٌ مِنْ رَعْفَرٍ لَفِئْرٌ شَيْئًا يَجْعَلُهُ عَلَى وَجْهِهِ إِلَّا احْتَرَقَ وَلَوْ  
 يَثْقَلُ حَجَرُ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ إِلَّا وَجَدَتْ حَتَّى دَمٍ غَضِيطٍ و برادر دینقی  
 از ام حباب گفت روزیکه کشته شد حسین اما یک شد دنیا بر ما تاسه روز و یک  
 یکی اندام از عفران خود چری را که مال بر او نمی خود مگر میوخت و اگر دانه نشد سنگ  
 بیت المقدس مگر یافته شد زیر آن خون تازه در غایت سرخی و نیز رویت که آن روز

بیداریدان هر چه ببرد وقت اهل بیت نبوت رفت بیان شده از ارکان

اینده و عیان دین اسلام بودند و خود را موسی و سلمان ظاهر میسند

اولی الله ایام آن بشارتی عجیب خاتمه بیان حال قاطان حسن مال

بر یک تفتیح کتب تاریخ موده اند نفعی نبوده باشد که بر کسی که مباشرت مل و شهریک

قاطان و راضی و غورسند بشهادت شاه شهیدان گردید قطع نظر از عذاب و نکاح

آخر دی که سختی و سزاوارست درین دارنا باید از سزای کردار خود رسید چنانچه

از زهری معلوم است که بر کسیکه در معرکه که بلا معرض مقابل حضرت سید الشهدا بود

ای دیدن عذاب و کشیدن سزای اعمال بد از دنیا رفت بعضی بقتل رسیدند و بعضی

باینجا شدند و بعضی را در دنیا گشت و بعضی را در اندک فرصت ملک و دولت

دست رفت و بعضی بکشنگی مردند و بعضی دیگر عقوبات مبتلا گشتند و می است

که جماعتی با سزا گرفتند که هیچکس را از دشمنان چنین ندیدیم که بدون ابتلا

و بلا از دنیا رفته باشد که بر مردی از ان جماعت گفت که من شریک قتل چنین هستم

بودم و هنوز بپشتی میرامون جاگم گشت درین سخن بود که برائی رست کرد و نیت

ارجائی خود برخواست شعله پراخ ادا کرد گرفت و سوزشی در نهادش افتاد که در

میشت و میگفت که سوختم سوختم تا آنکه رفته رفته خوشتر بام بریادند و نیت

انوار

دریا بکارش خاصیت روغن گرفته چنان اورا سوز  
ند و از سدی روایت کرده اند که شخصی را بغضات طلبید  
برای مجلس بودند که میان کلام تذکره معرکه گردید زبان را گرفتند  
سر یک قیل قیل گشت عجبوی بستل داشت بر دیزبانی که امیر مجلس را گفت  
این حاضر معرکه که بپایان نرسید هنوز این حرف با تمام نرسیده بود  
که شعله از چرخ بر خیزد و بر بدنش افتاد و آنکس را تمام سوخت را دیتی  
مجدد که من بچشم خودش دیدم که گویا انگشت سوخته افتاده بود و نیز فرست  
که مردی از لشکریان ابن زیاد که سر حضرت امام حسین را بفکر اک بسته بود  
استهاری و دیگر منظر دشت بعد از اینکه دیدند رومی او تیره و تاریک تر از  
تیر گشت گفتند من تو که خوب ترین مردم در حسن و جمال بودی چه شد که رویت با من  
سیاه نشد گفت از روزیکه حسین را بفکر اک بسته ام و کس بر او زه  
می آیند و هر دو باز در گفته گشتان گشتان لبش می برند و از کون بر آن می آید و  
باز بر می آورند و این در و دلش سیاه و حالش تباه است آخر آن کس بمان  
عذاب مستلما مانک و بگرای وادی چشم شد و از واقعه نقل است  
که بر مری از حاضرین مقتل حسین را بود چون ناچار گشت از و سبب رسیدند



گفت که رسول خدا صلعم را بخواب دیدم که آستان تا بازو جیک و دو  
 شمشیری بود کشیده و روی آن حضرت کتک شده ده تا قاتلان حسین را که  
 بر سر آن فرسوده اندخته اند همین که نظر آنخاب بر آن پیر افتاده نفرین کرد  
 و میلی از خون در چشم او کشید که گور شد و گویند که پنجمی شام از قتل حسین بود  
 که رویش چو روی خضر شد عین نگاه مردم گردید و روایت کرده اند که کسی  
 که تیری بگلولی عبدالله که مشهور علی اصغر است زده بود بعضی مبتلا گشت  
 که جانب رویش حرارتی و پس پشت او برودتی پیدا شد که هر چند روی او باد  
 میکشیدند و عقب آن نور آتش می افروختند همچنان و او ایلا میکرد و آنقدری  
 میداشت که سبوسجواب میخورد و فریاد العطش از کام و دامن او بلند بود آخر  
 شکم شق شد و همان عقوبت بردانیت شده از حال مردم عوام که حاضر که گریه  
 بود اما خواص پس از حال نرید بلید و این زیاد منبع فساد و این سعد و شمر یک  
 و نظرای ایشان مجلایا بدیشینه که نرید علیه ماستحه چون از قتل حسین دلش  
 کرد حق تعالی آن سر آمد اشقیار اقطع نظر از امراض جسمانی که هر چند شایق تر باشد  
 لیکن بجا طسره ای اعمالش احتمال آن سهل است بارتکاب افعال شعیی مبتلا کرد  
 که صورت عذاب الهی بی شایه تکلف از ناحیه حال آن بد مال نمودار بود و منجمه آن

بیت بیخداستش نه روز و خوابم و جواس سگسان مله

مان بیاکنند و معتقد کس از بیجا بگشته نند و حاره امر انوس

پس در تاراج نمودید و راسته در در عازمان مشرف حمار در سجد و بی صبر

نمکنند و شب و گریه بر سر صیف و سجد مشرب چایه استند و دیگر اعمال قبیله

که لیم از قبر پیش حال خود سطر و نیزه مان در سجد و بی که مورد و ملایکه مقصد

بود ظهور آید و در آن حله ملک عزت که سطر که از سنگی محسوس است

محسوس حرم مجسم رگت و سوسمائی سخی شک و لاسر که با سه فند و پرده

که در در کعبه گشته بود و آب را همه مور یا با فند تا آنکه روزی در عمارت کعبه بی لیکار

و ابل بیت فند و راند او پس ماه نه در آید و آمله است ملت و احمس میات

سرمه از قبیل را و دلو امل و مشرب حمر و در بیج برادر با حواجر و امسال آرخ

که ابل صریح بر نامه کفر و کاری اوست و تفصل این سوانح و حوادث کانی

مبتصرح است المختصر آن نور بحث نه سال و معص ماه با بیلانی چسب عقوبات

از پادشاهی خود دوم برده اند و هم ریح الاول در مقام محسوس که سپهر بزرگ از قناد

شام است و اصل صیم کتب و سس عرسن لسی و سه سال رسیده بود که با طوق

نفت و سبلان لکت از و سارعت و دار الحفاقات است که بر دیگر که متک حوریت

سج سنگی در دیار دشت نشد که زیر آن خون تازه نبات سرخی نبوده و اخراج

بن مَیْمَنَ نَالَ حَدَّثَنِي حَدَّثَنِي قَالَتْ كُنْتُ أَيَّامَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ جَارِيَةً

الْتَّمَاءَ أَيَّامًا تَبْكِي لَهُ وَبِأُورْدِهِ قِيَامِي بَن سهر گفت که خبر داد مرا جدی من گفت که بوم

روزی شهادت حسین دخر نو جوان پس همان میگر است که تا روزی چند باید نشست که رایت

عید در باب گریه همان از سلف منقول است آنچه این خوزی از ابن سرین روایت کرده که از روز قتل

حسین تا سه روز دنیا تاریک شد و بعد از این سرخی در آسمان ظاهر شد و از غلبه منقول است که آسمان

گریه نمود و گریه آسمان سرخی است و گویند که آسمان تا شش ماه سرخ ماند و ابن سرین گفته که سرخی

شفق بر کناره آسمان که محسوس در جهان است بعد قتل حسین حادث شد و قبل از آن این سرخی نبود

و وجودی بر آسمان نداشت و از ابن سعد نیز روایت که سرخی شفق بر افق آسمان قبل از شهادت

شاه شیبیدان بر می و محسوس نبوده و ابن خوزی گفته که حکمت در سرخ شدن آسمان است که چون

از عروق غضب خون بجوشد آید و موجب سرخی رنگ چهره میگردد و ذات باری عز و جل که منزه از

جسم و لوازم آن است از این غضب خجسته را ندیده سرخی کناره آسمان ظاهر کرد تا این سرخی شفق

دلیل روشن بر عظمت معصیت و اعلان جین و ظهور رنگ غضب الهی بر آن شد و

بعضی گویند که بعد قتل حسین تا هفت روز آسمان گریه کرد و گریه از بر تیره رسیده بود و گویند که سرخی

آسمان در دیار دشت و دیار دشت هر چه سرخ میگردد گویند که گوشت بود و گوشت و شواهد آسمان چندانی که میگرداند

این از آسمان بارید که تا حدی نشان آن بر زمین ماقیامند و هر ثلوث و لیا  
 پس آسمان گردید سرخی رنگ آن تا پاره شدن ردی زوال ندید بعضی روز  
 کرد و اندک روز قتل حسین از آسمان خون بارید که از خانه او کوچی خرمسان و شام  
 و کوفه روان بوده و سر حسین را که جزا را ماره کوفه در آورده و نهاده اند از دیوار خانه  
 روان گردید و بر آمدن خون تازه نبات سرخی از زیر اجار بیت المقدس و اخراج غفران  
 در زمین رساله بروایت زهری و ام جنان مذکور است و روایت که روز قتل حسین آفتاب  
 کسوف گرفت که ستاره را در غیر زرنودار شد مردمان گمان کردند که قیامت قائم گشت  
 و این از اعظم علامات است و در کار جملة ائمه و علامات است که ارشاد میشود و اخرج

البیهقی جمل بن مره قال اصابوا اهلک فی عسکر الحسین یوم قتله فخرجوا  
 و حکموا فصادت مثل العلقم فما استطاعوا ان لیغوا منیاشینا  
 و بر آورد و به حق از جمیل بن مره گفت که بغارت بردند لشکریان یزید شتران را که در لشکر  
 حسین بود و در قتل آنحضرت پس بفرج کردند شتران را و بکشتند آنها را پس گردید گوشت  
 شتران مانند حنظل در تنگی پس توانستند که از خلق فرد بردند از آن خبر بر او از ترجمه صواب  
 منقول است که فاطمه پسر ازین مومنی عراق میرفت چون بال لشکر یزید که نیز باغیاف  
 میرفت مرافت میگردید و شتران که بر او در پس بودند آنها را می خاکستر شد و بعضی

گویند که در سبکی در شکرتان بود و در قتل حسین علیه السلام کشته و شتران

از کشت آنها آتش برمی آید و همچو سوانح برای عبرت سامعان و عبرت ناظران

و آنچه برای تعذیب قاتلان است بیان می شود و آنچه ابو نعیم از طریق سیفا

عَنْ حَدَّثَهُ قَالَتْ شَهِدَ رَجُلَانِ قَتَلَ الْحُسَيْنَ فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَظَالٌ ذَكَرَهُ

حَتَّى كَانَ يَلْفَهُ وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ يَسْتَقْبِلُ الرَّأْيَةَ بَغِيَةً حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى لَحْوِهَا

فَيَأْتِرُودِي وَبَرَّادُ ابْنِ أَبِي نَعِيمٍ أَنَّ طَرِيقَ سَفِيَّانِ أَرْجَبُ خَدَّيْهِ حَتَّى حَضَرَ شَدِيدُ دُورِ قَتْلِ

حُسَيْنٍ رَأْسُهَا يَكُنِي أَرْتَابُهَا بِسُحُوفِهَا مَسْلُوقَةً وَدُرُوزُهَا تَكُنِي بِحِجَابِهَا رَأْسُهَا كَوْنُهَا

كَمَا دُرُوزُهَا كُنِي بَسْتُ وَكُونِي كَمَا بَدُونِهَا بِحِجَابِهَا مِي حِجَابِهَا دَاغِي دَاغِي بِسُحُوفِهَا بِسُحُوفِهَا بِسُحُوفِهَا

كَمَا بِسُحُوفِهَا بِسُحُوفِهَا بِسُحُوفِهَا بِسُحُوفِهَا بِسُحُوفِهَا بِسُحُوفِهَا بِسُحُوفِهَا بِسُحُوفِهَا

بَسْتُ وَكُونِي كَمَا بَدُونِهَا بِحِجَابِهَا مِي حِجَابِهَا دَاغِي دَاغِي بِسُحُوفِهَا بِسُحُوفِهَا بِسُحُوفِهَا

بَسْتُ وَكُونِي كَمَا بَدُونِهَا بِحِجَابِهَا مِي حِجَابِهَا دَاغِي دَاغِي بِسُحُوفِهَا بِسُحُوفِهَا بِسُحُوفِهَا

أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي نَعِيمٍ عَنْ جَبِيْبِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ سَمِعْتُ الْجَحِيْظَةَ تَتَوَخَّحُ عَلَى الْحُسَيْنِ

وَقَالَتْ تَقُولُ شَعْرُ النَّبِيِّ جَبِيْظُهُ فَلَهُ بَرِيْقٌ فِي الْخَدَّوْدِ أَبَوَاهُ فِي

عُلْيَا أَرْشِ وَجْهِهِ خَيْرُ الْخَدَّوْدِ وَبِرْدُنِ أَبَوَيْهِ ابْنُ أَبِي نَعِيمٍ أَنَّ جَبِيْبَ بْنَ ثَابِتٍ كُنِيَ

كُنِي بِرْدُنِ أَبَوَيْهِ ابْنُ أَبِي نَعِيمٍ أَنَّ جَبِيْبَ بْنَ ثَابِتٍ كُنِيَ كُنِي بِرْدُنِ أَبَوَيْهِ ابْنُ أَبِي نَعِيمٍ أَنَّ جَبِيْبَ بْنَ ثَابِتٍ كُنِيَ

ای که نور و لعان در خستار با چو دما در شش بود باز که کان در شش  
 به آتش خسته خود میکرد و حسین و میکرب را آن و میگفت که بیا نشین  
 حج ابو بکر من طریق حبیب ابن ثابت عن اُم سلمة قالت سمعت  
 نوح الحنّ منه قبض النبي صلى الله عليه وآله وسلم نزلا للنسلة و  
 ما ادى ابني لولا بذا قتل يعقوب الحنّ فقالت لجا ريتها اخرجني فاسألي  
 فاجرت انه قد قتل وان الحنية تنوح شعر الا لعين فابتها  
 بجهد ومن يبكي على الشهداء يعتدي على دهره تقودهم المنايا  
 الى مستجير في ملك عهد و برادر ابو نعيم از طریق حبیب بن ثابت از ام  
 گفت نه شنیدم خود و در کربلا را از روزیکه وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 گمراشت و نمی فهمم مگر اینکه پس من تحقیق گشته شد یعنی حسین پس فرمود کثیر خود را که  
 برون روی پس بر پی پس فرمود کثیر با یکدیگر تحقیق گشته شد حسین و بدرستی که پیغمبر  
 میگفت و نمی فهمم که بپوش ای چشم پس کرب و زاری بکن بگو شتر تمام و گیت که  
 گریه کند بر شهیدان بعد از من برگردی که کشید ایشان را اسباب موت بسوی ظالم  
 سپهرش در سلطنت زمان من و گوید که حضرت ام سلمه بعد دریافت این ماجرا  
 آنقدر زاری و گریه کرد که بر او غشی بر او طاری ماند و اخرج ابی بکر

عن مزیار بن جابر الحضرمی عن اُمِّهِ قَالَتْ سَمِعْتُ اَبَا

الْحَسَنِ وَنَحْنُ نَقُولُ شَعْرُ اَنْثَى حَسَنًا هَبْلًا كَانَ

و برآورد ابو نعیم از زید بن جابر حضرمی از مادر خود گفت که شنیده‌ام

که می‌گوید در حسین و میگفت که فرم که سین سیر یا نه عکس شد بود حسین با حل

و کوه صبر و استقلال پوشید که مانند که سابق گذشت که مواد از نو در بنیام کرد

میا کرد او صاف حمید و جمال سعید حضرت امام حسین علیه السلام: زود

در رسوم اهل بدعت و عمل زمان جاهلیت که آن با اتفاق علماء حرام و در احادیث صحیح

شدید بر آن وارد شده است و در ج ابو نعیم عن طریق ابن ابی نعیم: آن

أَبَى قَبِيلٍ فَإِنَّ لِمَا قَتَلَ الْحُسَيْنَ اجْتِرَازًا لَهُ وَقَعْدًا وَإِنِّي أَوَّلُ

مَرْحَلَةٍ يَشْرَوْنَ الشَّيْءَ خَرَجَ عَلَيْهِمْ قُلُوبُ مَنْ جَدَّ بِكَ فَكُنْتُ سَطْرًا

بدانم که سر از بجو ائمه قتلت حسینا شفاعت خدایه یوم الحیا

و برآورد ابو نعیم از طریق عبد الله بن ابی نعیم که محدث مشهور است از ابی قیس گفت

که هرگاه شبیه شد حسین ببردند سر او را و شستند در اول منزل می نوشیدند

بنید را پس برآمد بر ایشان قلمی از آهن پس نوشت سطر از خون آیاله

میدارند گردی که شستند حسین را شفاعت جد او بود و حجاب یعنی حجاب

حاکم

پیش نیز بدین معاویه بسوی شام می بردند و می کردند  
و خوردن نمیدادند و ترغول شدند و بدیدند که قدم آهنی از غیب بیاید  
یعنی بیت مرقوم را بخون نوشت و بعضی گویند که چون زبان ابله را  
بر شتران نشانند و سر را با هم منطوقان را بر نیزه گذاشته بطرف شام روان شدند  
نیز بی رسیدند و در اینجا دیری بود و در یکی آن فرو کشیدند و دیدند که بر دیوار آن دیوار  
بیت مرقوم است از راهب آن دیر پرسیدند که نویسنده این بیت کیست  
راهب گفت که من اینقدر معید انم که این بیت برین دیوار از مدت پانصد سال  
قبل تعبیر نبی شما نوشته شده است و بعضی گویند که دیوار دیر شکافته شده است  
و قلم از آن بیرون آمده این بیت را از خون نوشت و گویند که چون راهب کمال  
اسیران ابله و قوف یافته سپهر مبارک سید الشهدا بر نیزه دیدند  
گفت که این تویم بدگان مانند که پس بر نی خود را کشند و اهل بیت او را دلیل خود  
کردند و با آن جماعت تحقیقا مخاطب شده گفت که ده هزار درهم از من اینک بگیرند  
و این سپهر که بر نیزه میدارید یک شب پیش من بگذارید نیزه بیاورم که از آتش  
آتش طمع بود و قبول نمود پس آن راهب مبارک از دست اینها گرفته بخت  
برد و قتل داده خوشبو مالیده بر زانوئی خود نهاده مشایده افوار خدا در حال خضی



میکرد و بدین سر خود معاینه می نمود که انوار تجلیات از سر مبارک

و جلیقات نورانی در پی تابش از آسمان بر سر مبارک می ریزد و بکار

مسلمان شد و بقیه عمر خود را در محبت و ولایتی الهیت و انقیاد احکام اسلام گذراند

و اینان موعود پر داخته ده هزار درهم بآن گروه بدخشان داد هرگاه آن بدمالان

درم باز از سره کشیده خواستند که میانه خود را قسمت نمایند دیدند که آن درام

فاکتر بودند و بر یکسانی از آنها آید و گفتند **لَا تَحِبُّنَ اللَّهُ غَاوِلًا يَعْمَلُ الظُّلْمَ**

و بر طرفی دیگر نریزد و سیغلمو الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و نمی

نمود برابر باب بصیرت و اصحاب معرفت پوشیده و پنهان نبوده باشد که این

همه آثار عجبه و شواهد غریبه که بیانش رفت بر آن ساطع و حجت قاطع بر عظمیت

که بلا و شهادت سید الشهدا است لیکن امریکه عجیب تر از آن متصور نیست

بگویش حق نموشن باید شنید که ارشاد میرود و ضم کلام بر آن میشود و اخرج

**ابن عساکر عن المنهال بن عمر** و قال **أنا والله رأيت رأس الحسين**

**حين حمل وأبدا دمشق وبين يدي الرأس رجل يقرأ سورة الكهف**

**حتى بلغ قوله تعالى أمر حبيب أن أصحاب الكهف والرقم**

**كأنهم آمنوا بما عجبنا فانطق الله الرأس بلسان ذوب فقال**

بانی و جلالی و برآورد این عا کرار منهای بن عمر و گفت  
 این را و فیکه برداشته شد بر نیزه دمس بدستی بودم و پیش سر  
 ای خوانده سوره کهف را تا آنکه رسید باین آیه که معنی آن هست آیا  
 نهند آستنی که اصحاب کعبه در بیار انچه نشانهای قدرت ما بودند پس بگوید  
 خدا ایحالی سر مبارک را بر زبان نیزه پس گفت عجب است ازین گذشته شد پس  
 و بر نیزه برداشته شدن سر بر پوتنه که مذکور قصه اصحاب کعبه  
 نه سال بخار در جواب رفته و چون پیدا شدند لرزیدند و پا پاره در این مقدمه  
 خود را بپنداشتند و چند تنبل عجاب قدرت الهی است چنانچه تفصیل این قصه  
 در کتاب تزان و کتب تواریخ بگانی خود مذکور است لیکن نقل شاه شده آن  
 و حمل سر مبارک بر نیزه عجب تر از آن است نمی بینی که جماعت زیره مان با وصف تفوق  
 بلکه شهادت و اقرار بوحی حاتم الرسالت و انحال رسم و اسم اسلام بطریق  
 عظام دینی بقتل فرزند رسول دیگر زنده قبول کردند و دودمان رسالت  
 را با بحال حوادث و افات ساخته سر سردار موجودان بهشت را به تیغ  
 و خنجر بر یک بر سر نیزه کشیدند و دستورات سر پرده عصمت و طهارت را  
 بی برده بر پشت پشتر این شاهیک شهر بشهر گردانیدند و دیگر از دست بردار

از خبر روندی نریزید و آنچه از آن شقی ذخیره خسران را تو شدی

رفت اقامت خودش از دنیا بدو رخ کشید و چون نرید بن معاویه نزد معاویه

بسر نرید را که در حیات خودش البعید در خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشانده

همین که معاویه با دشا شد بر سر رفته بعد حمد خدای جان و علاء وقت مسرور انبیا

علیه الصلوٰۃ و التسلیم گفت که خلافت آئین مصوطا خدا و حق طقائ یا صفا و درین

معاویه بن ابوسفیان از راه خلاف با علی مرتضی که حق دالین بخلافت بود نزاع

و جدال کرده او پدرم که همچو ناله ایست و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت

و برای استحکام حکومت خود بمحمد بن علی فرزند رسول را گشت آخر جوان

بهر دو نکال و دبال دارین بطمع حکومت چند روزه همراه خود بر دورد از آن زار

زار گریست و گفت که من میدانم که کار به با حسین بسیار بد بود که بر من نمود باز

بسوی جهنم است که اولاد رسول خدا را قتل کرد و شراب را مباح ساخت و تخریب بدینه

طیبه پرداخت و تنگ حرمت خانه را داشت من درین خلافت ندانم نمی یابم از او

ابوسفیان هر کسی را که راضی شود امیر گردانید من عقیده بعت خود را از گردن سلمان

بر آوردم پس از منبر فرود آمد و بفرست شسته در خانه خود را بر روی خدای تعالی

دیده از آن بجز رحمت حق بیوست اما حال خسران یابی این زیاده شتبا و نه پشید

ال مختار بن عبید تقوی کشته شد و این سعد و شمر را نیز مختار بعد  
 از مدتی که چون مختار تسلطی بر کوفه یافت عرض اسیران  
 را که اسیران در لشکر ابن سعد شریک قتال حسین بن علی  
 بودند یک یک را برین نشان سپید خنجر حند کس ایشان دادند هر را گردن  
 زده بدار کشیدند و مختار غلام خاص خود را فرمود تا ابن سعد را حاضر گشته حفص  
 بن سعد حاضر شد مختار پرسید که بدیرت کجاست گفت در خانه نشسته است  
 مختار گفت که حالیا از حکومت روی و اعمال آن دست برداشته چگونه بخانه نشسته  
 روز قبل حسین بن جعفر خانه نشینی اختیار نکرد و حکم کرد تا سر ابن سعد بریدند و پیش  
 نیز کشند و شمر را طلبیده نیز کردند نزد و سرهای اینها را پیش محمد خفیه فرستاد بستر  
 حکم داد که بقیه مردمان که شریک ابن سعد در محو که ملامت بودند هر کرا یا مید کشیدند  
 مردم دانستند که مختار در صدد قصاص حسین است از کوفه فتنه گریزه بعبره کردند  
 مختار عقید ایشان افتاد و هر کس که دست یاب میشد میکشند و تنش میسوزند و خانه  
 او را غارت میکردند چون خولی بن یزید را اسیر کرده پیش مختار آوردند فرمود  
 اول مرد و دست و پایی او بریدند بعد از آن بدار کشیدند بستر قمشش را  
 و مختار دیگران را که از لشکر یان ابن سعد یا فتنه با تقویتی کشند القصد چون

مختار از قتل ابن سعد و شمر و حوئی ابن یزید علیهم السلام و العذر

خاطر جمع کرد و در بند قتل ابن زیاد افتاد و خواجه ابراهیم بن مالک شتر را با جماعتی از  
سپاه بمقابل ابن زیاد فرستاد و همچنین ابراهیم سبزه موصول و اصل شد ابن زیاد  
بکنار دریا یک مفاصله پنج فرسنگ از موصول واقع است لشکر کشید بنائمی  
مقابل انداخت با آنکه دم صبح محاربه از طرفین بظهور آمده و هنگام نماز شام سپاه  
ابراهیم لشکر شام را که همراه ابن زیاد بود شکست داد چون فوج ابن زیاد در نیت  
خورده و در بفرز نهاد لشکر ابراهیم بمقابل فراریان افتاد و ابراهیم حکم داد که از  
فوج مخالف هر کس را که یا بند زندگ نگذارد و خواجه بسیار را از همراهیان ابن زیاد  
از جان کشته و ابن زیاد هم کشته شد تا سر ابن زیاد بریده پیش ابراهیم حاضر  
کردند ابراهیم آن را پیش مختار بکوفه فرستاد چون سر ابن زیاد بکوفه رسید مختار  
برم خود از آستانه و ایلی کوفه بکجا خسته به ارالاماره جلوس نموده فرمود که سر ابن  
زیاد حاضر کنید چون سرش حاضر گردند گفت که نیست سر ابن زیاد ای مرد دم  
کوفه بنمید که قصاص خون حسین ابن زیاد درازنده نگذشت و از رفقا ح لای منقول  
است که در واقعه مختار رفقا و هزار کس از مردم شام بقتل رسیدند و این واقعه  
روز عاشوره است و معیت یحیی بعد از شش سال از معاویه که بلا اتفاق افتاد

در کاه مسر این زیاد و مسر داران او را پیش نهاد حاضر کرد  
 و از آن میان مسر شده و در سوراخ چینی این زیاد رفت و آنده کی قرار گرفته  
 آن او بر آمد باز در چینی رفت تا غایب گشت گویند که مار برین است و بار آمد و قتی  
 کرد با جمله این زیاد و ابن سعد و شمر ذی الجوشن و عمر بن الحجاج و قیس بن شعث  
 کنده و خواری بن زید و سنان بن انس غمی و عبید الله بن قیس و حکم بن عقیل  
 و زید بن مالک و غیر ایشان از اعیان نزیه یعقوبت ما مستلشد لقب رسید  
 و نهایی اینهار ازیر شمس سپان گذشتند و سپان را بانهاده و اینده چند آنکه  
 آنها زیزه زیزه گردید با خاک برابر شد و پوشیده و سپان در کتب تاریخ اختلاف است  
 در بعضی که قتل ابن سعد و شمر و زید و قتل ابن زیاد است و در بعضی بعد از آن که کیف  
 مکان نسقم حقیقی حب داده که بانش در ضمن اخبار واقعه که ملا بر دایت حاکم مقدم شد  
 سزای اطفال قتله حسین را از دست مختار بکنار آنها نهاد و گوشه قنات از بی نهایت  
 ملاحظه و در نامه اعتقاد مختار کرده چنانکه تفصیل حال بدالتش در کتب تاریخ مختار  
 و بر کاه مختار بر کوفه اطراف و جواب آن سلطه شد و اعیان مختار به عبید الله بن عمر  
 در کسش جایز و عبید الله برادر مختار و قنات یافته مصعب بن عمیر برادر خود را بخار  
 مختار ز ناحیه که در چهره مصعب بجزه مختار و آن میانه مصعب و مختار طرح جدال

و قتال افتاد و فتح نصیب مصعب گردید و مختار درین معرکه بقتل رسید همیشه مصعب بن  
 برکوفه و نواحی آن استیلا یافت عبد الملک بکنگ مصعب برخاسته بکامه قتال گام  
 ساخت و فتح یاب شد و مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک شتر بقتل رسید  
 از ابن عمر شنی منقول است که با عبد الملک گفت که من اولاد حسین را بدارالاماره  
 در برومی ابن زیاد دیدم بعد از آن سر ابن زیاد را پیش مختار و بعد از آن مختار  
 را در حضور مصعب بعد از آن سر مصعب را بمجلس عمومی نم پس ازین دارالاماره  
 بپناه میجویم که بد مکانیت که بازگشت سر بانی بربیان با نجا میشود عبد الملک با مصعبی  
 این سخن از مجلس برخاست و گفت که بنائی این قصر نامبارک را از پا در آورند بمحلا  
 هرگاه عبد الملک بر مصعب ظفر یافت و مصعب کشته شده کوفه و نواحی آن در تصرف  
 او در آمد خواست که سپاه برای قتال عبد الله بن زبیر بکجه فرستند در اذل و مله  
 از یکس اجابت نکرد که در حرم خدا که جلال و قتال در آن حرام است چگونه محاربه بعمل  
 آید روزی حجاج پیش عبد الملک حاضر شد و گفت که من دشمنان خود را دیدم  
 که سر ابن زبیر را از تنش بریدند ام عبد الملک دانست که حجاج را ضعیف بفرست  
 مکه برای مقاتله ابن زبیر است فوج خود را پائی نام حجاج کرده بکجه فرستاد حجاج که  
 اصداش از طایف بود چون بد آنجا رسید سپاه دیگر جمع نموده متوجه سمت کشفه

نایره قتال را با اس زبیر با شتعال آورد و کمر بست تا خنای بسته دامن چنان بگرفت آداب  
 لجه را یکسر از دست اعتقاد گذشت اما آنکه تمامی حرم محترم رگین بخون گشتگان  
 لرزید و عبدالعبد بن زبیر شربت شهادت چشید بعد از آنکه این مرحله هم طی  
 حکومت مروان بن مروان در شام و عراق و حجاز دیگر مالک استقرار گرفت و تا نزار راه  
 دوام و استمرار یافت و آنچه در قفس سوره انا انزلناه فی لیل القدر نازل کرد  
 لبنة القدر خیر من الف شهر از حضرت امام حسن علیه السلام مرویست که مراد  
 از نزار ماه مدت ملک و سلطنت نبی امید است بظهور آمدنیت رود  
 و طایع که بنزرتیب آنچه محفوظا ظاهر شد بود حواله القلم نمود

ازین آنچه جلوه شده و گرفت بخوف اطمینان  
 کلام طایع از پیش کار  
 رفت

6118

حرم حاکم الدوله

تاریخ شنبه دهم ربیع الثانی ۱۲۵۹ هجری قمری صورت اختتام پذیرفت